



روان‌یار
RAVANYAR
PSYCHOLOGY QUARTERLY

فصلنامه‌ی روان‌شناسی
سال اول، شماره‌ی سوم، بهار ۱۴۰۱

گفتگوی ویژه با

دکتر بیژن عبدالکریمی

چالش‌های افراد دارای معلولیت در گفتگو با

دکتر محمد عاشوری

روان‌شناسی اجتماعی و بیشتر

دکتر نیما اورازانی

به همراه بخش جدید

ضمیمه



هزار چهره‌ی تبعیض

مایی که در موومان سوم سمفونی مردگانیم
به یاد از دست رفتگان
متروپل آبادان و قطار مشهد به یزد



روان‌یار

RAVANYAR

PSYCHOLOGY QUARTERLY

فصلنامه‌ی روان‌شناسی
سال اول، شماره‌ی سوم، بهار ۱۴۰۱



Concessionaire

Psychology Students' Association of
University of Isfahan

Licensing University

University of Isfahan

Editor-in-chief

Amirhossein Ghanbari

Managing Council

Reza Hakimazar, Ali Dastourani,
Atusa Gheissari, Nastaran Rajaei,
Sara Fatahi, Erfan Kalbasi, Ehsan Salehi,
Amirhossein Ghanbari & Ayda Kalantari

Layout Designer

Reza Hakimazar & Atusa Gheissari

License Number

ج/8891/1400

صاحب امتیاز

انجمن علمی روان‌شناسی دانشگاه اصفهان

دانشگاه صادرکننده‌ی مجوز

دانشگاه اصفهان

مدیر مسئول

امیرحسین قنبری

شورای سردبیری

رضا حکیم‌آذر، علی دستورانی، نسترن رجایی،
سارا فتاحی، عرفان کلباسی، احسان صالحی،
امیرحسین قنبری، آتوسا قیصری، آیدا کلانتری

صفحه‌آرا

رضا حکیم‌آذر و آتوسا قیصری

شماره‌ی مجوز

ج/8891/1400

همکاران این شماره (به ترتیب حروف الفبا)

فریناز ارشی، سارا بهزادی، فائزه پیرمرادیان، درسا تجلی، مریم جاهد، زهرا جباری، مینا جهاندار، امیرحسین حسن بیگی، هاتف حسن پور، رضا حکیم آذر، علی دستورانی، نسترن رجایی، علیرضا زمانی، نفیسه ساده، احسان شمائلی، احسان صالحی، عطیه صباغی نیا، سمیرا عبدیزدان، محمد غضنفری، سارا فتاحی، امیرحسین قنبری، آتوسا قیصری، حدیثه کریمی، آیدا کلانتری، عرفان کلباسی، مهتاب مدایینی، محدثه مرادی، پریناز مستوفی زاده، نگار ملکیان و نسترن نیرومند

تشکر ویژه از

دکتر شیدا اسماعیلی، دکتر نیما اورازانی، دکتر مانی رفیعی، دکتر محمد عاشوری، دکتر بیژن عبدالکریمی، انجمن های علمی روان شناسی، مهندسی مکانیک و علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد

این شماره با پشتیبانی مالی شرکت اطلس پمپ منتشر می شود.

فهرست مطالب

پرونده‌ی اصلی

مقدمه‌ای در باب تبعیض / دکتر بیژن عبدالکریمی / ۹

فمینیسم چیست؟ / فریناز ارشی / ۱۱

دیگ در هم جوش یا ظرف سالاد / احسان صالحی / ۱۷

دستکاری ذهن / نسترن نیرومند / ۲۰

نژادپرستی / نفیسه ساده / ۲۴

عینک تبعیض / عطیه صباغی‌نیا / ۳۰

مغز تبعیض‌آمیز / سارا فتاحی و امیرحسین قنبری / ۳۴

تبعیض در محیط کار / حدیثه کریمی / ۳۷

نمی‌توانم نفس بکشم! / مینا جهاندار / ۴۰

کدام فرزند؟ / آیدا کلانتری، درسا تجلی و فائزه پیرمرادیان / ۴۳

وقتی محدودیت، محرومیت است / زهرا جباری / ۴۸

تربیت آلوده به تبعیض / محدثه مرادی / ۵۱

چاق بودن جرم نیست / سارا رجایی و نسترن رجایی / ۵۳

پرونده‌ی ویژه

استیگما / آتوسا قیصری / ۵۶

دیلماج

جایی برای مجردها نیست / رضا حکیم‌آذر / ۶۱

تبعیض نامحسوس در محیط کار / نگار ملکیان / ۶۶

انگیزه‌ای جدید برای رفتارهای تبعیض‌آمیز / درسا تجلی و مهتاب مدائینی / ۶۹

روان‌شناسی اجتماعی - بوم‌شناختی نژادپرستی / پریناز مستوفی‌زاده / ۷۳

کیوسک / ۷۸

ضمیمه

وقتی دیگران مضطرب‌کننده می‌شوند / گروه نویسندگان / ۸۷

ما درختان را ترک نکردیم، درختان ما را ترک کردند / محمد غضنفری / ۹۱

روان‌شناسی اجتماعی / گروه نویسندگان / ۹۳

جامعه روی کاناپه / دکتر شیدا اسماعیلی / ۹۸

کافه گفت‌وگو

چالش‌های افراد با نیازهای ویژه / گفت‌وگو با دکتر محمد عاشوری / ۱۰۱

کوتاه با یک درمانگر / گفت‌وگو با دکترمانی رفیعی / ۱۰۵

روان‌شناسی یا روان‌شناسی‌های اجتماعی؟ / گفت‌وگو با دکتر نیما اورازانی / ۱۰۷

گزارش ویژه

گزارشی از همایش بانوان در صنعت / علی دستورانی / ۱۱۵

سخن سردبیر

تبعیض؛ مفهومی که هر کدام از ما به نوعی با آن دست به گریبانیم. خواسته یا ناخواسته، تبعیض سایه اش را بر زندگی ما گسترانده است. شناخت ریشه ها و راه های ایستادگی در برابر این پدیده انگیزه ی ما برای انتشار این شماره بود. علاوه بر تبعیض، سری به استیگما نیز می زنیم. در آخر با روان شناسی اجتماعی و اختلال اضطراب اجتماعی بیشتر آشنا خواهیم شد. در ضمن تعبیر موومان سوم سمفونی مردگان از دوست خوب و برادر بزرگترم، عدنان آزاد، نقل شده است. فراخوان همکاری برای شماره های آینده و همچنین موضوع هر شماره در اینستاگرام و تلگرام نشریه قرار می گیرد. اگر علاقه مند به نوشتن در روان یار هستید، شبکه های اجتماعی مان را دنبال کنید تا از فراخوان همکاری مطلع شوید.

رضا حکیم آذر، بهار ۱۴۰۱

ما را در شبکه های اجتماعی دنبال کنید.

اینستاگرام: **ravanyarpod**

کانال تلگرام: **ravanyarmagazine**

در صورت علاقه مندی به همکاری با نشریه ی روان یار از راه های ارتباطی استفاده نمایید.

پشتیبانی تلگرام: **ravanyarmag** پشتیبانی واتساپ: **۹۹۳۱۲۶۶۱۸۰**

ایمیل: **ravanyarmag@gmail.com**

شما خواننده ی گرامی، با انتقاد از و پیشنهاد به نشریه، ما را در ادامه ی راه خود یاری کنید.



کو کلاکس کلان - فلیپ گاستون



به این دلیل متن گفت‌وگوی کوتاه روان‌یار با دکتر عبدالکریمی در ابتدای این شماره (ونه در بخش کافه گفت‌وگو) آمده است که به نظر ما برای درک عمیق‌تر مفهوم تبعیض و کسب دیدگاهی جامع‌تر، خواندن متن این گفت‌وگو لازم به نظر می‌رسد. همچنین عینک خاصی بر چشمان ما قرار می‌دهد تا سایر متن‌ها را از زاویه‌ای دیگر بنگریم.

جناب دکتر بیژن عبدالکریمی، از چهره‌های ممتاز عرصه تفکر در جامعه امروز ایران به شمار می‌روند. ایشان عمده مطالعات و پژوهش‌های خود را در زمینه نقد فرهنگ به انجام رسانیده‌اند و از کنش‌های ممتاز ایشان، می‌توان به بررسی اندیشه‌های مارتین هایدگر (فیلسوف مشهور آلمانی در قرن بیستم) و نقد اثرات آن‌ها بر ساحت اندیشه در ایران و نیز بررسی انتقادی علوم انسانی اسلامی اشاره کرد. به نظر می‌رسد مهم‌ترین هدفی که ایشان در نوشته‌ها و آثار خود دنبال کرده‌اند، تلاشی بوده برای برجیدن اندیشه‌ها و جهان‌بینی‌های ایدئولوژیک و تعصب‌ورزانه، و در عوض پیریزی ظرفیتی برای تفکر به معنای هستی‌شناسانه و فلسفی آن. همچنین از مهم‌ترین مفاهیمی که ایشان در توضیح آن تلاش کرده‌اند، مفهوم تاریخ‌مندی یا تاریخت بوده که فهم آن، برای پیش‌برد هر ساحتی از دانش و تفکر نه تنها مورد نیاز، که الزامی است. در مصاحبه پیش رو، ایشان گریزی به این مفهوم زده‌اند.

متن زیر از ویکی‌پدیا آورده شده است:

«بیژن عبدالکریمی (زاده ۱۳۴۲) فیلسوف ایرانی و دانشیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال است. عبدالکریمی دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد فلسفه را به ترتیب در سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۷۳ در دانشگاه تهران به پایان رساند و در سال ۱۳۸۰ از دوره دکتری فلسفه در دانشگاه مسلمان علی‌گر هند فارغ‌التحصیل شد.»

باتوجه به شناختی که از اندیشه شما دارم، فکر می‌کنم که در نظر شما، مفهوم تبعیض همچون هر مفهوم دیگر و یا در سطح وسیع‌تر، همچون هر بعدی از معرفت، مقوله‌ای است تاریخ‌مند. از شما می‌خواهم توضیحی درباره «تاریخ‌مندی مفهوم تبعیض» بدهید. در واقع نخست توضیحی درباره مفهوم «تاریخ‌مندی مقولات» بفرمایید و سپس شرح خود را به توضیح درباره مفهوم «تبعیض» محدود کنید.

تاریخ‌مندی مقولات به این معناست که از آن‌جا که انسان و نحوه هستی او بالذات تاریخی است، لذا همه کنش‌ها، فهم‌ها، تفسیرها و رفتارهای اجتماعی و فردی نوع انسان، تاریخی هستند. این گفته بدین معناست که در طی تاریخ، ممکن است خود الفاظ، ثابت باقی بمانند، اما با این حال، معانی الفاظ و مفاهیم [با تغییر تاریخ و به تبع آن، تغییر جهان‌بینی‌ها]، دگرگون می‌شوند. برای مثال مفهوم عدالت در عصر کنونی وجود دارد، همان گونه که در دوره‌های گذشته نیز به کار می‌رفته، اما مضمون و محتوای عدالت در هر دوره تاریخی متفاوت است، بسته به شرایط تاریخی، بسته به فرم‌اسیون‌ها [=شیوه صورت‌بندی مفاهیم و مقولات] و صور گوناگون زندگی در طول تاریخ. مفهوم تبعیض هم چنین است. برای مثال اگر در دوره‌های گذشته، حقوق ویژه‌ای برای بزرگ‌ترها در برابر کودکان یا برای مردان در برابر زنان متصور بود، این یک امر تبعیض‌آمیز تلقی نمی‌شد [امری که امروزه شاید تبعیض‌آمیز تلقی شود]. یا شاید امروزه در خیلی از جوامع، بسیاری از رفتارها تبعیض‌آمیز تلقی نشوند؛ در حالی که در برخی جوامع دیگر بشوند.

به عنوان نمونه، در جوامع گذشته غربی، تعدد زوجات از حقوق انحصاری مرد بود؛ در حالی که امروزه در جوامع مدرن غربی و با رشد فمینیسم و اومانیسم و فردیت‌گرایی، زنان نیز چنین حقی را برای خود طلب می‌کنند؛ در واقع سخنان چنین است: چرا یک مرد باید چند همسر بگیرند، اما یک زن نتواند چندین مرد را برای خود داشته باشد؟ چنین امری در جهان گذشته بسیار وحشت‌انگیز بود و برخلاف عفت یک زن تلقی می‌شد، اما امروزه در فرهنگ‌های مدرن، این امر دیگر واجد قبحی نیست که در جوامع ماقبل مدرن واجد آن بود. به این معنا، مفاهیم و مقولات تاریخی هستند.



به نظر شما آیا می‌توان طبقه‌بندی‌ صوری درباره تبعیض (یعنی تقسیم آن به تبعیض در خانواده، تبعیض در محل کار یا غیره) را به ساحت اندیشه و نیز به پژوهش‌های روان‌شناختی وارد کرد یا اساساً مفهوم تبعیض را مسئله‌ای واحد می‌دانید که سطوح مختلف آن، صرفاً شاخه‌های یک ریشه‌اند و اندیشمند یا روان‌شناس بایستی به علل و عوامل ریشه‌ای مفهوم تبعیض بپردازد، به جای این که هریک از اقسام تبعیض را جداگانه مورد بررسی قرار دهد؟

به نظر من هر دو روش امکان‌پذیر است [اما نقش فیلسوف نسبت به نقشی که روان‌شناس یا جامعه‌شناس ایفا می‌کند، تفاوت بنیادینی دارد]. ما می‌توانیم در کسوت متفکر و فیلسوف، بگوئیم یک مبنای وجودشناسانه [=اتولوژیک] و معرفت‌شناسانه [=اپیستمولوژیک] برای تبعیض در معنای کلی پیدا کنیم (یعنی در سطح ماکرو به پژوهش درباره مفهوم تبعیض بپردازیم و یافتن ریشه، بنیاد، چیستی و سرشت تبعیض را به بررسی‌های فلسفی وارد کنیم)؛ همچنین در کسوت روان‌شناس و جامعه‌شناس و مسئول علوم تربیتی، بگوئیم در سطح میکرو و با ریزشدن در مسائل، وجوه متعددی از تبعیض را نشان دهیم [که بعضاً از دیدگان عموم مردم به دورند]. به عنوان مثال آیا امروز که کنکور برگزار می‌شود، فارسی بودن زبان کنکور، برای فرزندان و اقوامی که به زبانی غیر از زبان مادری [فارسی عامیانه]، از کودکی آموزش دیده‌اند و رشد پیدا کرده‌اند، امری تبعیض‌آمیز هست یا خیر؟ یا برگزاری مسابقات المپیاد در تهران، خود یک امتیاز برای تهران‌نشینان هست یا خیر؟ به هر حال در سطح میکرو، و با مطالعات و پژوهش‌های تجربی، وجوه کثیری از تبعیض را می‌توان نشان داد که البته با رویکرد متافیزیکی، ماکرو و کلی بین تفاوت‌های عمده‌ای دارد.

باتوجه به دو پرسش پیشین، به نظر شما چگونه می‌توان به آنچه درباره چگونگی فهم مفهوم تبعیض و سپس مقابله با آن نیاز است نائل آمد؟ درواقع باتوجه به شرایط کنونی جامعه ایرانی، چگونه می‌توان از ساحت نظر و توصیف، به ساحت عمل یا حتی هنجار قدم برداشت؟ نقش متفکر و نیز نقش روان‌شناس را در این راستا چه می‌دانید؟

ما موارد و نمونه‌های بسیار زیادی از تبعیض را می‌توانیم شناسایی کنیم، همان گونه که برای مثال نمونه‌های بسیار زیادی از عدالت را شاهد هستیم. برای مثال فرض کنید تعارض و کشمکش را که میان صاحب‌خانه و مستأجر وجود دارد، و ستمی که از یک طرف ممکن است به طرف دیگر وارد آید، یا روابط کارگر و کارفرما، روابط کارمند با رئیس، روابط ارباب رجوع با کارمندان، روابط زن و مرد، روابط دختر و پسر، روابط حکومت و شهروندان را؛ ما می‌توانیم تبعیض و ناهماهنگی و بی‌عدالتی را در تعداد کثیری از مناسبات ببینیم، که اگر قصد احصاء داشته باشیم، قابل احصاء و شمارش نخواهد بود. [در نتیجه] من فکر می‌کنم که باید نگاهی ساختاری داشته باشیم. یعنی به دنبال عوامل بنیادینی بگردیم که سبب ظهور تبعیض یا بی‌عدالتی در تمامی لایه‌های حیات اجتماعی، حیات فردی، خانوادگی و تربیتی ما می‌شود. باید ببینیم مهم‌ترین عاملی که سبب بسط بی‌عدالتی یا تبعیض در جامعه می‌شود چیست؛ که به نظر من، امروز مهم‌ترین مسئله توسعه‌نیافتگی است.

تا زمانی که ما به مسئله حل نشده توسعه غلبه پیدا نکرده و نتوانیم به توسعه دست پیدا کنیم، بسیاری از این مشکلات باقی می‌مانند. به عنوان مثال، چرا ما تعارض میان صاحب‌خانه و مستأجر را داریم؟ چرا که به اندازه کافی خانه نداریم؛ حال چرا نمی‌توانیم به اندازه کافی خانه بسازیم؟ چرا که کشور توسعه‌یافته‌ای نداریم و به اندازه کافی سرمایه نداریم. یا چرا در خانه‌های ما خشونت علیه زنان وجود دارد؟ برای این که فشار جامعه و فشار اقتصادی به مرد، سبب می‌شود که او در خانه رفتاری نامتناسب از خود بروز دهد. چرا جامعه به فرد فشار می‌آورد؟ به این علت که ما در کشوری توسعه نیافته زندگی می‌کنیم که نمی‌تواند امکاناتی را برای افراد فراهم آورد تا زندگی آرام‌تری داشته باشند. چرا ما تعارض‌ها و تبعیض‌های آموزشی داریم؟ برای این که در سراسر کشور به اندازه کافی مدرسه نداریم، یا مدارس به اندازه کافی امکانات ندارند؛ دولت نیز ناتوان است؛ در نتیجه بخش خصوصی وارد شده، سرمایه‌ها در یک جا گردآمده‌اند و مدارس چهره‌ای طبقاتی به خود گرفته‌اند. همچنین مدارس که از وضعیت مطلوب‌تری برخوردار هستند، طبیعتاً کرسی‌های دانشگاه‌ها را نیز فتح می‌کنند و به نوعی بازتولید [چرخه] فقر و اشرافیت را در یک دور باطل دامن می‌زنند. چرا چنین است؟ چرا که ما در جامعه‌ای توسعه نیافته به سر می‌بریم. این گونه است که به نظر من، ما نمی‌توانیم همه توان و عمر خود را برای شناسایی و از میان برداشتن تمامی انواع تبعیض صرف کنیم. اگرچه این احصاء و پژوهش و مطالعات میدانی در سطح میکرو، مفید و سودمند واقع می‌شود، اما به نظر من، ما باید عوامل بنیادین را پیدا کنیم، تا بتوانیم اقدامات عملی کاملاً محسوسی داشته باشیم.



فمینیسم چیست؟

خوانشی گزینش شده از «نظریه ی فمینیستی معاصر» در کتاب نظریه های جامعه شناسی معاصر جورج ریترز



نظریه فمینیستی بخشی از رشته ی پژوهش در باب زنان به شمار می آید که به طور ضمنی، یا رسمی، نظام فکری گسترده و عامی را در مورد ویژگی های بنیادی زندگی اجتماعی و تجربه های انسانی، از چشم انداز زنان ارائه می کند. نیروی محرک در نظریه ی فمینیستی، دوپرسش بنیادین است:

- **درباره ی زنان چه می دانیم؟**
- **چرا وضع زنان بدین صورت است؟**

همین دوپرسش در نظرفمینیست ها، در فهم ما از جهان نوعی دگرگونی انقلابی پدید می آورند و ما را به این کشف سوق می دهند که هرآنچه تاکنون به عنوان دانش کلی و مطلق از جهان به شمار آورده ایم، درواقع دانشی است که از تجارب بخش قدرتمند جامعه، یعنی مردان سرچشمه می گیرد. اجتماع پژوهشی معاصر، به گونه ای نمایان کشف کرده است که آنچه تاکنون تجربه پنداشته شده است، درواقع امر، شرحی جزئی بینانه از کنشگران مرد و تجربه های آنان بوده است. حال برای آنکه بتوان درباره ی هر موقعیت اجتماعی، به فهم و الگوی تازه ای دست یافت، باید مجموعه ی کلی کنشگران (که دربردارنده ی زنان و مردان، به طور یکسان است) را بازشناسی کرد. اگرهمین جهان را از دیدگاه زنان که تاکنون نامرئی، پنهان و بی اعتبار بوده اند، دوباره کشف کنیم، دانش تک بعدی ما نسبیت می یابد؛ یعنی این جهان را از دیدگاه کسانی بفهمیم که تاکنون در نقش زیردست بودند ولی قطعاً وجودشان در جهت ابقاء و بازآفرینی جامعه ای که در آن زندگی می کنیم ضروری بوده است و چه بسا خدمات های بسزایی نیز کرده اند.

فریناز ارشی

دانشجوی فلسفه ی دانشگاه اصفهان
farinaz1380arshi@gmail.com



انواع نظریه‌های فمینیستی:

۱. نظریه‌های تفاوت‌های جنسی

تجربه‌ی کلی زندگی زنان از کودکی تا پیری، تفاوتی بنیادی با تجربه‌ی مردان دارد، و اساساً تفاوت‌های میان زن و مرد به سه گونه‌ی زیست‌شناختی، نهادی، اجتماعی - روان‌شناختی به معنای وسیعش تقسیم می‌شود.

۲. نظریه‌های نابرابری جنسی

زنان و مردان نه تنها موقعیت‌های متفاوتی در جامعه دارند، بلکه در موقعیت‌های نابرابری هم قرار گرفته‌اند که این نابرابری از سازمان جامعه سرچشمه می‌گیرد؛ هرچند افراد انسانی ممکن است از نظر استعدادها و ویژگی‌هایشان با یکدیگر تا اندازه‌ای تفاوت داشته باشند، ولی هیچ‌گونه الگوی تفاوت طبیعی که دو جنس را از هم متمایز سازد، وجود ندارد؛ و مردان و زنان، هر دو قادرند در مقابل ساختارها و موقعیت‌های اجتماعی برابر، واکنشی آسان و طبیعی از خودشان نشان دهند. دو مورد از نظریه‌های نابرابری جنسی به‌قرار زیرند:

فمینیسم لیبرال

فمینیست‌های لیبرال برخلاف نظریه‌پردازان تفاوت جنسی، ارزش ویژه‌ای برای عرصه خصوصی زنان قائل نمی‌شوند، البته به جز در مواردی که همین عرصه خصوصی به زنان اجازه می‌دهد تا سعه‌صدر عاطفی از خود نشان دهند. دلیل این امر این است که عرصه خصوصی رشته‌ی بی‌پایانی از توقعات را برای زنان در برمی‌گیرد و باعث می‌شود آنان از عرصه‌ی عمومی و مشارکتی دور بمانند. این درحالی است که پاداش‌های راستین زندگی اجتماعی مانند پول، قدرت، منزلت، آزادی، فرصت‌های رشد و بالابردن ارزش شخصی و... را باید در عرصه‌ی عمومی جست‌وجو کرد. نظامی که از دسترسی زنان به عرصه عمومی جلوگیری می‌کند، بار مسئولیت‌های عرصه خصوصی را به گردن زنان می‌اندازد، آن‌ها را در خانه‌های مجزا محبوس می‌سازد و شوهران را از هرگونه درگیری با گرفتاری‌های عرصه خصوصی معذور می‌دارد. این همان نظامی است که نابرابری جنسی را به بار می‌آورد. تبعیض جنسی، مردان و زنان را در قالب‌های شخصیتی انعطاف‌ناپذیر محبوس می‌سازد و اجتماع را از شکوفایی استعدادهای اعضایش محروم می‌سازد، زنان را دست‌کم می‌گیرد و از تحقق گرامی‌ترین ارزش‌های فرهنگی ما که همان آزادی و ارزش فردی‌اند، پیوسته

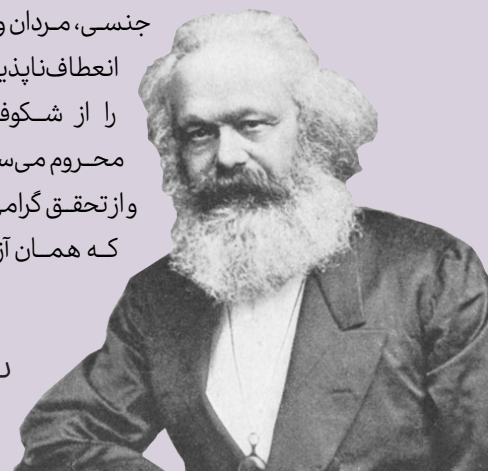
آنچه تاکنون تجربه پنداشته شده است،

درواقع امر، شرحی جزئی‌بینانه از کنشگران مرد و تجربه‌های آنان بوده است.

جلوگیری می‌کند. به عبارت دیگر، تبیین فمینیست لیبرال از نابرابری جنسی، از همان جایی آغاز می‌شود که نظریه‌های تفاوت جنسی متوقف می‌شوند. فمینیسم لیبرال از یک سو برخلاف نظریات تفاوت جنسی، علاقه‌ای به تفاوت‌های بنیادین میان مرد و زن نشان نمی‌دهد، تا مجبور نشود آن دورا به کلی از هم جدا سازد؛ و از دیگر سو فراتر می‌رود؛ به این معنا که عرصه‌ی خصوصی را تنگ و باریک کرده و به مساحت عرصه‌ی عمومی و اشتراکی می‌افزاید.

فمینیسم مارکسیستی

از دیدگاه نظری فمینیسم مارکسیستی، کیفیت هریک از تجارب فرد را باید نخست انعکاسی از موضع طبقاتی و سپس جنسیت او دانست. در موضع طبقاتی جاری، زنان نه تنها مالکیت ندارند بلکه خودشان هم ملک به شمار می‌آیند، یعنی همسران و متعلقات مردان سرمایه‌داری‌اند که هنر تملک را عمیقاً درک می‌کنند. زنان سرمایه‌دار پسرانی را می‌زایند که منابع اجتماعی - اقتصادی پدرانشان را به ارث می‌برند. آن‌ها خدمات عاطفی، اجتماعی و جنسی را نیز در اختیار مردان طبقه‌شان می‌گذارند. به پاداش همین خدمات است که به آن‌ها یک سبک زندگی مجلل «جایزه» داده می‌شود. نابرابری جنسی در طبقات مزدگیر نیز اهمیت کارکردی دارد و برای همین، از سوی سرمایه‌داران ابقاء می‌شود. زنان مزدگیر به خاطر منزلت اجتماعی پست‌ترشان دست‌مزد کمتری دارند و از آنجا که جایشان را در حاشیه‌ی بخش مزدگیران می‌انگارند، مشارکت آن‌ها در اتحادیه‌های کارگری دشوار است. بدین‌سان، زنان منبع بی‌درسرسود برای طبقات حاکم به شمار می‌آیند. وانگهی، حاشیه‌نشینی زنان در بخش مزدگیران، بخش مهمی از نیروی کار ذخیره را تأمین می‌کند و به‌صورت ذخیره‌ای از کارگران جانشین، از آن‌ها به‌عنوان عامل تهدید و ترمز تقاضاهای افزایش دست‌مزد مردان متشکل در اتحادیه، استفاده می‌شود. آن‌ها علاوه بر آنکه به‌عنوان کدبانو، همسر و مادر مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند، به‌عنوان مصرف‌کننده کالاها و خدمات در خانواده و خدمت‌کنندگان رایگانی که هزینه‌های واقعی تولیدمثل و ابقای نیروی کار را به هزینه خود پایین می‌آورند، نادانسته به



راه حل نابرابری جنسی را باید در نابودی ستمگری طبقاتی یافت.

پیشبرد روند سودآوری سرمایه داری کمک می کنند. سرانجام، باید به این واقعیت - که برای مارکسیست ها چندان اهمیتی ندارد - اشاره کرد که همسر مزدگیر برای شوهرش قدری هم امکان قدرت نمایی شخصی فراهم می سازد و بدین ترتیب، بی قدرتی عملی او را در جامعه تا اندازه ای جبران می کند. پس، زنان نه به خاطر اختلاف منافع اساسی و مستقیم میان دو جنس، بلکه بر اثر اعمال ستمگری طبقاتی و همراه با آن، نابرابری در مالکیت، استثمار کار و از خود بیگانگی، با مردان نابرابر شده اند. به نظر می رسد این واقعیت که زنان هر طبقه ای نسبت به مردان آن طبقه محروم ترند و نه برعکس، از نظر فمینیست های مارکسیست علت ساختاری نزدیکی ندارد. در نتیجه، راه حل نابرابری جنسی را باید در نابودی ستمگری طبقاتی یافت. این نابودی از طریق کنش انقلابی یک طبقه مزدگیر متحد که هم زنان و هم مردان را در برگیرد، تحقق پذیر است.

۳. نظریه ستمگری جنسی

همه ی نظریه های ستمگری جنسی موقعیت زنان را پیامد رابطه ی قدرت مستقیم میان زنان و مردان می انگارند؛ رابطه ای که طی آن مردان که منافع عینی و بنیادی برای نظارت، سوء استفاده، انقیاد و سرکوبی زنان دارند، از طریق اعمال ستم جنسی بر زنان، این منافع را برآورده می سازند.

فمینیسم روانکاوانه

فمینیست های روانکاو معاصر می کوشند با کاربرد نظریه های فروید و وارثان فکری اش، پدرسالاری را تبیین کنند.

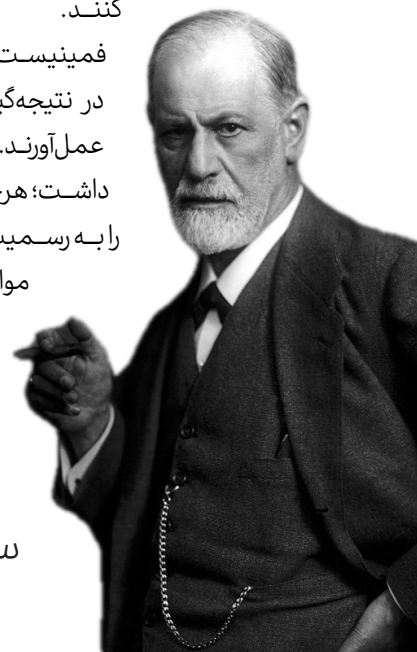
فمینیست ها برای کاربرد نظریه های فروید باید در نتیجه گیری هایش تجدید نظری بنیادی به عمل آورند. خود فروید آشکارا گرایش پدرسالارانه داشت؛ هر چند تفاوت ها و نابرابری های جنسی را به رسمیت می شناخت و با ستمگری جنسی موافق نبود. زنان از نظر فروید، انسان های درجه دومی اند که سرشت بنیادی روانی شان آن ها را برای یک زندگی نازل تر از زندگی مردان سازگار

ساخته است؛ بنابراین، نظریه پردازان فمینیست از یک سوی باید در جهاتی گام بردارند که به طور ضمنی در نظریه های فروید مشخص شده اند و از سوی دیگر باید نتیجه گیری های جنسی فروید را رد کنند. شاخص فمینیسم روانکاوانه این نظر است که نظام پدرسالاری نظامی است که همه مردان طی کنش های فردی روزانه شان، پیوسته و فعالانه در جهت خلق و نگهداشت آن می کوشند. زنان نیز تنها گهگاه در برابر این نظام مقاومت می کنند، ولی بیشتر به آن تن می دهند و یا در جهت انقیاد خودشان فعالانه عمل می کنند.

معمایی که فمینیست های روانکاو در صدد حل آن اند، این است که چرا مردان در همه جا کوشش عظیم و خستگی ناپذیری را در جهت ابقای پدرسالاری به کار می بندند و چرا زنان کوشش متقابلی را در جهت مقابله با این نظام به کار نمی برند؟

فمینیست های روانکاو ضمن جست و جوی مبانی توان پدرسالاری، دو تبیین ممکن را برای تسلط مردان بر زنان تشخیص داده اند: یکی هراس از مرگ و دیگری، محیط اجتماعی - عاطفی که شخصیت کودکان در آن شکل می گیرد. هراس از مرگ (یعنی هراس از متوقف شدن جریان فردیت شخص) در نظریه های روانکاوانه، یکی از آن قضایای اساسی است که هر کس در هر کجا باید گهگاه با آن روبرو شده و در نتیجه وحشت را تجربه کرده باشد. نظریه پردازان فمینیستی که این مضمون را مطرح می کنند، می گویند که زنان به خاطر درگیری نزدیک و وسیعی که با زایش و پرورش زندگی های تازه دارند، نوعاً بسیار کمتر از مردان از تشخیص میرایی شان رنج می برند. به هر روی، مردان در برابر چشم انداز نابودی فردی شان با وحشت عمیق تری واکنش نشان می دهند و یک رشته تدابیر دفاعی برای خود در پیش می گیرند که بیشتر آن ها به تسلط بر زنان می انجامند. مردان به تولید چیزهایی سوق داده می شوند که از آن ها ماندنی تر باشند - هنر و معماری، ثروت و اسلحه، علم و دین. همه این ها در مرحله بعدی به منابع تسلط مردان بر زنان (و چه بسا مردان بر مردان) تبدیل می شوند. مردان قدری به خاطر رشک بردن به نقش تولید مثل زنان و بخشی هم بر اثر میل شدیدشان به نامیرایی از طریق فرزندان، در صدد نظارت

**فمینیست های روانکاو ستمگری را بر
حسب نیاز عاطفی عمیق مرد ها به تحت نظارت در
آوردن زن ها تبیین می کنند.**





بر روند تولید مثل برمی آیند. آن‌ها مدعی مالکیت زنان می‌شوند، در صدد نظارت بر جسم زنان برمی آیند و از طریق اعمال هنجارهای مشروعیت و حق پدری، نسبت به محصولات بدن‌های زنان، یعنی فرزندان، ادعای حق مالکیت می‌کنند. سرانجام، مردان بر اثر هراس، می‌کوشند تا خودشان را از هر چیزی که می‌تواند یادآور بدن‌های میرایشان باشد، جدا سازند. آن‌ها ضمن آنکه پیوسته می‌کوشند تا خود را از میرایی‌شان رها سازند و آن را انکار و سرکوب کنند، همه این جنبه‌های وجودی را نیز انکار و سرکوب کرده و تحت نظارت خود در می‌آورند و زنان که به گونه نمادین همه این موضوع‌های ممنوع را منعکس می‌سازند، باید به‌سان یک موجود دیگر در نظر گرفته شوند، موجودی که باید از او هراس داشت و پرهیز کرد و تحت نظارتش درآورد. مضمون دوم فمینیسم روانکاوانه بر محور رشد در آغاز کودکی و این واقعیت دور می‌زند که در جوامع بشری بچه‌ها و کودکان نخستین و تعیین‌کننده‌ترین دوره رشدشان را در رابطه نزدیک، ناگسستنی و صمیمی با یک زن، مادر یا جانشین مادرشان می‌گذرانند. بچه مذکر از همان آغاز در فرهنگی رشد می‌یابد که برای مردانگی ارزش مثبتی قائل می‌شود ولی به زنانگی بهای کمی می‌دهد. پس‌ریچه که بیش از پیش از هویت مردانه‌اش آگاهی می‌یابد، به سرعت و به گونه‌ای کامل هویت خویش را از زن یا مادر جدا می‌سازد. در بزرگسالی، بقایای احساسات عاطفی دوران کودکی نسبت به زنان - نیاز، عشق، نفرت و احساس تملک - به صورت جست‌وجوی زنی که خود را از آن یک مرد بداند و ضمن برآوردن نیازهای عاطفی مرد خود، وابسته و تحت نظارتش باشد، دوباره فعال می‌گردد. اما دختر ریچه که همان احساسات را نسبت به زن یا مادر دارد، هویت زنانه خودش را در فرهنگی که به زنان بهای کمی می‌دهند حفظ می‌کند. او با احساساتی عمیقاً دوپهلو در مورد خود و زن یا مادرش رشد می‌کند و همین حالت دوپهلو بسیاری از توانایی بالقوه‌اش را که می‌تواند برای مقاومت در برابر انقیاد اجتماعی‌اش بسیج کند، هدر می‌دهد. در عوض، بر آن می‌شود که بقایای عاطفی‌اش را در دوران بزرگسالی با جذابیت جنسی و وابستگی به یک مرد، نیاز

و وابستگی عاطفی به زنان (خواهر، مادر و دوستان مؤنث) و بازتولید رابطه اولیه ولی معکوس کودک- زن از طریق مادر شدن خودش، به تحلیل برد.

پس فمینیست‌های روان‌کاو ستمگری را بر حسب نیاز عاطفی عمیق مردها به تحت نظارت درآوردن زن‌ها تبیین می‌کنند؛ برداشتی که مبتنی است بر روان‌رنجوری‌های تقریباً جهانی مردان که در هر اس از مرگ و رابطه دوهلویا مادرانی که آن‌ها را پرورش می‌دهند، ریشه دارد. زنان با این که این روان‌رنجوری‌ها را ندارند و یا دچار روان‌رنجوری‌های مکمل‌اند، اما در هر دو صورت، از جهت روانی بدون یک منبع انرژی معادل برای مقاومت در برابر تسلط باقی‌مانده‌اند. وانگهی نظریه فمینیستی روان‌کاوانه پیشنهاد می‌کند که باید در عرف‌های پرورش کودکان، تجدیدنظر اساسی کرد و در مورد جهت‌گیری در برابر مرگ به نوعی بازاندیشی اساسی روانی - فرهنگی مبادرت ورزید.

فمینیسم رادیکال

اساسی‌ترین موضع فمینیسم رادیکال، قائل شدن ارزش بسیار مثبت برای زنان و ابراز گلایه و خشم عمیق بابت ستمگری در مورد آنان است. این دسته از فمینیست‌ها، فهرستی مفصل و تکان‌دهنده از بدرفتاری‌هایی که در سراسر جهان با زن‌ها می‌شود ارائه کرده‌اند.

در چهارچوب نظام پدرسالاری، مردان و زنان انقیاد را می‌بینند و یاد می‌گیرند. همین پدرسالاری است که گناه و سرکوب، خودآزاری و دیگرآزاری، فریب و نیرنگ‌بازی را می‌آفریند و همین پدیده‌ها نیز به نوبه خود مردان و زنان را به انواع دیگر بیدادگری سوق می‌دهند. خشونت علیه زنان ممکن است به صورت‌های پنهان‌تر و پیچیده‌تر استثمار و اعمال نظارت بر زنان تحقق یابد، به طور مثال به صورت، معیارهای مد و زیبایی، آمان‌های بیدادگرانه مادر بودن، تک همسری، پاک‌دامنی، صورت مرسوم التذاذ جنسی، آزار جنسی در محیط کار، عرف‌های برخورد با بیماری‌های زنان، مامایی، روان‌درمانی و عدم پرداخت حقوق به خدمات خانه‌داری و نیز کار زنان با دستمزد کم‌تر از مردان.

به عنوان مثال به چند نمونه از خشونت‌های آشکار جسمانی اشاره می‌کنیم: تجاوز به عنف، بدرفتاری جنسی، بردگی جنسی از طریق فحش‌های تحمیلی، بدرفتاری با همسر، زنا، تعرض‌های جنسی به کودکان، انواع جراحی‌های دردناک وحشیانه و بی‌مورد و تشریفاتی در مورد رحم زنان و سادیسم پنهانی در پورنوگرافی، سنگسار کردن زنان زناکار، رسم دخترچه‌کشی، رسم چینی بستن پای دختران، خودکشی

اجباری زنان بیوه‌هند و عمل وحشیانه ختنه زنان. تصویر زن از دیدگاه فمینیست‌های رادیکال، تصویر زنی است که بر اثر پدرسالاری سلاخی و غرقه به خون شده است. به محض آنکه پدرسالاری پا می‌گیرد، منابع دیگر قدرت را نیز می‌توان برای نگهداشت آن به کار انداخت. اما خشونت جسمانی آخرین حربه دفاع از پدرسالاری به شمار می‌آید.

مردان تنها به خاطر داشتن منابع تسلط بر زنان، پدرسالاری را ایجاد و حفظ نمی‌کنند، بلکه به نفعشان است که زنان را از این طریق وادار سازند تا به عنوان ابزارهای مطیع به آن‌ها خدمت کنند. زنان تنها وسیله مؤثر برآوردن میل جنسی مردان به شمار می‌آیند. بدن‌های آن‌ها برای تولید فرزندان ضرورت اساسی دارند و زنان از طریق فرزندزایی برای مردان، هم نیاز عملی آن‌ها را برآورده می‌سازند و نیز چنانکه روان‌کاوان نشان داده‌اند، نیازهای روانی مردان را ارضا می‌کنند. چنانکه مارکسیست‌ها یادآور شده‌اند، زنان نیروی کار مفیدی نیز به شمار می‌آیند، از وجود زنان می‌توان به عنوان نشانه‌های تزئینی منزلت و قدرت مردانه استفاده کرد. همین کارکردهای سودمند زنان باعث شده‌اند که مردان در همه جا به دنبال مطیع ساختن زنان باشند.



خشونت علیه زنان ممکن است به

صورت‌های پنهان‌تر و پیچیده‌تر استثمار و اعمال نظارت بر زنان تحقق یابد.

فمینیسم سوسیالیستی

فمینیست‌های سوسیالیست این هدف رسمی را برای خود تعیین کرده‌اند که نظریه‌های فمینیستی موجود را در هم ادغام کنند و گامی جلوتر از دیگر نظریه‌ها بردارند.

فمینیست‌های سوسیالیستی، بیش از تمام نظریه‌ها در صدد آن‌اند تا اندیشه فمینیستی مارکسیستی و تفکر فمینیستی رادیکال را در یکدیگر ادغام کنند که از این برنامه ترکیبی، دو گونه فمینیسم سوسیالیستی متمایز پدیدار شدند.

نخستین گونه، تنها بر ستمگری در مورد زنان و بر شیوه‌ای تأکید می‌ورزد که از طریق آن بتوان دانش مارکسیستی ستم طبقاتی را با تحلیل رادیکال فمینیستی ستمگری جنسی ادغام کرد. این دسته از نظریه‌پردازان از طریق این تقاطع نظری، می‌کوشند تا ویژگی‌های اشتراک و افتراق تجربه زنان از تابعیت را ترسیم کنند. اصطلاحی که این نظریه‌پردازان در توصیف نظام مورد نظرشان غالباً به کار می‌برند، پدرسالاری سرمایه‌دارانه است.

جمع‌بندی

سرتاسر تاریخ زن را مردان ساخته‌اند؛ همچنین هرآنچه مردان درباره زنان نوشته‌اند، باید نامطمئن باشد، چرا که مردان در آن واحد، هم داورند و هم مدعی. مردها ارزش‌ها، اخلاق و مذهب‌ها را آفریده و زنان هرگز بر سر این امپراتوری با مردان به ستیز نپرداخته‌اند بلکه تنها چند تن از زنان آن هم جدا از هم در قبال سختی سرنوشتشان دست به اعتراض زده‌اند، گاهی نیز تظاهراتی گروهی صورت گرفته است. اما این مردان هستند که همواره سرنوشت زنان را در اختیار دارند، کسانی که هرگز به نفع زنان تصمیم نمی‌گیرند. تاریخ نشان داده که مردان تنها به نقشه‌های خود، ترس‌های خود و نیازهای خود نظر داشته‌اند. با تمام این وجود و تبعیض‌هایی که علیه زنان صورت گرفته، حتی فمینیسم نیز هرگز جنبشی مستقل نبوده و تا حدودی ابزار دست سیاست‌پیشگان بوده است و مقداری هم پدیده‌ای ثانوی و فرعی که ماجرای غم‌بار اجتماعی عمیق‌تری را منعکس می‌کرده است. حقیقت این است که زنان درصدد مطالبه آزادی و این که به مثابه جنس، سهمی در تاریخ داشته‌اند، برنیامده‌اند. اکثر زنان به سرنوشت خود رضایت داده‌اند و به هیچ اقدامی مبادرت نورزیده‌اند؛ زنانی هم که برای تغییر سرنوشت خود تلاش کرده‌اند دارای این توقع نبوده‌اند که در بند ویژگی خود بمانند و آن را پیروز کنند، بلکه خواستار تسلط یافتن بر آن بوده‌اند و وقتی هم در جریان امور جهان به دخالت پرداخته‌اند با توافق مردان و در چشم‌اندازهای مردانه دست به کار زده‌اند.

حتی فارغ از رویکردی فمینیستی، برای زدودن تبعیض‌ها باید چاره‌ای اندیشید، و این امر زمانی محقق می‌شود که تمامی زنان و مردان خواستار رسیدن به برابری باشند نه این که تبعیض‌های موجود را بپذیرند و علیه یکدیگر برخیزند، قطعاً زمانی که هر دو جنس از آزادی برخوردار باشند، و نیز در همه‌ی حیطه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی از برابری برخوردار باشند، برای هر دو جنس دنیایی بهتر خواهد بود. اگر چشم‌انداز بدین گونه باشد که زن و مرد، هیچ‌یک بر دیگری سلطه نیابد، و این نکته نیز پذیرفته شود که زن و مرد، هر دو به صورت آزاد آفریده شده‌اند و حق زندگی کاملاً آزادانه‌ای دارند، حقیقتاً مشکلاتی برطرف خواهد شد.

منبع:

ریتزر، ج. (۱۳۹۱). نظریه‌های جامعه‌شناسی معاصر. ترجمه: محسن ثلاثی. تهران: علمی

نوع دوم فمینیسم سوسیالیستی بر آن هستند تا همه صورت‌های ستمگری اجتماعی را توصیف و تبیین کنند. این دسته از نظریه‌پردازان سوسیالیست از دانش مربوط به سلسله‌مراتب طبقاتی و جنسی به عنوان مبنایی برای تحقیق درباره نظام‌های ستمگری طبقه و جنسیت و نیز نژاد، قومیت، سن، ترجیح جنسی و جایگاه یک ملت در سلسله‌مراتب جهانی ملت‌ها، استفاده می‌کنند. اصطلاحی که این نظریه‌پردازان برای نظام مورد توصیفشان غالباً به کار می‌برند، تسلط است.

نظریه‌پردازان تسلط حتی بهتر از نظریه‌پردازان پدرسالاری سرمایه‌دارانه، می‌توانند انواع صورت‌های ستمگری را ترسیم کنند. سرانجام این که، نظریه‌پردازان سوسیالیست همه نوع تجربه‌های ستمگری را، چه از سوی مردان و چه از سوی زنان، مورد بررسی قرار می‌دهند. آن‌ها حتی این قضیه را نیز در نظر می‌گیرند که چگونه برخی از زنان با وجود تحت ستم بودن می‌توانند در ستم به زنان دیگر مشارکت فعالانه‌ای داشته باشند؛ در واقع، یکی از برنامه‌های فمینیست‌های سوسیالیست، رویارویی با پیش‌داوری‌ها و عرف‌های ستمگرانه‌ای است که درون اجتماع خود زنان رواج دارند؛ هم فمینیست‌هایی که بر پدرسالاری سرمایه‌دارانه تأکید می‌کنند و هم آن‌هایی که بر تسلط تأکید دارند.

فمینیست‌های سوسیالیست از پویایی‌های اقتصادی پا فراتر می‌گذارند و از شرایط گسترده‌تری سخن می‌گویند که زندگی بشری را ایجاد و حفظ می‌کنند: جنسیت و نقش آن در تولیدمثل و پرورش فرزندان، خانه‌داری بدون اجرو مزد، وظایف خانگی نامرئی و تغذیه عاطفی در همه این فعالیت‌های حفظ زندگی، تنظیم‌های استثماری باعث می‌شوند که برخی سود بگیرند و برخی دیگر زیان کنند. شناخت فراگیر و همه‌جانبه تمامی این تنظیم‌های بنیادی تولید زندگی و استثمار، بنیاد اساسی نظریه تسلط به شمار می‌آید.

”

نظریه‌پردازان سوسیالیست همه نوع

تجربه‌های ستمگری را، چه از سوی مردان و چه از

سوی زنان، مورد بررسی قرار می‌دهند.



دیگ درهم جوش یا ظرف سالاد

بررسی انتقادی جنبش فمینیسم در ایران، در گذار به عصر جدید



۱.

داریوش شایگان در بخشی تحت عنوان «چندگانه‌گی فرهنگی» در کتاب «افسون‌زدگی جدید» خویش، مضمون مهمی را از دنی لاکورن آمریکایی نقل می‌کند: ناکامی در جذب سیاهان در جامعه‌ی آمریکا و جنبش مدنی سال‌های شصت سبب طرح خواسته‌هایی جدید شد. سازمان‌های تندروی سیاهپوست طالب قدرت سیاهان شدند و جمله‌ی غریب و تکان‌دهنده‌ی «سیاه زیباست» را باب کردند. این خواسته‌ها طبعاً مورد تقلید گروه‌های قومی دیگر نیز قرار گرفت: «آمریکایی‌های سرخپوست، مکزیکی تبارها و فرقه‌بازها. در نهایت، این واکنش زنجیره‌ای، فمینیست‌ها، کاتولیک‌ها، یهودیان ارتودوکس و سایر جنبش‌ها را نیز دربر گرفت و همه‌ی این جریان‌ها را به خواسته‌ی واحدی سوق داد: حق متمایز بودن و سیاست رجحان، که هنوز هم پابرجاست و مخالفت‌های بسیاری را نیز برانگیخته است».

گزارشی که جناب شایگان از وضعیت آمریکا نقل کرده است، اشاره به جریان‌ها و هویت‌های پیرامونی و فرعی دارد که تا زمانی به علت سلطه‌ی جریان‌های مرکزی غرب به حاشیه رانده شده بودند، اما از زمانی به بعد خواستار حق از دست‌رفته‌ی خویش شدند. فمینیسم نیز یکی از همین جریان‌هاست. پس در همین ابتدا باید به نکته‌ای مهم توجه کرد: فمینیسم را نمی‌توان و نباید به عنوان جریان و ساختاری مستقل و جدا شده از تاریخ بررسی کرد، بلکه باید آن را هویتی تاریخی تلقی کرد که در جبهه‌ی هم‌زمانش، به مرکز اندیشه‌ی غرب راه یافته‌اند و اعاده‌ی حق می‌کنند.

احسان صالحی

دانشجوی روان‌شناسی دانشگاه اصفهان
esalehi7997@gmail.com



ساخت. همین مسئله درباب جنبش‌ها و جریان‌های پیرامونی هم صحت دارد. تمام جریان‌هایی که از آن‌ها تحت عنوان حاشیه‌ای یا پیرامونی یاد کردم (خصوصاً جنبش فمینیسم)، به مرور زمان، ایران را نیز تصرف کردند.

اما در این جا نباید نکته‌ای را ناگفته گذاشت، نکته‌ای که شاید مهم‌ترین و به‌سزاترین نکته برای پرداختن باشد. درشرایطی که فشارها و تنش‌های روانی از پس و پیش به مردم این کشور هجوم می‌آورند و همچنین درشرایطی که جناب شایگان آن رانه هنوز و دیگر هرگز، می‌نامد، به عاریت گرفتن هویت از کشوری واجد قدرت، شبیه به موقعیتی می‌شود که در آن، کودکی آشفته، برای رفع تشویش خود به مرجع قدرتی پناه برده و مقام آن مرجع قدرت را تا حد امکان بالا می‌برد. این مسئله باعث می‌شود که کسب هویت، جنبه‌ی تقلیدی پیدا کند. به بیان دیگر، مردمانی که در این شرایط، آماج هویت‌ها یا جریان‌های وارده می‌شوند، بسان کودکی آشفته، به این جریان‌ها چنگ می‌زنند، بدون آن که در آن‌ها مذاقه‌ای راه دهند. در این معنا، چه ورود لوازم مدرنیته و چه جریان‌های پیرامونی به ایران، در قالبی سطحی و تعصب‌ورزانه شکل می‌گیرد. به بیان دیگر، هر هویت عاریتی که به ایران کنونی وارد شده، یا افراد انسانی را دچار تحجر شخصیت و در خود فرو رفتگی کرده یا منجر به شکل‌گیری ایدئولوژی‌های بی‌چون و چرا شده، که دومی خود شورش‌ها و جنبش‌های اعتراضی افراطی را به همراه داشته است.

نکته‌ی یاد شده، خصوصاً در مورد جریان پیرامونی‌ای همچون فمینیسم، که اکنون اعاده‌ی حق پیش‌تر نداشته‌اش را می‌کند، اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند. جناب شایگان به درستی اشاره می‌کند که بسیاری از جریان‌های پیرامونی، به دلیل سرکوب خواسته‌های بسیارشان در طول اعصار، با نگرشی کین‌توزانه پا به عرصه‌ی وجود گذاشته‌اند. نمونه‌ی این مسئله را نیز در

اسطوره‌سازی از سیاه‌پوستان

آفریقا می‌داند که

طی سال‌های

متمادی سعی

داشتند تمامی

بنیان‌های فکری

غرب و خصوصاً

یونان باستان

را به نام خود

ثبت کنند. براین

کینه‌توزی، می‌توان

احساس گناهی که در

انسان‌های دیگر (برای مثال در

فمینیسم و دیگر جریان‌های درحاشیه‌مانده، در دهه‌های پایانی قرن بیستم، به دنبال کسب هویت و قدرتی که هیچ‌گاه نداشتند، نه تنها در غرب که در سراسر جهان گسترش یافته و در اکثر کشورها، لااقل رَد پایایی از خود برجای نهادند. ایران نیز از این رویداد مستثنی نبوده است. سرگذشت جنبش‌های مدافع حقوق زنان در ایران را می‌توان تا دهه‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰ دنبال کرد، جنبش‌هایی که به انتشار نشریه‌ها و تأسیس مدارس برای زنان می‌پرداختند و در دهه‌ی ۱۳۰۰ منحل شدند. به نقل از ویکی‌پدیا، در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۱، جنبش‌های زنان تجدید حیات محدود و کنترل شده‌ای داشتند، به گونه‌ای که سازمان‌های مستقل‌تر اما پراکنده‌ای همچون حزب زنان و جمعیت زنان (با روزنامه زن امروز) تشکیل شدند. این سال‌ها را می‌توان مصادف دانست با گسترش جهانی جریان‌های پیرامونی همچون فمینیسم، در جهان غرب.

پس از انقلاب ۱۳۵۷ ایران وضعیت زنان تغییر کرد و برخی از حقوقی که زنان در دوره شاه به دست آورده بودند لغو شد و اعتراض‌های گاه و بیگاه زنان نیز به جایی نرسید. همه چیز اما به اینجا خاتمه نیافت. در دهه‌های بعد جنبش‌های زنان ایران شکل منظم‌تری به خود گرفت و امروزه می‌توان شاهد گسترش همه‌جانبه‌ی جریان فمینیسم، به شکل یک جنبش اعتراضی در سراسر ایران بود.

جناب شایگان در کتابی که نام بردم، در فصل دیگری با عنوان «سطوح متعدد آگاهی»، مقوله‌ی مهمی را پیش چشم می‌آورد. او ادعا می‌کند که اکثر تمدن‌های غیر غربی، در زمانه‌ی کنونی: «در موقعیتی بینابین قرار دارند. آن‌ها بین «نه هنوز» و «دیگر هرگز»، بین مدرنیته‌ای که در حال استقرار است ولی کاملاً جذب یا پذیرفته نشده و سنتی که در حال فروپاشی است و دیگر هرگز در شکل نخستین خود تجدید نخواهد شد، به سر می‌برند». این گزارش، وضعیت کنونی ایران را به خوبی نمایان می‌سازد. در چنین شرایطی، مردمی که (ساکنین ایران) از یک سو تحت فشارهای روانی متعدد هستند و از دیگر سو به دلیل معلق بودن میان سنت و مدرنیته، هنوز به هویت یکپارچه‌ای دست نیافته‌اند، به تغییرات و رخدادهایی چشم می‌دوزند که در غرب و خصوصاً در کشوری مهم و دارای قدرت پدری همچون آمریکا به وقوع می‌پیوندد، تا بدین شکل، هویتی هرچند عاریتی را از آن خود سازند. از همین مهد بود که لوازم مدرنیته آرام‌آرام به ایران وارد شد و مردمان ایران را علی‌رغم این که در کشوری سنتی زندگی می‌کردند، به انسان‌هایی آزادی‌خواه، مدرن و بعضاً سکولار بدل



سفیدپوستان در مقابل سیاه‌پوستان؛ یا در مردان در مقابل زنان در جنبش فمینیسم)، شکل می‌گیرد را اضافه کرد. نتیجه‌ی این دو مقوله (کینه‌توزی پیرامونی و احساس گناه اعضای جریان‌های اصلی) را شایگان این‌گونه عنوان می‌کند: «یک حیطة‌ی ایدئولوژیک و یک حس گناهکاری، می‌تواند سبب بروز نژادپرستی وارونه شود که هیچ‌کس، حتی جدی‌ترین محافل آکادمیک نیز از سرایت آن در امان نخواهد بود. چندان‌گه‌گی فرهنگی که هدفش ترفیع فرهنگ‌های اقلیت است، با افراط در تایید خود، تأثیری وارونه پدید می‌آورد و به جای برقراری عدالت و حق برخورداری از تأیید و پذیرش و بازشناسایی، به اوهام هذیان‌وار و چه‌بسا افسانه‌پردازی جنون‌آمیز منجر می‌شود». در همین راستا می‌توان مثال‌های متعددی را در ایران کنونی یافت که فمینیسم به یک ایدئولوژی کین‌توزانه بدل شده و در مقابل به تحفیف جایگاه مرد پرداخته است. دوستی برایم از پستی در اینستاگرام سخن می‌گفت که محتوای آن، پرداختن به قتل پسری توسط خواهرش بود. نظراتی که مردم در ذیل این پست نوشته بودند برایم بسیار تکان‌دهنده بود: «جایگاه مرد همینه»، «مرد رو باید دار زد» و...

از این سخنان می‌توان نتیجه‌ای گرفت. باتوجه با طبقه‌بندی‌ای که در نوشته‌ی قبل در رابطه با نظریات متعدد فمینیسم صورت پذیرفت، فمینیسم جاری در ایران را باید از نوع رادیکال آن دانست که به نظر می‌رسد بیش از آن که زن را به جایگاه مناسبش در اجتماعات انسانی برساند، او را بدل به عضوی کینه‌ور در جامعه می‌کند و بیش از آن که مردان را به گفت‌وگو در باب جریان پیرامونی‌ای همچون فمینیسم دعوت کند، آن‌ها را به ابراز خشمی متقابل سوق می‌دهد.

۴.

باید این نکته را پذیرفت که تغییرات اساسی در ساختار جوامع انسانی و نیز گسترش جرئتمندی زنان بود که جریان فمینیسم را از قالب یک جریان حاشیه‌ای بیرون راند و آن را به گفتمانی اصلی بدل ساخت. اما این مسئله نباید باعث شود که کینه‌توزی و خشم، جای گفت‌وگو و گفتمان میان جریان‌های مختلف را بگیرد. علی‌الخصوص در کشور ایران، که مشحون است از هویت‌های گوناگون و پاره‌پاره و عاریتی، نیاز به برون‌شد از فضایی ایدئولوژیک و جزم‌اندیشانه (که برای رفع سوء تفاهم‌ها همین‌جا باید اذعان کنم که این حیطة‌ی تعصب‌ورزانه در ذیل جریان‌های ریشه‌دوانده نیز همچون مردسالاری کماکان جاری‌ست و منحصر در جریان‌های پیرامونی و پیش‌تر در محاق، نمی‌شود)، و در عوض ورود به فضایی گفت‌وگو محور به شدت احساس می‌شود. به یک بیان دیگر، چندان جای خوش‌بختی نخواهد بود اگر جامعه‌ی کنونی ایران، بدل به ظرفی از سالاد شود که اجزای آن بدون هیچ ارتباطی باهم، صرفاً با اقتداری کاذب و هذیان‌گون در کنار هم قرار گرفته‌اند و چه‌بسا گه‌گاه به یکدیگر طعنه می‌زنند، در عوض، گفت‌وگو می‌تواند این فضای متشکل از گفتمان‌های متعدد را به دیگ درهم جوشی بدل سازد که در آن، هریک از جریان‌ها، به پخته‌تر شدن و هرچه اصیل‌تر گشتن دیگر جریان‌ها کمک می‌کند.

منبع:

شایگان، د. (۱۳۸۵)؛ افسون‌زدگی جدید: هویت چهل‌تکه و تفکر سیار. چاپ نخست، ترجمه‌ی فاطمه ولیانی؛ تهران: فروزان روز

ویکی‌پدیا: جنبش زنان ایران





دستکاری ذهن

اثر تبعیض بر عملکرد شناختی



از زمانی که روان‌شناسان برای اولین بار سعی کردند تبیینی شناختی برای دلیل تبعیض ارائه کنند، سال‌ها می‌گذرد؛ از آن زمان چندین نظریه در این باره پیش آورده شده که توضیحات مفیدی را ارائه می‌دهد، اما این مبحث که مواجهه با تبعیض چگونه بر عملکرد شناختی تأثیر می‌گذارد موضوعی بود که تا چندی پیش به آن توجه زیادی نمی‌شد.

بر اساس تعریف انجمن روان‌شناسی آمریکا، تبعیض رفتار نا عادلانه یا تعصب‌آمیز با افراد و گروه‌ها بر اساس ویژگی‌هایی مانند نژاد، جنسیت، سن و... آن‌ها است. با این حال، از آنجایی که بخش اعظم تحقیقات انجام شده در حوزه تأثیر تبعیض بر عملکرد شناختی بر نژادپرستی متمرکز است، ما نیز در این گفتار بیشتر به این موضوع می‌پردازیم.

بدیهی است که مواجهه با تبعیض استرس‌زا بوده و می‌توان تجربه تبعیض را، یک عامل استرس‌زا تلقی کرد؛ لازاروس و فولکمن (۱۹۸۴) عامل استرس‌زا را به عنوان رویدادی تعریف می‌کنند که در آن رابطه بین فرد و محیط توسط فرد بیش از حد توان او «مطالبه‌گر» ارزیابی می‌شود و رفاه او را به خطر می‌اندازد. برخی منابع استرس مربوط به تبعیض را به سه دسته فرهنگی، سازمانی و فردی می‌کنند. در یک مطالعه بر جامعه سیاه‌پوستان آمریکایی مشخص شد آنان در مواجهه با استرس مرتبط با نژادپرستی سازمانی با استفاده بیشتر از مقابله شناختی - هیجانی و با استفاده کمتر از حل مسئله مذهبی خودگردان با آن مقابله می‌کنند. تحلیل داده‌ها همچنین نشان داد که سطوح بالاتر استرس مرتبط با نژادپرستی فرهنگی، پیش‌بینی‌کننده استفاده کمتر

نسترن نیرومند

دانشجوی روان‌شناسی دانشگاه اصفهان
nastaranniroumandd@gmail.com



از حل مسئله مذهبی خودگردان بود. حل مسئله مذهبی خودگردان زمانی اتفاق می افتد که فرد برای رویارویی با یک مشکل یا موقعیت به جای تکیه بر نیروی برتر (مانند خدا) برای مداخله، به خود متکی باشد. نکته جالب این است که طبق این پژوهش، استرس مرتبط با نژادپرستی نهادی بیشتر بر کارکرد شناختی آزمودنی‌ها تأثیر می‌گذارد؛ یک توضیح برای این یافته‌ها ممکن است این باشد که افراد آفریقایی آمریکایی که احساس می‌کنند سیاست‌ها و شیوه‌های سازمانی مبتنی بر نژاد محدودیت یا محرومیت‌هایی در دسترسی و امتیازات برای آنان ایجاد کرده و احساس می‌کنند توانایی کمتری برای کنترل چنین عوامل استرس‌زایی دارند (لیریس لوئیس-کولز و کانستنتین، ۲۰۰۶).

نقش استرس می‌تواند خیلی مخرب‌تر هم باشد. آمار نشان می‌دهد میزان زوال عقل و آلزایمر در آمریکا، در میان سیاه‌پوستان بیشتر از سفیدپوستان است (بارنز، لئون و همکاران، ۲۰۱۸). گروهی از روان‌شناسان بیان می‌کنند این مسئله ممکن است ناشی از استرس مکرر مواجهه با تبعیض باشد؛ هیپوکامپ، ناحیه‌ای از مغز که برای حافظه اپیزودیک حیاتی است، یکی از اولین مناطق مغزی است که تحلیل عصبی را در شایع‌ترین شکل بیماری آلزایمر، تظاهرات فراموشی آن، نشان می‌دهد. هیپوکامپ همچنین دارای تعداد بالایی از گیرنده‌های گلوکوکورتیکوئیدی است که محل اتصال اولیه برای هورمون استرس (کورتیزول) است. استرس مزمن با کاهش حجم هیپوکامپ و اختلال در حافظه وابسته به هیپوکامپ در افراد مسن مرتبط است و می‌توان حدس زد که استرس شدید و مداوم به علت تبعیض و نژادپرستی می‌تواند در تحلیل هیپوکامپ دخیل باشد (کوگان، شون و همکاران، ۲۰۲۰).

تحقیقات مختلفی نشان می‌دهند که مواجهه با تبعیض بر حافظه افراد اثرگذار است. در یک مطالعه مشخص شد مواجهه روزانه با نژادپرستی با نمرات کمتری در حافظه اپیزودیک بعد از مواجهه و حتی ۶ سال بعد از آن همراه است (زهودن، کرال و همکاران، ۲۰۱۹). همچنین تبعیض نژادی ادراک شده با افسردگی و اضطراب و کیفیت پایین خواب مرتبط است. همچنین رابطه قرارگرفتن در برابر استرس مزمن و افسردگی به خوبی ثابت شده است. در یک مطالعه، ۴ هفته استرس خفیف غیرقابل پیش‌بینی مزمن بر یک مدل حیوانی برای بازسازی استرس‌های اجتماعی روزانه در انسان، کاهش حجم هیپوکامپ را پس از هفته‌ها قرارگرفتن در معرض استرس نشان داد (بک-هاوس، جانگ‌هنس و همکاران، ۲۰۰۶). افسردگی و بی‌خوابی هر دو با اختلال حافظه

مرتبط هستند. خواب موج‌کوتاه برای تثبیت حافظه حیاتی است و این شواهد نشان می‌دهد که بی‌خوابی، افسردگی و استرس مزمن ناشی از تبعیض نژادی ممکن است بر عملکرد شناختی، به خصوص حافظه تأثیر بگذارد (کوگان، شون و همکاران، ۲۰۲۰). یک تبیین دیگر برای علت تأثیر منفی تبعیض بر حافظه این است که ممکن است با افزایش تعداد عوامل استرس‌زا در محیط، ظرفیت شناختی فرد بیش از حد پر شود، یعنی وضعیت بار شناختی بالایی داشته باشد و در نتیجه فرد نتواند به درستی به کارکردهای شناختی خود را اجرا کند (ون‌رین، برجس و همکاران، ۲۰۱۱). یک انتقاد وارده به این نظر این است که استفاده مکرر از ظرفیت شناختی شاید در کوتاه‌مدت هزینه‌بر باشد، اما در بلندمدت باید ظرفیت شناختی را گسترش، و نه کاهش دهد (ماگ، ۲۰۱۲).

در مطالعه‌ای دیگر، از زنان لاتین تبار خواسته شد در شرایط مختلف، یک تست را انجام دهند. به یکی از گروه‌ها گفته شد که این کار به شدت هوش را پیش‌بینی می‌کند و محققان به نحوه عملکرد افراد از گروه‌های قومی مختلف علاقه‌مند بودند (این سخن این موضوع را برجسته می‌کند که محققان در واقع انتظارات کمتری از زنان لاتین تبار دارند). همچنین از شرکت‌کنندگان خواسته شد که قومیت خود را در مواد آزمایشی قبل از شروع تست نشان دهند که باز هم نشان می‌دهد که قومیت آنها با عملکرد مرتبط است. به عبارت دیگر، این شرایط برای برجسته ساختن کلیشه‌های نژادی در مورد هوش طراحی شده بود و به شرکت‌کنندگان لاتین تلقین می‌کرد که انتظار می‌رود عملکرد بدتری نسبت به سفیدپوستان داشته باشند. در شرایط کنترل، فقط به شرکت‌کنندگان گفته شد که این تست حافظه کاری را اندازه‌گیری می‌کند. نتایج نشان داد که زنان لاتین تبار که تبعیض نژادی را تجربه کردند در مقایسه

YELLOW RED PURPLE
BLACK ORANGE
PURPLE RED BLUE
BLUE GREEN YELLOW
YELLOW BLACK
BLUE PURPLE BLACK
GREEN RED ORANGE
BLACK GREEN PURPLE
RED BLUE RED
YELLOW PURPLE BLACK

با کسانی که تبعیض را تجربه نکردند به طور قابل توجهی در طول عملیات، عملکرد حافظه کاری بدتری از خود نشان دادند (اشمادرو جانز، ۲۰۰۳).

در آزمایش‌ها و تحقیقات دیگر، پژوهشگران به طور خاص کارکردهای اجرایی را مورد توجه قرار داده‌اند. کارکردهای اجرایی مجموعه‌ای از فرایندهای شناختی هستند که برای انتخاب و نظارت بر رفتارهایی که دستیابی به هدف را تسهیل می‌کنند، ضروری هستند. این فرایندها برای وظایف شناختی پرزحمت مانند تمرکز، مقاومت در برابر وسوسه، برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری و حل مسئله مورد نیاز است (دایموند، ۲۰۱۳). یکی از آزمون‌هایی که بازداری را به خوبی می‌سنجد، تست استروپ است. در یک مطالعه برای ارزیابی عملکرد شناختی شرکت‌کنندگان سیاه‌پوست و آسیایی، از آن‌ها پس از تعامل با شریک سفید پوستی که دارای یکی از ایدئولوژی‌های تنوع‌گورنگی (به عنوان مثال، "ما همه یکسان هستیم") یا چندفرهنگی (به عنوان مثال "ما با هم متفاوتیم و تفاوت-هایمان زیبا و با ارزش‌اند") بود، تست استروپ گرفته شد. هدف از ایدئولوژی گورنگی، پرایم کردن تفکر تعصب‌نژادی نامحسوس و هدف از ایدئولوژی چندفرهنگی، پرایم کردن تفکر نبودن تعصب بود. همچنین گفت‌وگوی آن‌ها با شریکشان به صورت ویدئویی ضبط شد. نتایج نشان داد که شرکای تعامل سفیدپوست با ایدئولوژی گورنگی در مقایسه با آن‌هایی که ایدئولوژی چندفرهنگی داشتند، رفتار مغرضانه‌تری (مثلاً پرهیز از ارتباط چشمی و وضعیت بدن در هم) نسبت به شریک اقلیت خود نشان دادند. علاوه بر این، اقلیت‌هایی که با شرکای سفیدپوست مغرضانه جفت می‌شدند، در مقایسه با اقلیت‌هایی که با شرکای سفید پوستی ایدئولوژی چندفرهنگی داشتند تعامل داشتند در آزمون استروپ بدتر عمل کردند که نشان‌دهنده بازداری مختل شده است (مورفی و همکاران، ۲۰۱۳). یک توضیح برای این موضوع می‌تواند این باشد که در خصوص رفتارهای تبعیض نامحسوس، چون رفتار طرف مقابل نسبتاً مبهم است، تصمیم‌گیری در مورد اینکه آیا اعمال ظریف نمونه‌هایی از تبعیض هستند یا نیستند می‌تواند منابع شناختی را درگیر کند و در سایر فرایندهای شناختی مانند بازداری تداخل ایجاد کند (اوزیر، تیلور و مورفی، ۲۰۱۹).

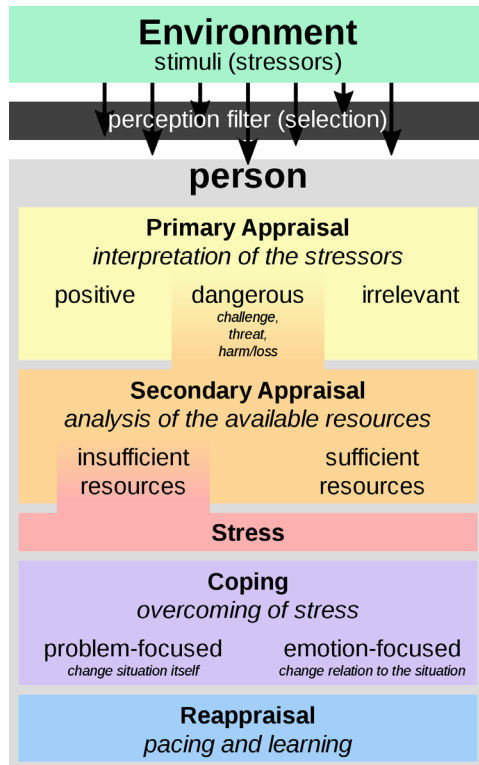
یکی دیگر از کارکردهای اجرایی، انتقال و جابه‌جایی (شیفتینگ) است و رابطه این کارکرد شناختی و تبعیض از طریق کارت‌های ویسکانسین مطالعه شده است. در یک مطالعه قبل از گرفتن تست کارت‌های ویسکانسین از گروهی آزمودنی زن، به آن‌ها گفته شد جنسیت خود را مشخص کنند و اینکه

این آزمون، مهارت ریاضیات آن‌ان را می‌سنجد. از گروه گواه خواسته نشد جنسیت خود را مشخص کنند و به آن‌ها اعلام شد آزمون نحوه حل کردن پازل در افراد را می‌سنجد؛ این تفاوت در اعلام هدف آزمایش، می‌تواند به طور نامحسوس برای آزمودنی‌ها نشانگر وجود سوگیری جنسیتی باشد. نتایج نشان داد که زنانی که در شرایط سوگیری جنسیتی نامحسوس قرار داشتند، نسبت به زنانی که در شرایط بدون سوگیری قرار داشتند، احتمال بیشتری داشت که در تکلیف آزمون مرتب‌سازی کارت‌های ویسکانسین دچار اختلال در جابه‌جایی شوند (کار و استیل، ۲۰۰۹). علاوه بر حافظه و عملکردهای اجرایی، پژوهش‌های جدیدتر نشان می‌دهند تجربه روزانه با تبعیض بر عملکرد منفی در درک کلام، سرعت پردازش و ادراک بصری نیز مؤثر است (زاهدن، موریس و همکاران، ۲۰۲۰).

اثرات منفی نژادپرستی به اشکال گوناگونی بر عزت نفس در جوانان و توانایی شناختی آنان تأثیر می‌گذارد. مطالعات نشان می‌دهد ادراک نژادپرستی سازمانی برای عزت نفس جوانانی که مهارت‌های استدلال پیش‌رسمی داشتند، مضرت‌تر از عزت نفس جوانانی بود که مهارت‌های استدلال رسمی پیچیده‌تری داشتند. اگر بخواهیم بیشتر به اعتماد به نفس و تبعیض بپردازیم، می‌توانیم به نظریه اجتماعی-شناختی بندورا (۱۹۸۶) اشاره کنیم که بیان می‌کند «آنچه افراد باور دارند قادر به دستیابی به آن هستند نه تنها از تجربیات مستقیم شخصی آنها سرچشمه می‌گیرد، بلکه از طریق مشاهده آزمایش‌ها، مصیبت‌ها و اقبال الگوهای خود نیز نشأت می‌گیرد». اعتماد به نفس بالا، خودکارآمدی افراد را افزایش می‌دهد؛ همچنین به طور گسترده تأیید شده است هنگامی که خودکارآمدی در یک حوزه معین پایین است، مردم تمایل دارند تلاش‌های خود را کاهش دهند. تحقیقات نشان می‌دهد نژادپرستی و تبعیض از این طریق می‌تواند کیفیت عملکرد کارکنان سازمان‌ها را کاهش داده و آن‌ها را به افرادی بی‌انگیزه تبدیل کند (هل‌سین، بل و فلچر، ۲۰۱۲).

در رابطه با اینکه کدام نوع تبعیض برای عملکرد شناختی افراد مخرب‌تر است تحقیقات زیادی انجام نشده است، اما یک پژوهش نشان داد افرادی که تبعیض جنسیتی را گزارش کردند در تکلیف حافظه هم در ابتدا و هم در پیگیری (فالوآپ) عملکرد بهتری نسبت به افرادی که تبعیض بر اساس ناتوانی جسمی را تجربه کرده بودند داشتند. همچنین تبعیض نژادی با عملکرد کمتر در تکلیف حافظه در ابتدا و تبعیض بر اساس گرایش جنسی با عملکرد پایین‌تر در پیگیری همراه بود (سوتین، استپین و همکاران، ۲۰۱۴).

واما چاره چیست؟



روان‌شناسان فرایند «ارزیابی شناختی» را بسیار پراهمیت می‌دانند. ارزیابی شناختی به عنوان فرایند ارزیابی که تعیین می‌کند چرا و تا چه اندازه یک معامله یا یک سری معاملات خاص بین شخص و محیط استرس‌زا است تعریف می‌شود (لازاروس و فولک‌من، ۱۹۸۶). وقتی فردی با رویدادی مواجه می‌شود، ارزیابی می‌کند که آیا آن رویداد به سلامتی او مربوط است یا خیر، و اگر چنین است، به چه روش‌هایی. رویدادهایی که توسط فرد بسیار مهم ارزیابی می‌شوند، احتمالاً منجر به واکنش‌های استرسی می‌شوند. اگر افراد متعلق به گروه‌های اقلیت در موقعیت‌هایی قرار بگیرند که ارزیابی کنند سلامت آن‌ها در خطر است، احتمالاً عملکرد شناختی آنان نیز مختل می‌شود (کینگ، ۲۰۰۵). این که بتوانیم اعمال تبعیض‌آمیز را به طور کلی متوقف کنیم هدفی والا اما آرمانی است؛ اما تا آن زمان می‌توانیم به افراد بیاموزیم در صورتی که خطرواقعی برای آن‌ها وجود ندارد، روی موضع خود ایستاده، عزت نفس خود را حفظ کرده و تحت تأثیر تلاش دیگران برای ترساندن قرار نگیرند.

منابع:

- Sutin, A. R., Stephan, Y., Carretta, H., & Terracciano, A. (2015). Perceived discrimination and physical, cognitive, and emotional health in older adulthood. *The American journal of geriatric psychiatry: official journal of the American Association for Geriatric Psychiatry*, 23(2), 171–179.
- King K. R. (2005). Why is discrimination stressful? The mediating role of cognitive appraisal. *Cultural diversity & ethnic minority psychology*, 11(3), 202–212.
- Wheeler, E., Brooks, L.J., & Brown, J. (2011). “Gettin’ on My Last Nerve”: Mental Health, Physiological and Cognitive Implications of Racism for People of African Descent. *The Journal of Pan-African Studies*, 4, 81.
- Coogan, P., Schon, K., Li, S., Cozier, Y., Bethea, T., & Rosenberg, L. (2020). Experiences of racism and subjective cognitive function in African American women. *Alzheimer’s & dementia (Amsterdam, Netherlands)*, 12(1), e12067.
- Lewis-Coles, M. E., & Constantine, M. G. (2006). Racism-related stress, Africultural coping, and religious problem-solving among African Americans. *Cultural diversity & ethnic minority psychology*, 12(3), 433–443.
- van Ryn, M., Burgess, D.J., Dovidio, J. F., Phelan, S. M., Saha, S., Malat, J., Griffin, J. M., Fu, S. S., & Perry, S. (2011). THE IMPACT OF RACISM ON CLINICIAN COGNITION, BEHAVIOR, AND CLINICAL DECISION MAKING. *Du Bois review: social science research on race*, 8(1), 199–218.
- Zahodne, L. B., Morris, E. P., Sharifian, N., Zaheed, A. B., Kraal, A. Z., & Sol, K. (2020). Everyday discrimination and subsequent cognitive abilities across five domains. *Neuropsychology*, 10.1037/neu0000693. Advance online publication.
- Mugg, J. (2013). What are the cognitive costs of racism? A reply to Gendler. *Philos Stud* 166, 217–229
- Helsin, P. A., Bell, M. P., & Fletcher, P. O. (2012). The devil without and within: A conceptual model of social cognitive processes whereby discrimination leads stigmatized minorities to become discouraged workers. *Journal of Organizational Behavior*, 33(6), 840–862.
- Ozier, E.M., Taylor, V.J., & Murphy, M.C. (2019). The Cognitive Effects of Experiencing and Observing Subtle Racial Discrimination. *Journal of Social Issues*.



نژادپرستی

از دیدگاه روان‌شناسی سیاسی، روان‌شناسی اجتماعی و علوم اعصاب اجتماعی



نژادپرستی نوع خاصی از تعصب است که بر مبنای استدلالات نادرست و عمومی کردن برخی خصوصیات به گروهی از انسان‌ها، به گونه‌ای غیرقابل انعطاف، شکل می‌گیرد. فدریکو ولاکس بیان می‌کنند که «نژاد نه تنها در چگونگی وضعیت زندگی افراد، بلکه در نگرش‌های اجتماعی و سیاسی آن‌ها همچنان نقش مهمی دارد». روان‌شناسان سیاسی مدت‌هاست علاقه‌مند به یافتن ریشه‌های تعصب نژادی هستند. چه چیزی باعث می‌شود افراد به ظاهر منطقی، عادی و دارای سلامت روانی، صرفاً بر اساس این واقعیت که این فرد یا گروه رنگ پوست متفاوتی با آن‌ها دارد، درمورد آن‌ها به طور آشکار یا نهان تبعیض قائل شوند؟

نظریه‌های روان‌شناختی بی‌شماری برای تبیین نژادپرستی و گسترش تنش‌های نژادپرستانه مطرح شده‌اند که در ادامه به شرح برخی از آن‌ها خواهیم پرداخت.

نظریه شخصیت اقتدارطلب

باب التمیر مبنای نظریه شخصیت اقتدارطلب «قدیمی» مربوط به تئودور آدورنورا که شامل نه ویژگی شخصیتی که مشخصه راست‌گرایان اقتدارطلب محسوب می‌شدند را حفظ کرد. این نه ویژگی عبارت بودند از: پیروی از رسوم و عرف موجود، سلطه‌پذیری، متابعت اقتدارطلبانه، پرخاشگری قدرت طلبانه، مخالفت با عاطفی‌گرایی، تخریب و بدبینی، قدرت و نیرومندی، فرافکنی و خرافه و قالبی‌سازی. اما التمیر به دنبال این بود که از ابهام آن نظریه

نفیسه ساده

دانشجوی روان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد
nafiseh.sadeh.81@gmail.com



نظریه طرح‌واره / کلیشه‌سازی

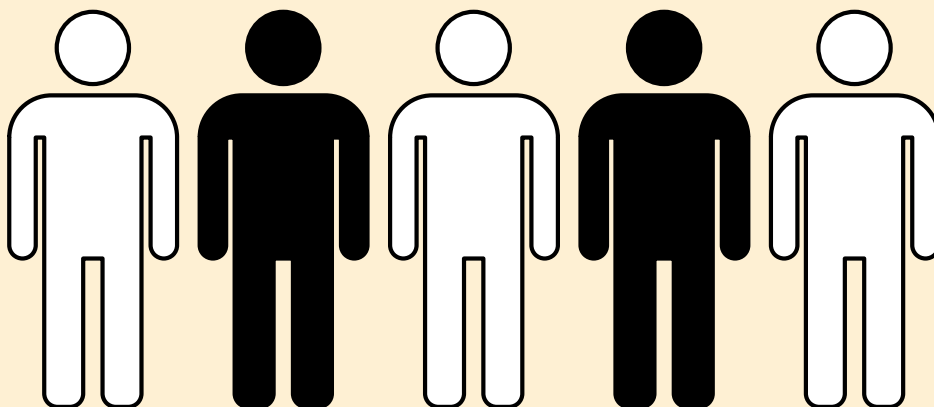
از دیدگاه نظریه طرح‌واره، کلیشه‌سازی نژادپرستانه تا حدی ناشی از نیاز ابتدایی انسان به ساده‌سازی واقعیت و قراردادن افراد و اشیاء در طبقه‌بندی است. طرح‌واره‌های منفی در مورد گروه‌های اقلیت یا تصورات قالبی نژادپرستانه تا حدی به دلیل آن پدید می‌آیند که نوعی همبستگی غیرواقعی بین افراد و گروه بزرگ‌تری ایجاد می‌گردد که به نظر می‌رسد بخشی از آن هستند. نظریه طرح‌واره بیانگر این است که می‌توان مانع وقوع نژادپرستی شد و این کار بستگی به طرح‌واره ایجاد شده و مجموعه طرح‌واره‌های یک فرد خاص دارد.

حداقل از اوایل دهه ۱۹۳۰ در مورد تصور قالبی و نقش آن در پیش‌داوری تحقیق شده است. در بسیاری از آثار اولیه به روش فرویدی یا روان‌کاوی کلاسیک استدلال می‌شد که نژادپرستی نوعی فرافکنی است که در آن افراد دارای مشکل روان‌شناختی، احساس بی‌کفایتی خود را به سایرین نسبت می‌دهند. روان‌شناس اجتماعی معروف به نام گوردون آلپورت پیش‌تاز واقعی در مطالعه این پدیده به حساب می‌آید. آلپورت پیش‌داوری را بی‌زاری تعمیم‌یافته نادرست و غیرقابل انعطافی می‌داند که احساس یا ابراز می‌شود. امکان دارد این احساس بی‌زاری نسبت به نسبت به یک گروه یا فردی از آن گروه باشد. زمانی آلپورت این مطلب را نوشت که تصور قالبی نژادپرستانه به عنوان نوعی نقص شخصیتی تقبیح می‌شد؛ اما او نخستین فردی بود که این نکته نگران‌کننده را مطرح کرد که ممکن است نژادپرستی ناشی از فرایندهایی باشد که بازتاب عملکرد «عادی» شناخت انسان است. آلپورت اصرار داشت که ذهن انسان باید با کمک طبقه‌بندی‌ها به تفکر بپردازد. با ایجاد این طبقه‌بندی‌ها، آن‌ها به صورت مبنای پیش‌داوری عادی در می‌آیند و ما نمی‌توانیم مانع ایجاد این فرایند شویم. در کنار این نظریات تبیین‌کننده، درک چگونگی وقوع نژادپرستی در مغز نیز ممکن است به ما کمک کند راه‌هایی را برای غلبه بر آن پیدا کنیم.

بکاها، پس او برخی از آن‌ها را حذف کرد و این نظریه را تا سه «دسته نگرش» شامل متابعت اقتدارطلبانه (تمایل فراوان به پیروی از مقامات)، ستیزه‌جویی اقتدارطلبانه (خصوصیت با افراد گروه‌های دیگر) و پیروی از رسوم (متابعت از هنجارهای اجتماعی و عدم تمایل برای به چالش کشیدن وضعیت کنونی) تقلیل می‌دهد. التمیر این رهیافت اصلاح شده را اقتدارطلبی جناح راست (RWA) می‌نامد. از نظر التمیر نژادپرستی را می‌توان ویژگی این طبقه‌بندی شخصیت دانست. او استدلال می‌کند که احتمالاً افراد اقتدارطلب راست‌گرا باورهای اقتدارطلبانه خود را - همانند سایر افراد - در دوران کودکی فرامی‌گیرند، اما تفاوت آن‌ها در این است که افراد دیگر از خود آگاهی بیش‌تری برخوردار هستند و باورهای اولیه خود را با تجربیات اکتسابی خود تعدیل می‌کنند، ولی این امر در مورد افراد اقتدارطلب راست‌گرا صدق نمی‌کند.

نظریه سلطه اجتماعی

افراد دارای گرایش سلطه اجتماعی (SDO) گروه خود را بسیار متفاوت و برتر از دیگران می‌پندارند و فعالانه خواستار سلطه‌یابی گروه خود در جامعه هستند. مبنای این نظریه شخصیت‌محور است و در آن افراد را با توجه به اولویتی که برای گرایش مبتنی بر سلطه اجتماعی - از کم تا زیاد - قائل می‌شوند، از یکدیگر تمیز می‌دهند. طرف‌داران این رهیافت به‌ویژه توجه گسترده‌ای به نژادپرستی می‌کنند. به نظر فلیشیا پراتو و همکاران وی، گرایش مبتنی بر سلطه اجتماعی ارتباط نزدیکی با نژادپرستی علیه سیاه‌پوستان و در مجموع پیش‌داوری نسبت به گروه‌های اقلیت دارد. آن‌ها استدلال می‌کنند که نمونه بارز ایدئولوژی نژادپرستی علیه سیاه‌پوستان را می‌توان در اعمال تبعیض شخصی و تبعیض نهادی علیه افراد آفریقایی - آمریکایی از سوی بانک‌ها، مدارس، کلیساها، قوانین ازدواج و نظام کیفری مشاهده نمود.



چگونه دیگران را دسته‌بندی می‌کنیم؟

از منظر نظری، نژادپرستی یکی از جنبه‌های یک پدیده روان‌شناختی بزرگ‌تر به نام سوگیری درون‌گروهی است. مغز ما برای انطباق با موقعیت‌های اجتماعی پیچیده رشد کرده است. تشخیص اینکه آیا کسی به یک گروه یا گروه متفاوت تعلق دارد، می‌تواند برای رفتار صحیح در برخی موقعیت‌هایی مانند زمان وقوع جنگ، حیاتی باشد.

با این حال، همان مکانیسم روانی می‌تواند منجر به رفتارهای بسیار مشکل‌ساز شود. مغز انسان دوست دارد دیگران را در دسته‌های «افراد مثل من» و «افراد متفاوت از من» قرار دهد و اغلب، مغز ما به ما می‌گوید که با افراد درون گروه بهتر از افراد بیرون گروه رفتار کنیم. این فرایند یعنی تمایل مغز به دسته‌بندی افراد شبیه به ما (داخل گروه) یا متفاوت از ما (بیرون گروه)، و رفتار بهتر با افراد درون گروه نسبت به افراد بیرون گروه، تعصب بین‌گروهی نام دارد. برای مثال، اگر شما عضو یک تیم ورزشی باشید، احتمالاً تیم خود را بیشتر از افراد تیم دیگر، تشویق خواهید کرد؛ به این دلیل است که مغزتان افراد تیم شما را در دسته‌بندی درون‌گروهی شما قرار داده است و این دقیقاً همان چیزی است که در مورد نژادپرستی اتفاق می‌افتد. دیدن تفاوت‌ها مشکلی نیست. در واقع اگر همه مثل هم بودیم، همه چیز بسیار خسته‌کننده می‌نمود. اما زمانی که افراد صاحب قدرت، افرادی را که شبیه به خودشان هستند، در گروه خود قرار می‌دهند و قوانینی را ایجاد می‌کنند که با افراد دیگر گروه‌ها به صورتی ناعادلانه رفتار شود، مشکل‌ساز است. مطالعات fMRI نشان داده است که قشر پیش‌پیشانی داخلی به‌ویژه در طبقه‌بندی اجتماعی نقش دارد. همچنین مشخص شده است که این ناحیه مغزی در مطالعاتی فعال می‌شود که در آن از شرکت‌کنندگان خواسته شد در مورد ویژگی‌های شخصی خود فکر کنند. این نشان می‌دهد که ارتباط نسبتاً نزدیکی بین تفکر درباره خود و تفکر در مورد گروه‌های اجتماعی که به آن تعلق داریم وجود دارد.

پس از اینکه افراد به دودسته درون‌گروهی و بیرون‌گروهی طبقه‌بندی شدند، در مغز چه اتفاقی می‌افتد؟ دانشمندان کشف کرده‌اند که وقتی فردی را خارج از گروه و متفاوت از خود می‌بینیم، بخش کوچکی از مغز به نام آمیگدال که در پردازش و درک احساسات و ایجاد پاسخ به آن‌ها نقش دارد، فعال می‌شود. آن‌ها فکر می‌کنند دلیل این اتفاق این است که ما افراد خارج از گروه را ترسناک یا یک تهدید در نظر می‌گیریم، حتی زمانی که واقعاً نیستند. پژوهشگران همچنین دریافته‌اند که به نظر می‌رسد بخش

دیگری از مغز وظیفه آرام کردن آمیگدال از جمله واکنش آمیگدال نسبت به افراد خارج از گروه را بر عهده دارد که آن بخش قشر پیش‌پیشانی نامیده می‌شود. ناحیه جلویی مغز که در برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری و کنترل خود نقش دارد. هنگامی که افراد کارهای نژادپرستانه انجام می‌دهند، ممکن است به این معنی باشد که قشر جلوی مغز آن‌ها در تنظیم آمیگدال آن‌ها خیلی خوب عمل نمی‌کند؛ بنابراین، آیا می‌توانیم به قشر جلوی مغز کمک کنیم تا کار خود را بهتر انجام دهد؟

بله؛ در واقع، برخی از مطالعات نشان می‌دهند که ما می‌توانیم به قشر جلوی مغز کمک کنیم تا کار خود را بهتر انجام دهد؛ به این موضوع فکر کنید: آیا تابه‌حال از دست کسی عصبانی شدید و بخواهید به او مشورت بزنید، اما جلوی خودتان را گرفتید؟ یا آیا تابه‌حال فیلم ترسناکی را تماشا کرده‌اید و می‌خواستید فرار کنید، اما بعد به یاد آوردید که واقعاً در امان هستید؟ اینها نمونه‌هایی از واکنش آمیگدال هستند، و سپس قشر پیش‌پیشانی مغز شما آن را آرام می‌کند تا بتوانید به جای پیروی خودکار از دستورالعمل‌های آمیگدال، همان‌طور که واقعاً می‌خواهید عمل کنید.

همین اتفاق زمانی که آمیگدال شخصی به یک فرد خارج از گروه واکنش نشان می‌دهد هم می‌افتد و قشر پیش‌پیشانی مغز او آن را آرام می‌کند. مثل این است که آمیگدال می‌گوید، "هی، آن شخص متفاوت است، پس شاید او یک تهدید است!" و قشر جلوی مغز می‌گوید: «نه، او متفاوت است اما اشکالی ندارد!». ما می‌دانیم که اگر هنگام تماشای یک فیلم ترسناک چیزهای خاصی را به خود یادآوری کنید، چیزهایی مانند: «این فقط یک فیلم است، واقعی نیست و من در امان هستم»، این به قشر پیش‌پیشانی کمک می‌کند تا کار خود را بهتر انجام دهد. دانشمندان آن را ارزیابی مجدد شناختی می‌نامند. تکنیکی که می‌تواند برای تنظیم احساسات با تغییر طرز فکر افراد در مورد یک موقعیت استفاده شود.

ما می‌دانیم که ارزیابی مجدد شناختی با تقویت قدرت قشر پیش‌پیشانی عمل می‌کند، بنابراین می‌تواند به آرام کردن آمیگدال کمک بیش‌تری کند. به عنوان مثال فکر کردن به این که داشتن پوست تیره‌تر فقط به این معنی است که اجداد آن افراد از مکان گرم‌تری آمده‌اند، جایی که پوستشان باید از آن‌ها در برابر نور خورشید محافظت می‌کرد و پوست روشن‌تر به این معنی است که اجداد آن‌ها از مکان سردتری آمده‌اند، جایی که پوستشان نیاز به نفوذ بیشتر نور خورشید داشته است.

نحوه درک ما از اعمال دیگران

یک بینش مهم دیگر از تحقیقات روان‌شناختی این است که افراد می‌توانند یک عمل مشابه را هنگامی که توسط عضوی از همان گروه یا از گروهی متفاوت انجام شود، به طور بسیار متفاوتی درک کنند. در یک مطالعه تجربی، شرکت‌کنندگان دلخواهانه به دو تیم تقسیم شدند و فیلم‌هایی را از افراد تیم خود و تیم رقیب تماشا کردند که فعالیت‌هایی را با دست انجام می‌دادند. شرکت‌کنندگان باید سرعت این حرکات دست را قضاوت می‌کردند. آن‌ها به طور متوسط تیم‌های خود را سریع‌تر ارزیابی می‌کردند، حتی اگر حرکات دست در ویدئوها میان دو تیم دقیقاً با سرعت مشابهی انجام می‌شد. هنگام تماشا همین ویدئوها یک مطالعه fMRI نیز انجام شد و دانشمندان دریافتند که شرکت‌کنندگانی که تفاوت شدید بین دو گروه را نشان می‌دادند، افزایش فعالیت در inferior parietal lobule، ناحیه‌ای از مغز که ادراک و عمل را هماهنگ می‌کند، را نشان دادند.

چگونه نسبت به شخص دیگری احساس همدلی می‌کنیم؟

یکی از یافته‌های کلیدی علوم اعصاب در مورد نژادپرستی این است که افراد به طور متوسط نسبت به سایر افرادی که به گروه خود تعلق ندارند، همدلی کمتری نشان می‌دهند. همدلی توانایی درک آنچه دیگران ممکن است فکر یا احساس کنند و عمل به شیوه‌ای مناسب را توصیف می‌کند.

به عنوان مثال، یک مطالعه نشان داد که عضویت در گروه‌های قومی می‌تواند پاسخ‌های عصبی مرتبط با همدلی را تعدیل کند. در این مطالعه، پژوهشگران درحالی که افراد سفیدپوست به تماشای کلیپ‌های ویدیویی از چهره‌های سیاه‌پوست یا سفیدپوستی مشغول بودند که یا با وسیله‌ای غیردرناک مانند گوش پاک‌کن و یا با سرنگی که دردناک است دستشان را فشار می‌دادند، برای ضبط فعال‌سازی مغز در آن‌ها از fMRI استفاده کردند.

دانشمندان نشان دادند که شرکت‌کنندگان سفیدپوست هنگام تماشا یک کلیپ ویدیویی که در آن فردی از گروه قومی خودشان درد داشت، فعالیت در قشر کمریندی قدامی و قشر فرونتال تحتانی افزایش یافت. قبلاً نشان داده شده بود که این نواحی مغز زمانی فعال می‌شوند که شخصی درد خود را تجربه کند؛ بنابراین، همان نواحی مغزی که واسطه تجربه درد اول شخص هستند، در احساس همدلی نسبت به شخص دیگری که درد را تجربه می‌کند نیز دخیل هستند.

مهم‌تر از همه، دانشمندان دریافتند که این پاسخ مغزی همدلانه، زمانی که شرکت‌کنندگان به چهره افراد گروه‌های قومی دیگر که در حال تجربه درد بودند، می‌نگریستند، به طور قابل توجهی کاهش می‌یافت؛ بنابراین، تعصب درون گروهی بر میزان احساس درد شخص دیگری تأثیر می‌گذارد که ممکن است به تبیین این موضوع کمک کند که چرا افراد نژادپرست برای آسیب رساندن به فردی که متعلق به یک گروه قومی دیگر است، مشکل چندانی ندارند.

SUPERIOR



نحوه درک ما از چهره‌ها

مطالعات fMRI بر روی ادراک چهره‌ها با پیش‌زمینه‌های قومی متفاوت نشان می‌دهد که هر دو فرایند ناخودآگاه و خودآگاه در درک چهره افراد با پیشینه‌های قومی متفاوت و یا مشابه به صورتی متفاوت درگیر می‌شوند. به عنوان مثال، در یک مطالعه در حالی که فعالیت مغز افراد با استفاده fMRI ثبت می‌شد، تصاویری از چهره‌های آمریکایی - آفریقایی تبار و سفیدپوست را به شرکت‌کنندگان سفیدپوست ارائه کردند. هنگامی که چهره‌ها به قدری کوتاه ارائه شدند که امکان پردازش آگاهانه آن نبود، آمیگدال آن‌ها در برابر چهره‌های آمریکایی آفریقایی تبار فعالیت بیش‌تری را نسبت به سفیدپوست‌ها نشان داد.

باین حال، زمانی که چهره‌ها بسیار طولانی‌تر ارائه شدند تا شرکت‌کنندگان بتوانند آن‌ها را آگاهانه درک کنند، این تفاوت‌ها ناپدید شدند. در عوض، هنگامی که شرکت‌کنندگان سفیدپوست چهره‌های آمریکایی آفریقایی تبار را مشاهده کردند، چندین ناحیه مغز در قشر پیشانی که در کنترل شناختی و تنظیم احساسات دخیل هستند، فعال‌تر بودند. این یافته‌ها نشان می‌دهد که حداقل دو مسیر عصبی برای پردازش چهره افراد از یک گروه قومی متفاوت وجود دارد. از یک طرف، فرایندهای سریع و ناخودآگاهی وجود دارد که نواحی مغز را درگیر پردازش احساسات می‌کند. این مسیر اولیه توسط یک مسیر آگاهانه بعدی تعدیل می‌شود که نشان‌دهنده تنظیم احساسات از بالا به پایین بر اساس آنچه در جامعه قابل قبول است و آنچه فرد قبلاً آموخته است، تنظیم می‌شود.

این یافته‌ها یک چیز را روشن می‌کند و آن، این است که

نژادپرستی یک مشکل بسیار پیچیده است، نه تنها در سطح اجتماعی، بلکه در مغز نیز همین‌طور است. هیچ ناحیه مغزی درگیر نژادپرستی نیست. در عوض، شبکه پیچیده‌ای از نواحی مغز که در طبقه‌بندی اجتماعی، ادراک از خود، همدلی، درد و ادراک چهره درگیر هستند، در نژادپرستی و سایر اشکال تعصب درون‌گروهی و تبعیض برون‌گروهی دخالت دارند. وجود این شبکه‌ها و فعال‌سازهای خودکار و ناخودآگاه آن احتمالاً ریشه در گذشته باستانی ما دارد، زمانی که شناسایی سریع و صحیح اعضای درون‌گروه و برون‌گروه می‌توانست موضوعی برای بقا باشد؛ مثلاً در درگیری بین گروه‌های مختلف انسان‌های ماقبل تاریخ. باین حال، مانند بسیاری از پدیده‌های روان‌شناسی تکاملی، این فرایندها منجر به مشکلاتی در جامعه امروزی می‌شوند، زیرا شرایط امروزی بسیار متفاوت از شرایط ماقبل تاریخ است که ساختار مغز ما را شکل داده است.

آینده‌ای بدون نژادپرستی؟

چند سال پیش، برخی از دانشمندان ایده درخشانی داشتند. آنها متوجه شدند که تمام این مطالعات در مورد نژادپرستی در مغز با بزرگسالان انجام شده است، و آنها متعجب بودند که اگر به جای آن مغز بچه‌ها را مطالعه کنیم چه می‌شود؟ برخلاف بزرگسالان، آمیگدال در مغز بچه‌ها بر اساس رنگ پوستشان نسبت به افراد واکنش متفاوتی نشان نمی‌دهد! البته بچه‌ها متوجه رنگ پوست می‌شوند، اما به نظر می‌رسد که مغزشان تا زمانی که بزرگ‌تر شوند، شروع به استفاده از رنگ پوست برای اختصاص دادن افراد به درون‌گروه یا بیرون‌گروه نمی‌کند و جالب‌ترین قسمت این است که



کودکان و نوجوانان با گروه‌های متنوع‌تر از دوستان، بدون توجه به سن، آمیگدال واکنش‌پذیر کمتری داشتند. مثل این است که مغز آن‌ها متوجه شده است که دلیلی برای تقسیم افراد به دودسته درون گروهی و برون گروهی بر اساس رنگ پوست وجود ندارد، زیرا آن‌ها قبلاً دوستان زیادی با رنگ پوست متفاوت داشتند.

این کشف به ما می‌گوید که نژادپرستی آموخته شده است. مغز ما به طور خودکار مجبور نیست افراد را بر اساس رنگ پوست به دسته‌های درون گروهی و برون گروهی اختصاص دهد و این خبر خوبی است، زیرا به این معنی است که درحالی که همه ما پتانسیل نژادپرست شدن را داریم، همچنین پتانسیل ایجاد آینده‌ای را داریم که در آن هیچ‌کس اصلاً نژادپرست نباشد.

با این حال، مهم است که به یاد داشته باشیم که نژادپرستی فقط در داخل مغز اتفاق نمی‌افتد. نژادپرستی همچنین در بسیاری از قوانین و سیستم‌های ناعادلانه که اغلب توسط افرادی که حتی نمی‌دانند در ایجاد مشکل نقش دارند، حفظ می‌شود. حتی اگر کسی قصد نژادپرست بودن را نداشته باشد، ممکن است همچنان از قوانین ناعادلانه‌ای پیروی کند که پیامدهای نژادپرستانه برای دیگران دارد؛ بنابراین همان‌طور که برای پایان دادن به نژادپرستی در مغز کار می‌کنیم، باید در جهت پایان دادن به نژادپرستی در اطراف خود نیز تلاش کنیم. همان‌طور که این قوانین و سیستم‌ها را اصلاح می‌کنیم، مغز ما متوجه الگوهای جدیدی در نحوه رفتار با افراد می‌شود که ممکن است به کاهش بیشتر تعصب بین گروهی کمک کند و ما را به دنیایی عادلانه در داخل و خارج از ذهنمان نزدیک‌تر کند.



منابع:

- مایرز، دیوید. (۱۳۹۸). روان‌شناسی اجتماعی. ترجمه: شمسی‌پور، ح؛ زهرابی، ش. جلد اول. انتشارات ارجمند
- هاوتن، دیوید پاتریک. (۱۳۹۸). روان‌شناسی سیاسی. ترجمه: نظری، ع؛ مفتوح، ش. نشر قومس
- Cikara, M., and Van Bavel, J. J. 2014. The neuroscience of intergroup relations. *Perspect Psychol. Sci.* 9:245–74
- Kubota, J. T., Banaji, M. R., and Phelps, E. A. 2012. The neuroscience of race. *Nat. Neurosci.* 15:940–8.
- Chekroud, A. M., Everett, J. A. C., Bridge, H., and Hewstone, M. 2014. A review of neuroimaging studies of race-related prejudice: does amygdala response reflect threat? *Front. Hum. Neurosci.* 8:179.
- Cunningham WA, Johnson MK, Raye CL, Chris Gatenby J, Gore JC, Banaji MR. (2004). Separable neural components in the processing of black and white faces. *Psychol Sci.* 15, 806-813.
- Molenberghs P. (2013). The neuroscience of in-group bias. *Neurosci Biobehav Rev*, 37, 1530-1536.



عینک تبعیض

تبعیض در محیط کار، پیاپیها و چگونگی کاهش آن



نیروهای انسانی در راستای توسعه و رسیدن به اهداف و مقاصد سازمانی نقشی پررنگ داشته و از این رو، توجه به سلامت جسمانی و روانی کارکنان و همچنین بهبود و ارتقا سطح محیط کاری آنان بسیار حائز اهمیت است و دیده می‌شود، یکی از دغدغه‌های مدیران در سازمان‌ها و صنایع فراهم کردن و ارتقا بهداشت روانی و بهسازی شرایط کاری کارکنان است. یکی از عواملی که در این راستا می‌تواند اثرگذار باشد، توجه به مسئله‌ای به نام تبعیض در محیط کار است، چرا که با تنوع متقاضیان کار و نیروهای کار حاضر در سازمان‌ها و وجود جهت‌گیری‌های ناشی از تبعیض از سوی مدیران و همکاران، ممکن است کارکنان دچار آسیب‌های روانی ناشی از نابرابری‌ها، درک بی‌عدالتی، اجحاف‌ها و تبعیض‌های گوناگون و به نوعی نادیده گرفته شدن از سوی دیگران شوند که علاوه بر ایجاد رنج ناشی از این آسیب‌ها برای خود فرد، وی با روبرو شدن با مشکلات و چالش‌های پیش آمده و عدم وجود پشتوانه‌های لازم، دیگر کارایی و بهره‌وری لازم را برای سازمان نداشته باشد و چه بسا دیگر محیط کار برای فرد مورد تبعیض قرار گرفته، محیط امنی محسوب نشود و مدام دغدغه رفتارهای دیگران و آینده شغلی خود را داشته باشد؛ بنابراین توجه و رسیدگی به مشکلات ناشی از تبعیض در محیط‌های کار می‌تواند نویدبخش اجرایی شدن رفتارهای عادلانه و حفظ بقای کارکنان در سازمان‌ها شود.

سانچزو براک (۱۹۹۶) بیان داشته‌اند: تبعیض در محیط کار به عنوان موقعیتی تعریف می‌شود که در آن کارمند احساس می‌کند که با وی، با رفتاری غیردوستانه برخورد می‌شود و یا رفتار منفی بر اساس ویژگی‌های شخصیتی که مربوط به

عطیه صباغی‌نیا

کارشناسی ارشد روان‌شناسی صنعتی و سازمانی

a.sabaghinia
@edu.ui.ac.ir



امروزه جلوگیری از تبعیض در محیط‌های کاری در سراسر دنیا نه تنها یک امر اخلاقی محسوب می‌شود، بلکه در حوزه اقتصادی هم یک ضرورت است.

برای پیگیری سیاست‌ها و رویه‌های غیرتبعیضی می‌تواند تأثیر مثبتی روی عملکرد افراد برجای گذارد و امنیت شغلی افراد را فراهم گرداند.

پیامدهای تبعیض بر محیط‌های کاری

به طور قطع رفتارهای تبعیض آمیز در محیط‌های کاری بی‌شمار است و اثرات منفی زیادی با خود به همراه دارد. در ادامه به برخی از عواملی که تبعیض در محیط کار می‌تواند بر آن‌ها اثر منفی بگذارد، اشاره می‌شود:

سلامت ذهنی کارکنان

سلامت ذهنی به حالتی اطلاق می‌شود که فرد با شناخت توانایی‌های بالقوه خود با عوامل استرس زا کنار آمده و به بهره‌وری حداکثری در کار برسد. از این رو، ارتقای سلامت ذهنی در محیط کار به عنوان یکی از اثرگذارترین ابعاد توسعه منابع انسانی است و بی‌توجهی به سلامت ذهنی و روانی اثرات منفی به دنبال دارد. تبعیض در محیط کار می‌تواند پیامدی منفی بر سلامت ذهنی کارکنان بگذارد و افرادی که احساس می‌کنند نسبت به دیگر همکاران خود مورد تبعیض قرار گرفته‌اند، سلامت ذهنی کمتری را تجربه می‌کنند (بای، قنبرپور نصرتی و سلیمانی مقدم، ۱۳۹۸). همچنین، سازمان بهداشت جهانی پیش‌بینی می‌کند که اختلالات افسردگی و اضطراب ناشی از تبعیض در دهه آینده هزینه‌های زیادی در پی خواهد داشت (تومپسون، ۲۰۲۱).

عملکرد شغلی نیستند را دریافت می‌کند (لی، لی و تسیا، ۲۰۲۱، ص. ۳). تبعیض می‌تواند علیه افراد بر اساس ویژگی‌هایی رخ دهد که پایه‌های نامناسب و بی‌ربط برای تصمیمات سازمانی دارند و افراد با رفتارهای تبعیض آمیز، شانس برابر خود در برابر دیگران را از دست دهند و مورد پیش‌داوری‌ها و قضاوت‌ها قرار گرفته و این گونه از فرصت‌های یکسان محروم می‌مانند (دیپوی و کوللا، ۲۰۰۵). کارمندان در محیط‌های کاری ممکن است با انواع عواملی که منجر به تبعیض می‌شوند، از جمله عوامل اجتماعی، نژادی، قومیت، ملیت، مذهب، طبقه اجتماعی، سن، معلولیت و جنسیت، روبرو شوند (رافرتی، ۲۰۲۰؛ اکسیو و چوپیک، ۲۰۲۰). همچنین، تبعیض‌ها در محیط کار به صورت رسمی و قراردادی و غیررسمی نمود می‌کنند. تبعیض رسمی مربوط به استفاده از تصمیمات یا سیاست‌های سازمانی برای محدود کردن وضعیت شغلی و پاداش‌های کاری افراد است و در مواردی چون استخدام، اخراج، مسائل مربوط به حقوق و غیره دیده می‌شود و تبعیض‌های غیررسمی در تعاملات کارکنان و کیفیت روابط آنها و در مواردی چون جوکاری خصمانه، آزار و اذیت کلامی و غیرکلامی توسط سرپرستان و همکاران بروز می‌کند، پدید می‌آیند. استرس ناشی از تبعیض کاری می‌تواند تأثیر زیادی بر محیط‌های کاری داشته باشد به طوری که تبعیض تأثیر قابل توجهی بر سلامت کوتاه مدت و بلندمدت کارکنان گذاشته (اکسیو و چوپیک، ۲۰۲۰) و غفلت بر رسیدگی به وضعیت و مسائل پیش آمده برای برخی کارکنان از سوی مدیران، همچنین نبود و عدم وضع قوانین ضد تبعیض، اثرات و پیامدهای منفی در سازمان از خود برجای گذارد و اما تلاش‌ها و اقدامات مدیریتی



انگیزه شغلی کارکنان

مشاهده رفتاری نابرابر و احساس وجود بی عدالتی در سازمان‌ها از سوی کارکنان، باعث دل‌زدگی و کاهش شور و اشتیاق آنان به انجام وظایف کاری‌شان می‌گردد و با اضطراب شکل گرفته در آنان و برانگیختگی کم، وظایف ساده هم دشوار پنداشته می‌شود (الی، ۲۰۱۶). بنابراین گسترش و تداوم رفتارهای تبعیض آمیز در سازمان و عدم توجه به آن‌ها، باعث شکل‌گیری ذهنیتی بر مبنای همیشگی بودن بی‌عدالتی‌ها و رفتارهای نابرابر در سازمان می‌شود، رغبت و میل را در کارکنان کاهش می‌دهد و از آنجاکه انگیزش برای کارکنان امری حیاتی است تا بتوانند وظایف کاری خود را انجام دهند و بازتابی برای رشد و توسعه فردی محسوب می‌شود، تبعیض‌ها از موانع جدی به شمار می‌روند.

عملکرد شغلی کارکنان

تجربه تبعیض در محیط کار می‌تواند بر کاهش عملکرد شغلی کارکنان اثرگذار باشد و درک تأثیر منفی تبعیض بر عملکرد و بهره‌وری، پشتیبانی و حمایت بیشتری را برای کاهش و حذف تبعیض در همه اشکال در سازمان می‌طلبد (اوبرین، مکاب، هبل و رودجرز، ۲۰۱۶). رویرو شدن با رفتارهای ناخوشایند و غیردوستانه از سمت مدیران و همکاران در محیط کار باعث دلسردی در کارکنان شده و مدیران در سازمان‌ها با افت عملکرد از سوی کارکنان مواجه می‌شوند.

رضایت شغلی کارکنان

رضایت شغلی کارکنان نقش حیاتی در سازمان ایفا می‌کند و اشاره به نگرش افراد به شغل خود در سازمان دارد. کارمندانی که از شغل خود راضی هستند ترجیح می‌دهند با کارفرمایان خود بمانند. یکی از عواملی که می‌تواند بر رضایت شغلی کارکنان اثر منفی بگذارد، تبعیض در محیط کار و شکل‌های مختلف رفتارهای تبعیض آمیز در قالب رفتارهای نابرابر، بد رفتاری‌ها و رفتارهای ناعادلانه در وضعیت اشتغال افراد است که مدام به جای توجه به توانایی‌ها و مهارت‌های خود، در مقایسه با دیگران و در معرض قضاوت قرار می‌گیرند. بدین‌گونه چنین تبعیضاتی باعث کاهش رضایت شغلی کارکنان می‌گردد (ارشاد، ۲۰۲۰).

کیفیت زندگی کاری کارکنان

سازمان‌ها از طریق برنامه‌های کیفیت زندگی کاری، مشاغل را غنی و محیط کاری ایجاد می‌کنند که برای کارکنان قابل تمجید است. عمدتاً این برنامه‌ها شامل جنبه‌های مرتبط با کار مانند دستمزد، ساعات کاری، مزایا و خدمات، چشم‌انداز شغلی و روابط انسانی می‌باشد (ساهین، ۲۰۱۹). از این‌رو، تبعیض در

محیط کار می‌تواند بر هم‌زننده برنامه‌های کیفیت زندگی کاری در سازمان‌ها شود و سطح رضایت‌مندی کارکنان از کیفیت زندگی کاری را کاهش دهد.

راه حل‌های توقف و کاهش تبعیض در محیط کار

همان‌طور که گفته شد، تبعیض در محیط کار و برداشت‌های نادرست و منفی اثراتی منفی و مخرب بر کارکنان دارد؛ بنابراین تلاش‌های سازمانی باید به سمت مبارزه با انواع تبعیض‌ها حرکت کنند، تمام تبعیض‌های ادراک شده از سوی کارکنان جدی گرفته شود و مدیران سعی کنند برای ریشه‌کن کردن تبعیض‌ها در سازمان به کارکنان خود گوش فرادهند.

امروزه جلوگیری از تبعیض در محیط‌های کاری در سراسر دنیا نه تنها یک امر اخلاقی محسوب می‌شود، بلکه یک ضرورت در حوزه اقتصادی هم است و شاهد نگرانی‌هایی از سوی سازمان‌ها و مجامع بین‌المللی هستیم، چرا که تبعیض در محیط کار می‌تواند منجر به کاهش بهداشت روانی و جسمی و ایجاد خسارات و زیان‌های مالی شده و پتانسیل رشد و رقابت شرکت‌ها و کشورها را از بین ببرد (تریانا، جایاسینگه، پیپرو دلگادو، ۲۰۱۹). الی (۲۰۱۶) در مطالعه خود راه‌های کاهش تبعیض در سازمان را این‌گونه بیان کرده است:

• فرهنگ سازمانی

برخی سازمان‌ها، با وضع مجازات‌ها و اعمال قوانین برای عاملان رفتارهای تبعیض آمیز در سازمان راهگشا بوده و به نوعی با فرهنگ سازمانی حمایتی کلیه کارکنان را به یک اندازه مهم می‌بینند و به رعایت عدالت و انصاف برای هریک از کارکنان توجه می‌کنند. از آنجاکه نقطه مقابل آن‌ها سازمان‌هایی هستند که اثرات منفی تبعیض در آن نادیده گرفته می‌شود، بنابراین با نهادینه کردن فرهنگ سازمانی صحیح و ایجاد دسترسی به فرصت‌های برابر در راستای مقابله با تبعیض می‌توان شاهد کاهش و توقف این رفتارها در سازمان بود.

• آموزش به کارکنان

افراد آموزش دیده پیامدهای منفی رفتارهای تبعیض آمیز را بهتر درک می‌کنند و افراد نا آشنا و دارای سطح آموزشی پایین‌تر به دلیل عدم درک از تبعیض، و حتی ندانستن معنی تبعیض واکنشی نداشته، از رفتارهای تبعیض آمیز حمایت کرده و بدین‌گونه تداوم چنین رفتارهایی در سازمان وجود خواهد داشت. از این‌رو، با آموزش به کارکنان برای آشنایی با مفهوم تبعیض، رفتارهای تبعیض آمیز و قوانین پیرامون آن و بالابردن سطح آگاهی آن‌ها و حساسیت‌های لازم در این زمینه می‌توان شاهد سازمانی با رفتارهای تبعیض آمیز کمتر بود.

تبعیض در محیط کار می تواند منجر به کاهش بهداشت روانی و جسمی و ایجاد خسارات و زیان های مالی شده و پتانسیل رشد و رقابت شرکت ها و کشورها را از بین ببرد.

• تشویق به پذیرش تنوع

مهم است که سازمان ها، کارکنان را برای پذیرش تنوع در سازمان پرورش دهد و کارکنان در محیط کار به هم زیستی مسالمت آمیز تشویق شوند، در کنار هم در گروه ها و تیم های کاری قرار بگیرند و توجه بیشتری به ارتقای ارتباطات بین افراد صرف کنند تا از مفروضات نادرست فاصله بگیرند و به ادراکی درست از یکدیگر دست یابند.

• تجدید نظر در سیاست های سازمانی

لازم است که سازمان ها به تدوین سیاست هایی که تمام کارمندان را به طور یکسان و به یک اندازه پوشش می دهند، مبادرت ورزند و در سیاست ها و رویه های پیشین خود در اعمال تبعیض برای وضعیت شغلی و شرایط کاری کارکنان تجدید نظر کنند. بدین گونه با چنین اصلاحاتی و پیش گرفتن رفتارها و روندهای حاکی از برابری، شفافیت و عدالت در سازمان ها رفتارهای تبعیض آمیز کم رنگ می گردد و تصمیمات منطقی گرفته می شود.

منابع:

بای، ن.، قنبرپور نصرتی، ا.، و سلیمانی مقدم، ر. (۱۳۹۸). نقش تبعیض در محیط کار بر سلامت ذهنی و عملکرد شغلی کارکنان ادارات ورزش و جوانان استان کرمانشاه. *مجله مدیریت ورزشی*، ۱۱(۲)، ۲۳۵-۲۵۰.

Arshad, S. H. (2020). Gender discrimination and job satisfaction. *International Journal of scientific research and management (IJSRM)*, 8(5), 4136-4150.

Dipboye, R. L., & Colella, A. (2005). *Discrimination at Work (The Psychological and Organizational Bases)*. Psychology Press.

Elei, G. C. (2016). Effects of Workplace Discrimination on Employee Performance. *The International Journal of Management*, 2(2), 165-171.

Lee, Y., Li, J. Y. Q., & Tsai, W. H. S. (2021). The role of strategic internal communication in workplace discrimination: A perspective of racial minority employees. *International Journal of Strategic Communication*, 15(1), 37-59.

Li, J. Y., Lee, Y., Tian, S., & Tsai, W. (2021). Coping with workplace racial discrimination: The role of internal communication. *Public Relations Review*, 47(4), 102089.

O'Brien, K. R., McAbee, S. T., Hebl, M. R., & Rodgers, J. R. (2016). The impact of interpersonal discrimination and stress on health and performance for early career STEM academicians. *Frontiers in psychology*, 7, 1-11.

Rafferty, A. (2020). Skill underutilization and under-skilling in Europe: The role of workplace discrimination. *Work, Employment and Society*, 34(2), 317-335.

Sahni, J. (2019). Role of quality of work life in determining employee engagement and organizational commitment in telecom industry. *International Journal for Quality Research*, 13(2), 285-300.

Thompson, L. R. (2021). Seeing Red and Blue: Political Discrimination at Work. *Journal of Management Inquiry*, 30(4), 454-460.

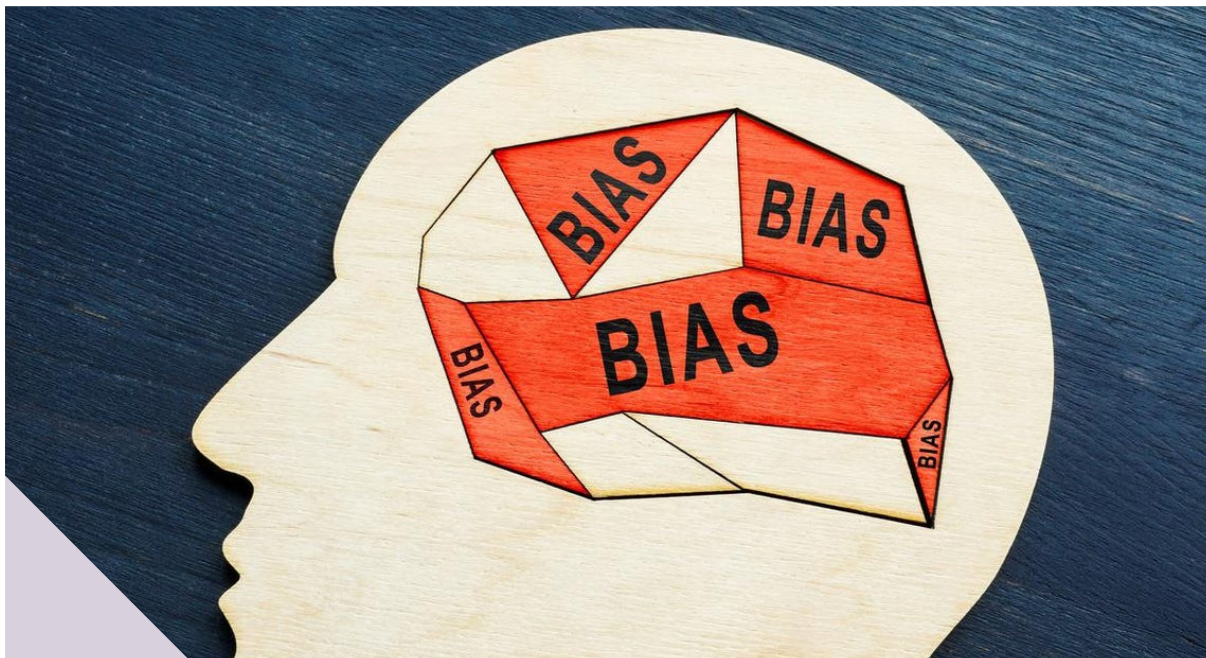
Triana, M. D. C., Jayasinghe, M., Pieper, J. R., Delgado, D. M., & Li, M. (2019). Perceived workplace gender discrimination and employee consequences: A meta-analysis and complementary studies considering country context. *Journal of management*, 45(6), 2419-2447.

Xu, Y. E., & Chopik, W. J. (2020). Identifying moderators in the link between workplace discrimination and health/well-being. *Frontiers in Psychology*, 11, 458.



مغز تبعیض آمیز

سوگیری‌های فعال در فرایند تبعیض



تبعیض، رفتار ناعادلانه و پیش‌داورانه با افراد و گروه‌ها بر اساس ویژگی‌هایی مانند نژاد، جنسیت، سن و... است. مغز آدمی به طور طبیعی با دسته‌بندی کردن، به دنیای اطرافش معنا می‌بخشد؛ برای مثال بچه‌های کوچک، خیلی سریع تفاوت بین دختر و پسر را درک می‌کنند. ولی در مواقع دیگر ارزش‌هایی که برای دسته‌بندی‌ها قائل می‌شویم، از والدین، همسالان و مشاهدات از نحوه عملکرد جهان، «یاد گرفته می‌شوند». با توجه به این، اغلب تبعیض ناشی از ترس یا سوء برداشت است (انجمن روان‌شناسی آمریکا، ۲۰۱۹).

همه ما سوگیری‌هایی داریم و چه از آنها آگاه باشیم یا نباشیم، نظراتی موافق یا مخالف افراد یا گروهی از افراد را در مقایسه با دیگران، داریم. این نظرات از پیش تعیین شده، همیشه مبتنی بر عقل یا تجربه واقعی نیستند. سوگیری شناختی، به الگوی سیستماتیک انحراف از هنجار یا عقلانیت در قضاوت اشاره دارد که به واسطه آن برداشت در مورد افراد یا موقعیت‌های دیگر به شکل غیرمنطقی ترسیم شود (باینی، ۲۰۱۷). به زبان دیگر سوگیری شناختی به انحراف سیستماتیک (غیر تصادفی و در نتیجه قابل پیش‌بینی) از منطقی در قضاوت و تصمیم‌گیری اشاره دارد (بلانکو، ۲۰۱۷). سوگیری‌های شناختی به عنوان یک ویژگی کلی شناخت تعریف شده‌اند. به این ترتیب، فراگیر هستند و می‌توانند در حوزه‌ها و وظایف مختلف مشاهده شوند؛ در مورد تأثیر این سوگیری‌ها بر جنبه‌های کلیدی زندگی تحقیقاتی زیادی انجام شده است. برای مثال سوگیری‌های شناختی

سارا فتاحی

دانشجوی روانشناسی دانشگاه اصفهان
sfatahisara@gmail.com



امیرحسین قنبری

دانشجوی روانشناسی دانشگاه اصفهان
ghanbariamirhossien@gmail.com



زمینه‌ساز مشکلات اجتماعی همچون پیش‌داوری و نفرت نژادی (همیلتون و گیفورد، ۱۹۷۶) باورهای ماوراءالطبیعه (بلانکو، ۲۰۱۶) و به طور عمومی‌تر شیوع تصمیمات ضعیف در بسیاری از زمینه‌ها (آرایلی، ۲۰۰۸)، می‌شود؛ (به نقل از بلانکو، ۲۰۱۷).

سوگیری‌های ناآشکار یا ناهشیار، یا همان سوگیری شناختی، به سوگیری‌هایی در قضاوت یا رفتار ناشی از فرایندهای شناختی مبهمی که از آنها آگاه نیستیم اشاره دارد که خارج از فرایند تفکر و کنترل معمول رخ می‌دهند. این سوگیری به صورت اتوماتیک رخ می‌دهد و ماشه چکان آن مغز ماست که در حال قضاوت سریع و ارزیابی افراد و شرایط است که تحت تأثیر پیش‌زمینه شخصی، تجربیات، خاطرات و فرهنگ محیط قرار می‌گیرند. مغز از اینپوت‌ها الگوهایی را استخراج کرده و مدل‌های پیش‌گویانه‌ای می‌سازد که سوگیری‌هایی بر اساس سوگیری‌ها هستند (باینی، ۲۰۱۷). سوگیری ناهشیار می‌تواند ناشی از میان‌برهای ذهنی یا هیوریستیک‌ها باشد که به تصمیم‌گیری سریع کمک می‌کنند تا مغز ما در برابر انبوه اطلاعات غرق نشود. با این حال علاوه بر مفید بودن این فرایند، هیوریستیک‌ها می‌توانند منجر به تصمیم یا قضاوت ساده‌انگارانه، نادرست و همراه با سوگیری شوند (وایسل، ۲۰۱۸). در زمینه تنوع قومیتی، نه تنها سوگیری‌های ناآشکار پیش‌بینی‌کننده رفتار تبعیض‌آمیز هستند، بلکه میزان سوگیری ناآشکار به میزان قابل توجهی در پیش‌بینی شاخص رفتارهای تبعیض‌آمیز نسبت به سوگیری آشکار، اثربخش‌تر عمل کرده است (گرین‌والد و کریگر، ۲۰۰۶؛ به نقل از وایسل، ۲۰۱۸).

سوگیری‌های ناهشیار از دو عنصر تشکیل شده است: نگرش ناآشکار و کلیشه‌های ناآشکار. نگرش‌های ناآشکار این‌گونه تعریف می‌شوند؛ زمینه‌های درونی از تجارت گذشته ما که روی احساسات، افکار یا تفکرات ما تأثیرات مثبت یا منفی می‌گذارند (گرین‌والد و باناجی، ۱۹۹۵؛ به نقل از وایسل، ۲۰۱۸).

یکی از مثال‌های این نوع نگرش در بعضی از رأی‌دهندگان دیده می‌شود. در این حالت فرد رأی‌دهنده نه بر اساس عوامل سرنوشت‌سازی مانند سیاست‌های حزب و یا سیاست‌های کاندیدا، بلکه بر اساس عوامل غیرمرتبطی مانند شباهت‌های ظاهری (از قبیل رنگ پوست، قومیت، ملیت و غیره) اقدام به رأی دادن می‌کند (وایسل، ۲۰۱۸). بر اساس گفته‌های گرین‌والد و باناجی (۱۹۹۵)، جالب‌ترین نکته در مورد این نگرش زمانی رخ می‌دهد که تفاوت واضحی میان نگرش خودآگاه و ناخودآگاه وجود داشته باشد. در این حالت ممکن است فرد با هر دو این نگرش‌ها روبرو شود و در خود احساس تناقض کند؛ (به نقل از وایسل، ۲۰۱۸).

از سوی دیگر تعریف کلیشه‌های ناآشکار به شرح زیر است: زمینه‌های درونی از گذشته که بردیدگاه ما بر روی اعضای یک جامعه خاص تأثیر می‌گذارد. به طور کلی برآورد می‌شود که سوگیری‌های ناآشکار در هر نوع فرایندی که مشخصه‌های تصمیم‌گیری و یا قضاوت‌های انسانی در آن دخیل باشد، احتمال بالایی برای وقوع تبعیض به وجود می‌آورند. تبعیض ناشی از سوگیری‌های ناآشکار در مقوله‌هایی مانند استخدام، ارتقای شغلی و پاداش‌های شغلی دیده شده است (وایسل، ۲۰۱۸).

به عنوان مثال در یک مصاحبه کاری با مصاحبه‌کننده مرد که رقابت بین دو کاندیدا مرد و زن وجود دارد، به واسطه سوگیری‌های ناآشکاری که در این مثال می‌توانند شامل کلیشه‌های جنسیتی، ملی یا مذهبی باشند، فرد مصاحبه‌گر بدون داشتن نگرش‌های آشکار علیه زنان، در هنگام مصاحبه با کاندیدای زن، رسمی‌تر از حالت معمول صحبت می‌کند و در حالی که خود از این قضیه آگاه نیست به کاندیدای زن این احساس را منتقل می‌کند که شانس برای قبولی در این مصاحبه ندارد (ورد، زانا و کوپر، ۱۹۷۴؛ به نقل از فیسک، ۲۰۲۲).

چنین اتفاقاتی می‌تواند در درازمدت موجب تبعیض‌های متوالی شوند و فرصت‌های بسیاری کمتری در اختیار گروه‌های به حاشیه رانده شده قرار دهند (رادمن و اشمور، ۲۰۰۹؛ به نقل از همان منبع، ۲۰۲۲).

علاوه بر تبعیض در محیط کار، در پژوهشی با عنوان «تبعیض شناختی: یک مطالعه با معیار تجربی» که در دانشگاه ادینبورگ اسکاتلند توسط میشل بلوت (۲۰۱۵) صورت گرفت، تأثیر سوگیری‌های شناختی در تبعیض میان نژادی دیده شد. این پژوهش با کمک پدیده‌ای به نام سوگیری حافظه‌ای انجام شد؛ شرکت‌کنندگان این آزمایش بر اساس نژاد در گروه‌های یکسان قرار گرفتند. به این افراد عکس‌هایی از اشخاص با نژادهای مختلف و (برای حذف هرگونه عامل تبعیض نژادی) با توزیع درآمدی یکسان بین نژادها نشان داده و از آنها خواسته شد تا اشخاص دریافت‌کننده بالاترین درآمد (در هر دسته‌بندی نژادی) را به خاطر بسپارند. پس از جمع‌آوری نتایج مشاهده شد که شرکت‌کنندگان، افراد با درآمد بالا را که نژادی مشابه با خودشان داشتند به طور قابل توجهی بیشتر از افراد با درآمد بالا که نژادی متفاوت با خودشان داشتند، به یاد می‌آوردند و در تشخیص میزان درآمد افرادی که نژادی متفاوت با خودشان داشتند سردرگم شدند و این پدیده موجب تبعیض‌های مثبت و منفی میان نژادی می‌شود.

درک این نکته مهم است با وجود ارتباط میان این دو مفهوم، سوگیری ناآشکار با نژادپرستی یکی نیست. نژادپرستی شامل

پیش‌داوری یا تعصبات هشیار نسبت به اعضای یک گروه نژادی خاص است که می‌تواند تحت تأثیر سوگیری‌های آشکار و ناآشکار قرار گیرد. سایر اشکال تبعیض که می‌توانند تحت تأثیر سوگیری‌های نا هشیار باشند، عبارت‌اند از سن‌گرایی، تبعیض جنسیتی، تبعیض علیه افراد دارای معلولیت و... (وری‌ول مایند، ۲۰۲۰). نمونه دیگری از تبعیض‌های ناشی از سوگیری‌های ناآشکار را می‌توان در جامعه پزشکی به صورت تبعیض علیه بیماران و همچنین تبعیض بیمار علیه پزشک مشاهده کرد. برای مثال ممکن است پزشکان به طور ناخودآگاه بر اساس بعضی معیارها مانند سن، موقعیت اجتماعی، دین و غیره، برای بعضی بیماران وقت بیشتری صرف کنند یا بر اساس پیشینه بیماران دچار درمان یا تشخیص اشتباه شوند. در مقابل نیز بعضی بیماران ممکن است بر اساس همین سوگیری‌های ناآشکار به پزشک خانم مراجعه نکنند (آکستوی، ۲۰۲۰).

دکتر گوندولین کیتا، مدیر اجرایی سابق اداره منافع عمومی APA، در پاسخ به سؤال «چگونه افراد می‌توانند برای آگاهی از سوگیری‌های خود و اجتناب از تأثیر آنها تلاش کنند؟» می‌گوید: افراد قادر به تغییر و اصلاح نگرش‌های پیش‌داورانه خود هستند حتی در مواردی که این نگرش‌ها خارج از کنترل آگاهانه است. برخی تحقیقات نشان می‌دهد که یکی از راه‌های ممکن برای کاهش تبعیض، می‌تواند افزایش انگیزه درونی افراد برای از بین بردن پیش‌داوری باشد. افزایش انگیزه همراه با آگاهی از سوگیری‌های ناآشکار می‌تواند به تلاش مستمر لازم برای کاهش رفتارهای تبعیض‌آمیز و نگرش‌های پیش‌داورانه منجر شود (انجمن روان‌شناسی آمریکا، ۲۰۱۶). یکی از مزایای آگاهی از تأثیر بالقوه سوگیری‌های اجتماعی ناآشکار این است که می‌توان نقش فعال‌تری در چیره شدن بر کلیشه‌های اجتماعی، تبعیض و پیش‌داوری داشت (وری‌ول مایند، ۲۰۲۰).

در مجموع پدیده سوگیری شناختی، از مفاهیم جدید مطرح شده در علم روان‌شناسی است و تحقیقات بسیار کمی روی آن صورت گرفته است. امید است بررسی‌های بیشتر و دقیق‌تری در رابطه با این موضوع خاص به کمک متدهای جدید علمی صورت گیرد و بدین گونه تبعیض کمتری را شاهد باشیم.

منابع:

- American Psychological Association. (2019, October 31). Discrimination: What it is, and how to cope. <https://www.apa.org/topics/racism-bias-discrimination/types-stress>
- American Psychological Association. (2016, March 9). Discussing discrimination. <https://www.apa.org/topics/racism-bias-discrimination/keita>
- Belot, M. (2015). Cognitive Discrimination: A Benchmark Experimental Study. *Journal of Neuroscience, Psychology, and Economics*, 8(3): 173-185.
- Blanco, F. (2017) Cognitive Bias. In: Vonk J., Shackelford T. (eds) *Encyclopedia of Animal Cognition and Behavior*. Springer, Cham. https://doi.org/10.1007/978-3-319-47829-6_1244-1
- Byyny, R. (2017, January). Cognitive Bias: Recognizing and Managing Our Unconscious Bias. The Pharos. Retrieved from <https://www.2017.upenn.edu/inclusion-and-diversity/assets/user-content/cognitive-bias.pdf>
- Cherry, K. (2020, September 18). Is it possible to overcome implicit bias? Verywell Mind. Retrieved June 8, 2022, from <https://www.verywellmind.com/implicit-bias-overview-4178401#toc-link-with-discrimination>
- Fiske, S. T. (2022). Prejudice, discrimination, and stereotyping. In R. Biswas-Diener & E. Diener (Eds), *Noba textbook series: Psychology*. Champaign, IL: DEF publishers. Retrieved from <http://noba.to/jfkx7nrd>
- Oxtoby, K. (2020). How unconscious bias can discriminate against patients and affect their care. *British Medical Journal*, m4152. <https://doi.org/10.1136/bmj.m4152>
- Whysall, Z. (2018). Cognitive Biases in Recruitment, Selection, and Promotion: The Risk of Subconscious Discrimination. In: Caven, V., Nachmias, S. (eds) *Hidden Inequalities in the Workplace*. Palgrave Explorations in Workplace Stigma. Palgrave Macmillan, Cham. https://doi.org/10.1007/978-3-319-59686-0_9

تبعیض در محیط کار ۱۰

جدایی از دیگران به وسیله دیگران



با توجه به اهمیت نیروی انسانی می‌توان چنین عنوان کرد که موفقیت و اثربخشی هر سازمانی به استفاده مناسب از نیروی انسانی آن بستگی دارد (راحمان، ۲۰۱۲، به نقل از بای، ۱۳۹۸). پس سازمان‌ها نیروی انسانی را به عنوان دارایی هوشمند در نظر می‌گیرند و از سیاست‌های حمایت‌گرانه برای ارتقای کیفیت محیط کاری و رضایت شغلی آنان استفاده می‌کنند. یکی از این استراتژی‌های حمایت‌گرانه، کیفیت زندگی کاری^۱ است.

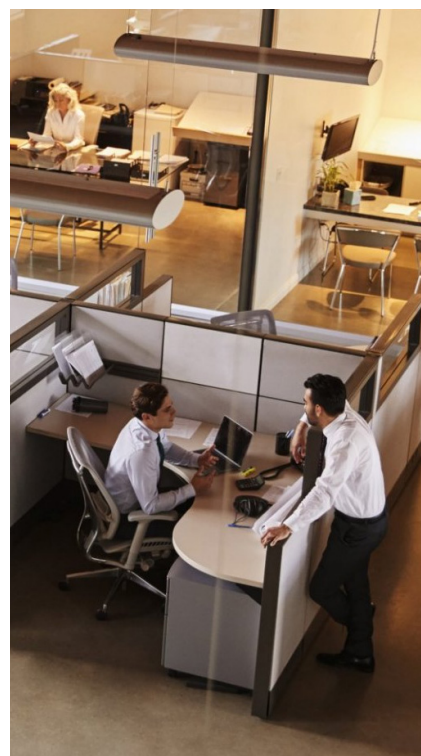
استیفن (۲۰۱۲) کیفیت زندگی کاری را «نوع نگرش افراد نسبت به شغل خود» تعریف می‌کند. از دیدگاه این محقق کیفیت زندگی کاری یعنی این که تا چه میزان اعتماد متقابل، توجه، قدرشناسی، کار جالب و فرصت‌های مناسب برای سرمایه‌گذاری (مادی و معنوی) در محیط کار، توسط مدیران برای کارکنان فراهم شده است (به نقل از بای، ۱۳۹۸).

از آنجاکه بهبود کیفیت زندگی کاری کارکنان سازمان‌ها می‌تواند نقش مهمی در شکل‌گیری رفتارهای مثبت کاری در کارکنان از جمله رضایت شغلی و بهبود عملکرد شغلی و در نهایت موفقیت سازمان‌ها ایفا نماید، پی بردن به عواملی که بر روی کیفیت زندگی کاری کارکنان به شکلی مثبت و منفی اثرگذار هستند به مدیران سازمان‌ها کمک خواهد کرد تا کیفیت زندگی کارکنان خود را افزایش بدهند (بای، ۱۳۹۸). یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر کیفیت زندگی کارکنان سازمان‌های امروزی، تبعیض در محیط کار^۲ است.

در دوائرالمعارف حقوق بشر، تبعیض به «تفاوت گذاشتن متعصبانه و

حدیثه کریمی

دانشجوی روان‌شناسی دانشگاه اصفهان
hadisehkarimi1381@gmail.com



یکی از مهم ترین عوامل مؤثر بر کیفیت زندگی کارکنان سازمان های امروزی، تبعیض در محیط کار است.

غرض آلود بین مردم به خصوص با مردمان با رنگ ها و نژادهای مختلف «معنا شده است که ممکن است به اشکال گوناگون نمایان گردد (مؤمنی راد و بهبودی کلهری، ۱۳۹۶). تبعیض در لغت به معنای جزء جزء کردن، برخی را از برخی دیگر جدا کردن، برخی را قبول و برخی را رد کردن و بعضی را بر بعضی دیگر ترجیح دادن آمده است (عمید، ۱۳۷۸، به نقل از مؤمنی راد و بهبودی کلهری، ۱۳۹۶). تبعیض دارای دو قسم است: مستقیم و غیرمستقیم. تبعیض مستقیم عبارت است از بی توجهی به اشخاص دارای معلولیت و ناتوان، زنان، گروه های آسیب پذیر و اقلیت های قومی، نژادی و دینی و تحقیر آنان از طریق ارتکاب یک فعل ایجابی مانند آنکه با تصویب قوانین و مقرراتی مانع دسترسی اشخاص دارای معلولیت یا هر گروه دیگری به مشاغل و امتیازات و امکانات و تسهیلات خاصی شویم و تبعیض غیرمستقیم می تواند دارای همان آثار نامناسب مورد اخیر باشد اما آن را باید به سرنوشت آنها به صورت یک ترک فعل تعریف نمود؛ به طور مثال، در کشور ما افراد دارای معلولیت در صندلی چرخ دار، عملاً از اشتغال در حرفه و کالت و شرکت در محاکم به علت عدم مناسب سازی محیط محروم هستند (مؤمنی راد و بهبودی کلهری، ۱۳۹۶). همچنین از واژه تبعیض دو مفهوم منفی (تبعیض ناروا) که شامل مجزا ساختن گروهی از دیگری است که با رفتار ناشایست همراه است و مثبت (تبعیض روا) که اعطای امتیازاتی است که به گروهی که در حوزه ای ضعیف واقع شده است قابل برداشت است (مؤمنی راد و بهبودی کلهری، ۱۳۹۶). وجوه تمایز در نیروی کار سبب اعمال تبعیض هایی در میان کارکنان سازمانی می شود که متداول ترین شان، تبعیض به دلیل نژاد، جنسیت، قومیت، مذهب، گرایش جنسی، گرایش سیاسی و معلولیت است (جزئی، ۱۳۸۴). تبعیض در محیط کار به عنوان عمل یا تصمیمی که موجب برخورد نامناسب با یک کارمند یا گروهی از کارمندان به دلایلی از جمله سن، جنسیت، جایگاه سازمانی و یا ناتوانی جسمی و بدنی می گردد، تعریف شده است (چوو چوو، ۲۰۱۱، به نقل از بای، ۱۳۹۸). تبعیض در محیط کار زمانی رخ می دهد که یک کارمند یا گروهی از کارمندان در سازمان نسبت به سایر کارکنان دیگر به دلایلی از جمله جنسیت، سابقه کاری، جایگاه سازمانی یا حقوق و مزایا کمتر مورد توجه قرار می گیرند (هان و ویلکینز، ۲۰۱۳، به نقل از بای، ۲۰۱۸).

چند پژوهش نشان دهنده این هستند که تبعیض در محیط کار می تواند بر پیامدهای کاری و شاخص های عملکردی کارکنان

سازمان از جمله رضایت شغلی، کیفیت زندگی کاری و تمایل به خروج آنها از کار اثرگذار باشد و اثر منفی معناداری بر سلامت ذهنی و عملکرد شغلی افراد دارد (مشفق و موسوی، ۱۳۹۳، بای و همکاران، ۱۳۹۶، اذب، ۲۰۱۱، نیومن، ۲۰۱۴، تارینا و همکاران، ۲۰۱۵). کاهش سلامت ذهنی کارکنان در سازمان می تواند پیامدهای نامطلوبی برای کارکنان و سازمان به همراه داشته باشد. بی توجهی به سلامت ذهنی و روانی از عوامل مهم در کاهش اثربخشی و بهره وری، از دست رفتن نیروی انسانی و ایجاد عوارض جسمی و روانی، به ویژه در خدمات حرفه ای است (مکلین و همکاران، ۲۰۱۵، به نقل از بای و همکاران، ۱۳۹۶).

علاوه بر آن، هزینه های مستقیم و غیرمستقیم بیماری های ذهنی و روانی در سازمان ها سبب شده است تا مدیران و



سازمان های ترار جهانی یکی از رموز موفقیت خود را در آشکار کردن تفاوت های نیروی کارشان، به جای نادیده گرفتن آن می دانند.

محققان در پی شناسایی عوامل ایجاد کننده آن ها و استفاده از روش هایی برای کاهش این بیماری ها و افزایش سلامت ذهنی و جسمی کارکنان خود باشند (دیموف و همکاران، ۲۰۱۶، به نقل از بای و همکاران، ۲۰۱۶). نومن (۲۰۱۴) معتقد است که اگر به جنسیت به عنوان عامل کلیدی سلامت محیط کار توجه نشود، تبعیض و نابرابری های جنسیتی به ناکارآمدی سیستم ها می انجامد که مانع از توسعه نیروی کار قوی مورد نیاز برای پاسخگویی به نیازهای حیاتی مراقبت های بهداشتی امروزی می شود.

تبعیض باعث دلسردی کارکنان، بی انگیزگی، نارضایتی، تعارض و در نتیجه کاهش تولید، کارایی و بهره وری می شود. آثار فردی و جمعی تبعیض رئیس در قبال زیردستان، حتی در بیرون سازمان به شکل مسائل روحی - روانی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برای افراد و خانواده های شان رخ می نماید (اکبری جمکرانی، ۱۳۹۲). از جمله علائم روان تنی ناشی از تبعیض در محل کار می توان به از دست دادن تمرکز (۶۰،۷٪)، بی خوابی (۵۷،۱٪)، سردرد (۵۳،۴٪)، تپش قلب (۵۲،۷٪) و خستگی غیر قابل توضیح (۴۷،۳) اشاره کرد. همچنین شیوع افسردگی در بین کارگران مورد تبعیض قرار گرفته شده ۲۶/۶ درصد بود و اختلال اضطراب پس از سانحه نیز در آن ها مشاهده شد (اذب، ۲۰۱۱). پس بررسی تبعیض به عنوان عاملی اساسی در کاهش سلامت و کارکرد نیروی کار، می تواند در کم رنگ شدن این اتفاق کمک کننده باشد و راهکارهایی در این زمینه ارائه دهد.

اگر به جنسیت به عنوان عامل کلیدی سلامت محیط کار توجه نشود، تبعیض و نابرابری های جنسیتی به ناکارآمدی سیستم ها می انجامد.

در میزان رضایت شغلی کارکنان نقش بسیار مثبتی دارد و سبب کاهش تبعیض می شود. اگر شاخص مهارت های ارتباطی را به ۸ مولفه تقسیم بندی کنیم شامل: خودگشودگی،

همدلی، حمایت گری، مثبت گرایی، خود نظمی، مهارت اجتماعی، نفوذ آرمانی و الهام بخشی، تحریک فرهنگی می شوند و مدیران باید سعی کنند این شاخص و مولفه های آن را در خود تقویت کنند و احساس خوبی را در روابط خود با کارکنان نشان بدهند (زارعی متین و یوسف زاده، ۱۳۸۹).



سازمان های تراز جهانی یکی از رموز موفقیت خود را در آشکار کردن تفاوت های نیروی کارشان، به جای نادیده گرفتن آن می دانند. پذیرش چندگونگی نیروی کار، به رشد

مهارت ها و توانایی های کارکنان کمک می کند و نیز راهبردی کلیدی در پرورش و توسعه نیروی انسانی خلاق در سازمان به شمار می آید. تغییر رفتار به جای تغییر نگرش ها و یا باورهای کارکنان، فلسفه طراحی بسیاری از برنامه های آموزشی برای پذیرش و احترام به تفاوت های نیروی کار متنوع به منظور جلوگیری از تبعیض است (جزئی، ۱۳۸۴). مهارت های ارتباطی مدیران نیز

منابع:

- اکبری جهمکرانی، م. (۱۳۹۲). راهکارهای کاهش تبعیض در مدیریت. دومین کنفرانس بین المللی مدیریت، کارآفرینی و توسعه اقتصادی، قم، <https://civilica.com/doc/287105>
- بای، ن. (۱۳۹۸). مطالعه رابطه بین تبعیض در محیط کار با کیفیت زندگی کاری معلمان تربیت بدنی استان گلستان. نشریه مدیریت منابع انسانی در ورزش، ۶(۲)، ۳۳۳-۳۴۴
- بای، ن.؛ نصرتی، الف. و مقدم، ر. (۱۳۹۶). نقش تبعیض در محیط کار بر سلامت ذهنی و عملکرد شغلی کارکنان ادارات ورزش و جوانان استان کرمانشاه. نشریه مدیریت ورزشی، ۱۱(۲)، ۲۵۰-۲۳۵
- جزئی، ن. (۱۳۸۴). آموزش چندگونگی نیروی کار: قبول تفاوت ها، جلوگیری از تبعیض. دومین کنفرانس توسعه منابع انسانی، تهران، <https://civilica.com/doc/25636>
- زارعی متین، ح. و یوسف زاده، س. (۱۳۸۹). تبیین شاخص های مهارت ارتباطی مدیران و نقش آن در رضایت شغلی کارکنان، روان شناسی تربیتی، ۱(۲)، ۴۸-۲۹
- مشفق، ش. و موسوی، ع. (۱۳۹۳). بررسی پیامدهای تبعیض جنسیتی در محیط کار و چگونگی تأثیر آن بر رضایت از زندگی کارکنان، کنفرانس بین المللی علوم انسانی و مطالعات رفتاری، تهران، <https://civilica.com/doc/331548>
- مؤمنی راد، الف. و بهبودی کلهری، س. (۱۳۹۶). بررسی تأثیر تبعیض مثبت بر اشتغال زنان در حقوق ایران، فصلنامه جستارهای حقوق عمومی، ۳(۱)، <https://civilica.com/doc/795538>
- Alazab, R. M. (2011). Workplace harassment associated health hazards and quality of work life among harassed workers in an international corporation. *Egyptian Journal of Occupational Medicine*, 35(2), 211-226
- Newman, C. (2014). Time to address gender discrimination and inequality in the health workforce. *Human Resources for Health*, 12(1), 12-25.
- Triana, M. D. C., Mevan, C. J., & Pieper, J. R. (2015). Perceived workplace racial discrimination and its correlates: A meta-analysis. *Journal of Organizational Behavior*, 36(4), 491-513.



نمی توانم نفس بکشم!

جهان نژادپرستانه ترسناک تر از جهان با بیعاری واگیردار است.



نمی توانم نفس بکشم...

انتشار تصاویر بازداشت و کشته شدن «جورج فلوید»، شهروند سیاهپوست آمریکایی نه تنها در آمریکا بلکه در سراسر جهان موجی از اعتراض‌ها را به همراه داشته است. یک مأمور پلیس شهر «مینیاپولیس» پس از بازداشت این مرد ۴۶ ساله زانوی خود را بر روی گردن او قرار داد. در تصاویر منتشر شده صدای جورج فلوید شنیده می‌شود که خطاب به این مأمور پلیس می‌گوید «نمی‌توانم نفس بکشم». این جمله جورج فلوید اکنون به شعار بسیاری از شرکت‌کنندگان در تظاهرات ضد نژادپرستی تبدیل شده است. این رفتار خشونت‌بار پلیس آمریکا بار دیگر افکار عمومی جهانیان را تحریک کرده است که چرا با وجود تلاش‌های صورت گرفته در سال‌های گذشته تراژدی نژادپرستی در دنیا پایانی ندارد.

تبعیض چیست؟

تبعیض، رفتار ناعادلانه یا پیش‌داوری افراد و گروه‌ها بر اساس خصوصیتی مانند نژاد، سن یا گرایش جنسی است. این جواب ساده است اما توضیح اینکه چرا این اتفاق می‌افتد پیچیده‌تر است. مغز انسان به طور طبیعی چیزها را در دسته‌هایی قرار می‌دهد تا جهان را حس کند. به عنوان مثال، کودکان بسیار خردسال به سرعت تفاوت بین پسران و دختران را یاد می‌گیرند. اما برداشتهایی که ما از والدین و همسالانمان در مقوله‌های مختلف می‌کنیم و همچنین مشاهداتی که در مورد نحوه عملکرد جهان انجام می‌دهیم غالباً

مینا جهاندار

دانشجوی روان‌شناسی دانشگاه اصفهان
minajahandar1380@gmail.com



تبعیض ناشی از ترس و سوء تفاهم است (پاسکو و ریچمان^۱، ۲۰۰۹). نژادپرستی یا تبعیض نژادی نمونه‌ای از انواع تبعیض است. نژادپرستی این عقیده است که گروه‌های انسانی، دارای صفات رفتاری متفاوتی هستند که مربوط به ویژگی‌های ارثی آنها است و می‌توان بر این اساس یک نژاد را برتر از نژادهای دیگر دانست (دنيس^۲، ۲۰۰۴). همچنین ممکن است به معنای تعصب، تبعیض یا خصومت علیه افراد دیگر باشد زیرا آنها از نژاد یا قومیت دیگری هستند (غنی^۳، ۲۰۰۸). انواع مدرن نژادپرستی غالباً در درک اجتماعی از تفاوت‌های بیولوژیکی بین مردمان بنا شده است. این دیدگاه‌ها می‌تواند به شکل اقدامات اجتماعی، شیوه‌ها یا عقاید یا سیستم‌های سیاسی باشد که در آن نژادهای مختلف بر اساس صفات، توانایی‌ها یا خصوصیات ارثی مشترک، ذاتاً برتر یا فرومایه‌تر از یکدیگر قرار می‌گیرند (نیومن^۴، ۲۰۱۲).

تبعیض نژادی و سلامت روان

در دهه‌های اخیر، تحقیقات در مورد تبعیض نژادی و سلامت روان به سرعت در حال رشد بوده است. با این حال، تبعیض نژادی

به بهترین وجه به عنوان یکی از دلایلی که بر سلامت روان تأثیر می‌گذارد، درک می‌شود (ویلیامز^۵ و محمد^۶، ۲۰۱۳). حمایت و فشار ساختار نژادپرستی، ایدئولوژی است که عمیقاً در فرهنگ جامعه جاسازی شده است که دلیل این امر، رتبه‌بندی گروه‌ها است. این امر منجر به ایجاد نگرش‌ها و عقاید منفی نسبت به گروه‌های نژادی (تعصب و کلیشه‌ها) و رفتار دیفرانسیل (تبعیض) در این گروه‌ها توسط افراد و نهادهای اجتماعی می‌شود. گروه‌های مورد تبعیض حداقل از برخی از این تعصبات آگاه هستند و اغلب آنها را به عنوان عوامل استرس‌زایه شمار می‌آورند که می‌توانند بر سلامت روانی و جسمی تأثیر منفی بگذارند (انجمن روان‌شناسی آمریکا، ۲۰۱۲).

ارتباط بین تبعیض نژادی و سلامت روان

محققان آمریکایی به نظر سنجی بین بیش از هزار و ۲۰۰ نفر از مردان سن ۱۸ تا ۹۳ سال آفریقایی-آمریکایی پرداختند که در سراسر ایالات آمریکایی سکونت داشتند. آن‌ها در بررسی یافته‌های خود و برای تجزیه و تحلیل پاسخ‌های شرکت‌کنندگان از جیمز جکسون^۷، روان‌شناس پژوهش آمریکایی کمک گرفتند

۱. Pascoe & Richman
۲. Deniss
۳. Ghani
۴. Newman
۵. Williams
۶. James Jackson



که سال‌های متمادی، روان‌شناسی نژاد و فرهنگ و تأثیر اختلاف نژادی بر سلامت اقلیت‌ها را مورد مطالعه قرار داده است. این تحقیق یکی از معدودترین نمونه‌های مشابه خود به شمار می‌رود که در آن، احتمالات یا انتخاب تصادفی نمونه برای بررسی تجربه‌های سلامت روان بزرگسالان سیاه‌پوست مورد توجه قرار گرفته است. این محققان منحصراً سیاه‌پوستان مرد را مورد مطالعه قرار دادند چرا که از لحاظ تاریخی، مردان آمریکایی بین ۴ تا ۶ برابر زنانی از نژاد خود، اقدام به خودکشی کرده‌اند. از شرکت‌کنندگان در تحقیق فوق خواسته شد تعداد دفعاتی را که معمولاً در طول یک روز با تبعیض نژادی مواجه می‌شوند، بیان کنند. محققان پاسخ‌های شرکت‌کنندگان را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند تا به ارتباط بین انواع مختلف تبعیض نژادی و پیامدهای منفی آن بر سلامت روان دست یابند. نتیجه بررسی‌ها نشان داد که مردان سیاه‌پوست هر چه بیشتر در معرض تبعیض از سوی جامعه قرار گرفته‌اند بیشتر علائم افسردگی را نیز تجربه کرده، ضمن اینکه در طول عمر خود افکار خودکشی را بارها در ذهن خود پرورانده و چه بسا مرتکب آن نیز شده‌اند. پژوهشگران آمریکایی در نهایت نتیجه تحقیقات خود را این گونه تفسیر کردند که همیشه نشانه‌های تبعیض نژادی به طور شفاف میان افراد غیرسفیدپوست هویدا نیست، بلکه اغلب این جوامع از اتفاقات به‌ظاهر پیش‌پا افتاده روزمره در ارتباط با رنگ پوست خود، آسیب‌هایی را متحمل می‌شوند که می‌تواند به مرور زمان به

افسردگی شدید آن‌ها منجر شود یا فکر خودکشی را میان آنان پرورش دهد (فردریک^۱، ۱۸۳۸). تأثیرات منفی تبعیض نژادی و رفتار ناعادلانه یا پیش‌داوری افراد بر اساس نژاد بر روی سیاه‌پوست آمریکایی‌ها به خوبی ثبت شده است. تجارب با تبعیض نژادی با ذهنی منفی (به عنوان مثال، افسردگی، اضطراب، ناامیدی، رفتار خشونت‌آمیز) و جسمی (به عنوان مثال، فشار خون بالا، ضخیم شدن و کلسیفیکاسیون شریان‌ها و تغییرپذیری ضربان قلب) همراه است. این اثرات مضر بر سلامت، مستقل از وضعیت اقتصادی و اجتماعی، سن و جنسیت است. علاوه بر این، بیش از ۶۰٪ از آمریکایی‌های سیاه‌پوست حداقل یک تجربه تبعیض نژادی را در طول زندگی خود تأیید می‌کنند، و یافته‌ها نشان می‌دهد که پیوندها بین تجربیات تبعیض نژادی و پیامدهای سلامت منفی برای سیاه‌پوستان قوی‌تر از هر گروه دیگری است (کارتز^۲، ۲۰۰۸). برخی از آمریکایی‌های سیاه‌پوست که تبعیض نژادی را تجربه می‌کنند می‌توانند دچار آسیب‌های نژادی شوند، یک آسیب روانی با علائم قابل مقایسه با کتابچه راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی، چاپ ۵: معیارهای DSM-5 برای PTSD (اختلال استرس پس از سانحه)، که شامل تغییرات منفی در شناخت و خلق و خو، علائم مزاحم، اجتناب و واکنشهای جسمی است (دانشگاه جیورجیا، ۲۰۱۸).

I. Frederick
P. Carter

منابع:

- Pascoe, E. A. & Richman, L. S. (2009). Perceived discrimination and health: A meta-analytic review. *Psychological Bulletin*, 135(4): 531-554. Doi: 10.1037/a0016059
- Dennis, R.M. (2004). "Racism". In Kuper, A.; Kuper, J. (eds.). *The Social Science Encyclopedia*, Volume 2 (3rd ed.). London; New York: Routledge. ISBN 978-1-134-35969-1.
- Ghani, Navid (2008). "Racism". In Schaefer, Richard T. (ed.). *Encyclopedia of Race, Ethnicity, and Society*. Sage. pp. 1113-1115. ISBN 978-1-4129-2694-2.
- Newman, D. M. (2012). *Sociology: exploring the architecture of everyday life* (9th ed.). Los Angeles: SAGE. p. 405. ISBN 978-1-4129-8729-5.
- Newman, D. M. (2012). *Sociology: exploring the architecture of everyday life* (9th ed.). Los Angeles: Sage. p. 405. ISBN 978-1-4129-8729-5.
- American Psychological Association Presidential Task Force on Preventing Discrimination and Promoting Diversity (2012) "Dual Pathways to a Better America: Preventing Discrimination and Promoting Diversity" Washington, D.C.: American Psychological Association.



کدام فرزند؟

دختر یا پسر، اول یا آخر؟



خانواده به عنوان نخستین نهادی که فرد در آن چشم می‌گشاید، (اعم از اینکه خانواده به کشورهای توسعه یافته یا در حال توسعه تعلق داشته باشد)، مهم‌ترین عامل در انتقال تبعیض جنسیتی است؛ زیرا به دلیل خالی بودن ذهن کودک در سال‌های اولیه زندگی و همچنین ارتباط تنگاتنگ او با افراد خانواده به ویژه مادر، بسیار تحت تأثیر اندیشه‌ها و باورهای او (مادر) قرار می‌گیرد (ساروخانی، ۱۳۸۷).

در بعضی از جوامع دیدگاه نسبت به زنان و حضور آن‌ها در فضای اجتماعی، حکایت از تبعیض جنسیتی دارد؛ به گونه‌ای که دختران حق ادامه تحصیل ندارند و اکثر آن‌ها مجبور به ترک تحصیل می‌شوند، ولی برای فرزندان پسر، همه‌ی امکانات فراهم می‌شود تا آن‌ها بتوانند به تحصیل ادامه دهند. در این میان، اگرچه بعضی از خانواده‌ها شرایط لازم برای تحصیل و حضور فرزندان دختر را در فضاهای اجتماعی فراهم می‌کنند، ولی بعضی از آن‌ها به فرزندان دختر، دیدگاه کاملاً سنتی دارند و حتی نسبت به خانواده‌هایی که چنین امکاناتی را برای فرزندان دختر مهیا می‌کنند، یک دیدگاه بدبینانه دارند و این باعث نوعی دوگانگی بین این افراد می‌شود؛ به گونه‌ای که هر کدام از آن‌ها به نوعی در پی توجیه کار خویش هستند. این اختلافات با توجه به میزان تحصیلات، خاستگاه اجتماعی خانواده، گرایش‌های دینی و وضعیت اجتماعی - اقتصادی خانواده‌ها متفاوت است.

شرایط و فرصت‌هایی که خانواده‌ها برای فرزندان خود فراهم می‌کنند، یکی از عوامل مؤثر بر حضور آن‌ها در موقعیت‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی

آیدا کلانتری

دانشجوی روان‌شناسی دانشگاه اصفهان
ayda.kalantari81
@gmail.com



درسا تجلی

دانشجوی روان‌شناسی دانشگاه اصفهان
dorsa.tajalli
@yahoo.com



فائزه پیرمردیان

دانشجوی روان‌شناسی دانشگاه اصفهان
faezeh.pirmoradian27
@gmail.com



است. در بسیاری از موارد نگرش‌هایی که نسبت به جنسیت وجود دارد باعث می‌شود که این فرصت‌ها به صورت برابر برای فرزندان دختر و پسر فراهم نباشد. از طرف دیگر، خود نگرش‌ها تحت تأثیر عوامل مختلف اجتماعی، اقتصادی و جمعیتی است. میزان سرمایه خانواده یکی از عوامل مهم بر نگرش والدین است که از طریق فرایند جامعه‌پذیری اعمال نفوذ می‌کند. ثبات و هماهنگی در خانواده می‌تواند به ثبات در جامعه منجر شود. یکی از زمینه‌هایی که می‌تواند به این ثبات و هماهنگی کمک کند، برابری جنسیتی و فراهم آوردن امکانات لازم برای کسب سرمایه‌ی فرهنگی فرزندان، فارغ از جنسیت آن‌ها است. در این رابطه، سرمایه‌ی فرهنگی خانواده متغیر مهمی است، به گونه‌ای که فرض بر این است که هرچه سرمایه‌ی فرهنگی خانواده بالاتر باشد، گرایش به تبعیض جنسیتی در میان آن کمتر است و به دنبال آن امکان حضور و مشارکت زنان در فضاهای اجتماعی بالاتر می‌رود. طی تحقیقی پیمایشی، با عنوان «بررسی تأثیر خانواده بر شکل‌گیری هویت جنسیتی دختران»، تأثیرات خانواده بر هویت جنسی دختران بررسی شد. یافته‌های این بررسی نشان می‌دهد که میان متغیرهای تبعیض جنسیتی، تقسیم کار در خانواده، هرم قدرت در خانواده و پایگاه اجتماعی - اقتصادی با متغیر هویت جنسیتی (سنتی / مدرن) همبستگی وجود دارد. بدین ترتیب که هرچه تبعیض جنسیتی شدیدتر، تقسیم کار جنسیتی و هرم قدرت در خانواده سنتی‌تر و پایگاه اجتماعی - اقتصادی پایین‌تر باشد، هویت دختران نیز به صورت سنتی‌تر شکل گرفته است. نگرش یا ارزش‌گذاری عاطفی به عنوان یک موضوع معین از طرف ما، حتماً به شناخت‌ها یا باورهای ما نسبت به آن موضوع بستگی دارد؛ اما عکس آن هم درست است. ارزشی که ما از نظر عاطفی برای موضوع قائل هستیم، بر باورها یا شناخت‌های ما نسبت به موضوع تأثیر می‌گذارد. این دویه رفتاری که ما نسبت به موضوع از خود نشان می‌دهیم نیز بستگی دارد و می‌تواند به این رفتارها شکل بدهند. به عنوان مثال می‌توان گفت که نگرش والدین نسبت به تبعیض جنسیتی متأثر از باورها و تصورات قالبی است که نسبت به جنسیت وجود دارد و بر همین اساس نگرش‌ها نسبت به جنسیت در فرهنگ‌های مختلف، متفاوت است. از دیدگاه فمینیسم، جنسیت یکی از ویژگی‌های اساسی ساختار خانواده است. جنسیت و خانواده ناگزیر با همدیگر پیوند خورده‌اند و برای اغلب ما حتی فکر کردن به یکی از این دو، بدون داشتن مفروضاتی درباره‌ی دیگری دشوار است. تحلیل‌های فمینیستی بر این باورند که نابرابری جنسیتی و روابط قدرت، از ویژگی‌های ساختار خانوادگی محسوب می‌شوند. کلیشه‌های جنسیتی و رفتارهای تربیتی نامتوازن و نابرابر در همان اوایل

کودکی و در بطن خانواده وجود داشته و به این ترتیب پایه‌های نابرابری جنسیتی در خانواده ریخته می‌شود. مارگارت مید بر این باور بود که ویژگی‌هایی که در فرهنگ جوامع اروپایی (و در بسیاری از نقاط جهان)، زنانگی و مردانگی نامیده می‌شود لزوماً از موقعیت زیستی مذکور یا مؤنث بودن ریشه نمی‌گیرد، بلکه حاصل الگوهای فرهنگی هستند که در شکل دادن به شخصیت زن یا مرد مؤثرند (هولمز، ۱۳۸۹؛ به نقل از حسینی و احمدی، ۱۳۹۵). سارکسیان و همکاران به این نتیجه رسیدند که تفاوت در نگرش‌های مربوط به نقش‌های سنتی جنسیتی، با شکل زندگی خانوادگی ارتباط دارد. بر اساس نظریه‌ی جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی، نابرابری جنسیتی موجود بین دو جنس از آغاز کودکی از طریق فرایند جامعه‌پذیری جنسیتی در پسران و دختران نهادینه می‌شود و هر فردی بدون توجه به شخصیتش، بر اساس جنس او به سوی انتخاب نقش اجتماعی اش جهت داده می‌شود (حسینی و احمدی، ۱۳۹۵).

تبعیض در فرزندپروری

یکی از تبعیض‌هایی که امروزه در جامعه مشاهده می‌شود، تبعیض بین فرزندان است که به طور خواسته یا ناخواسته توسط خانواده، به آنان تحمیل می‌شود. در این متن به توضیح و تأثیر این تبعیض‌ها بیشتر پرداخته می‌شود. اولین جامعه‌ای که فرد در آن حضور پیدا می‌کند و بنیادی‌ترین قواعد اجتماعی را فرامی‌گیرد، خانواده است؛ همین موضوع اهمیت بررسی خانواده و نوع فرزندپروری والدین در بررسی موضوع‌های اجتماعی را نشان می‌دهد و تبعیض هم از این قاعده مستثنی نیست. فرزندپروری بهینه و چگونگی دستیابی به آن، از مباحث اساسی حوزه خانواده پژوهی است (مک کینی و همکاران، ۲۰۱۱). آژان جهت که شواهد پژوهشی نشان می‌دهد شیوه‌های تعامل با فرزندان نقش چشم‌گیری در تعیین بسیاری از رفتارهای سازگانه و ناسازگارانه کودکان و نوجوانان ایفا می‌کند، موضوع فرزندپروری اهمیت دارد (هاریس و همکاران، ۲۰۰۸؛ به نقل از تقی‌لو، ۱۳۹۶). به‌ویژه این که شیوه‌های تربیتی والدین نقش اساسی در فرایند جامعه‌پذیری فرزندان دارد، زیرا والدین واسطه بین فرزندان و محیط بیرونی بوده و بنابراین معرف معیارهای اخلاقی و اجتماعی به فرزندان خود هستند (کارمان و همکاران، ۲۰۰۹؛ به نقل از تقی‌لو، ۱۳۹۶).

علاقه بیشتر به یکی از فرزندان گاهی طبیعی است. به طور معمول والدین به دلایل آگاهانه و ناخودآگاه یکی از فرزندان را بیشتر از دیگری دوست دارند. گاهی ریشه تبعیض بین فرزندان به نسل‌های قبل باز می‌گردد و گاهی تنها برای دوره محدودی بروز می‌کند. ترتیب تولد عامل اجتماعی مهمی در کودکی

است؛ عاملی که سبک زندگی خود را از آن به وجود می‌آوریم. با آنکه خواهر-برادرها والدین یکسانی دارند و در یک خانه زندگی می‌کنند، ولی محیط اجتماعی همانندی ندارند. بزرگ‌تر یا کوچک‌تر بودن و قرارگرفتن در معرض نگرش‌های متفاوت والدین، شرایط کودکی متفاوتی را به وجود می‌آورد که به تعیین شخصیت کمک می‌کنند (شولتز و شولتز، ۱۴۰۰). آدلر ترتیب تولد را به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در دوران کودکی دانست که فرد بر مبنای آن، سبک زندگی خود را پدید می‌آورد که همان "شخصیت" در نظریه‌ی آدلر است. به نظر آدلر با اینکه مردم فکر می‌کنند فرزندان یک خانواده در موقعیت یکسان قرار دارند، اما ترتیب تولد باعث می‌شود که آن‌ها در شرایط متفاوتی قرار بگیرند (استین، ۲۰۰۶). منظور آدلر از ترتیب تولد، چهار موقعیت ترتیبی است که کودک می‌تواند در یکی از این موقعیت‌ها متولد شود. کودک می‌تواند فرزند اول، فرزند وسط، فرزند آخر و یا تک‌فرزند باشد. از نظر آدلر قرارگرفتن در هر کدام از این رتبه‌های تولد می‌تواند منجر به ایجاد ویژگی‌هایی خاص در کودک شود. به طور واضح‌تر ترتیب تولد تأثیر بسزایی در شکل‌گیری شخصیت کودک در بزرگسالی دارد (پوررضاییان، ۱۳۹۲).

فرزند اول تا مدت‌ها تنها فرزند خانواده بوده و نقش مرکزی داشته است، اما حالا باید توجه مادر و پدر را با رقیب تقسیم، احساس محرومیت را تجربه و برای به دست آوردن توجه از دست‌رفته تلاش کند که این می‌تواند مرکز شکل‌گیری روش زندگی او شود؛ روشی که گاه سبب بروز مشکلاتی نظیر مشکلات روان‌نژدها و الکی‌ها می‌شود. این کودک چون توجه قبلی را از مادر نمی‌گیرد، گاه به سمت پدر می‌رود و گاه منزوی می‌شود؛ یعنی سعی می‌کند آنچه را که می‌خواهد به تنهایی به دست آورد و چون بهترین زمان زندگی کودک قبل از تولد فرزند جدید

بوده، اغلب به گذشته علاقه بسیاری دارد و نسبت به آینده بدبین است. البته نتایج سالمی هم امکان‌پذیر است؛ کودک بزرگ‌تر می‌تواند از پدر و مادرش یاد بگیرد به کودکان دیگر توجه کند و نمایی از پدر و مادر شود. به نظر آدلر فرزند اول در آینده به مدیری خوب، باوجدان و وسواسی نسبت به جزئیات و با نگرش اقتدارطلبانه و محافظه‌کارانه تبدیل می‌شود.

فرزند دوم در محیطی بزرگ شده که در آن مادر توجهش را بین دو کودک تقسیم کرده است. او همیشه می‌خواسته به منافع و شرایط فرزند بزرگ‌تر برسد. کودک دوم به گونه‌ای رفتار می‌کند که انگار در حال مسابقه است؛ مسابقه‌ای که در آن یک نفر چند قدم جلوتر از اوست و او عجله دارد تا مسابقه را ببرد. فرزند دوم چون همیشه با فرزند اول رقابت می‌کند، معمولاً رشد سریع‌تری از نظر حرکتی و زبانی خواهد داشت. توجه زیادی به قدرت ندارد چون هیچ‌گاه آن را تجربه نکرده است. به آینده خوش‌بین‌تر است و احتمالاً بسیار رقابت‌جو و جاه‌طلب خواهد بود.

در یک خانواده‌ی گسترده، هر کودکی با تولد کودک بعدی موقعیت قبلی خود را از دست می‌دهد و احساس خلأ می‌کند، ولی کوچک‌ترین کودک همیشه نازپرورده است. آدلر معتقد بود که بخش قابل‌ملاحظه‌ای از کودکان مشکل‌دار، کودکان آخر هستند، چرا که تمام اعضای خانواده بیش از اندازه به آن‌ها توجه می‌کنند و در نتیجه نمی‌توانند مستقل شوند. کودک آخر بسیار جاه‌طلب و در عین حال بسیار تنبل است. امکان موفقیت برای او بسیار مشکل است، چرا که همه‌ی کارها را دیگران قبلاً انجام داده‌اند. فرزند آخر که هیچ‌وقت تجربه‌ی عزل شدن را نخواهد داشت، معمولاً بسیار مورد توجه والدین و فرزندان بزرگ‌تر است. رشد او بسیار چشمگیر است چون همیشه می‌خواهد از فرزندان بزرگ‌تر پیشی گیرد. اکثر فرزندان آخر در بزرگسالی در



کاری که به عهده می‌گیرند موفق خواهند شد، اما اگر به دلیل مورد توجه بسیار بودن، دچار وابستگی شوند، در جامعه از پس مشکلات بر نخواهند آمد و به دیگران نیازمند باقی خواهند ماند.

همان‌طور که قبلاً گفته شد، اکثر تحقیقاتی که بر مبنای نظریه‌ی آدلر انجام شده است، در زمینه‌ی ترتیب تولد و تأثیر آن بر شخصیت فرزندان بوده. یکی از پژوهشگرانی که اثر ترتیب تولد را مطالعه نموده، سالووی است که نتایج پژوهش او از نظریه‌ی آدلر درباره‌ی اثر ترتیب تولد حمایت می‌کند و در اکثر پژوهش‌های انجام شده با موضوع ترتیب تولد و اثر آن بر شخصیت، از پژوهش او یاد شده است. سالووی (۱۹۹۶) در پژوهش خود ویژگی‌هایی برای فرزندان اول و فرزندان بعد از او ذکر کرده که بسیار شبیه به نظر آدلر در این باره است. به طور مثال او به این نتایج رسید که فرزندان اول، موفقیت بیشتری کسب می‌کنند، بیشتر به رقابت می‌پردازند، مضطرب‌تر هستند، مدیریت برتر دارند، هم‌نوایی بیشتری را نشان می‌دهند، برون‌گرا و ترسو هستند، هویت وابسته به والدین دارند، روان‌آزردگی برای آن‌ها محتمل است، سازمان داده شده و منظم هستند، مسئولیت‌پذیرند، اعتماد به نفس دارند و سنتی‌تر از سایر خواهران و برادران خود هستند. آن‌ها همچنین نسبت به استرس آسیب‌پذیرترند و بیشتر احتمال دارد که نقش‌های رهبری را بپذیرند. در مقابل، فرزندان بعدی، مخاطره‌جو، نوع‌دوست، جمع‌گرا، آسان‌گیر، تلقین‌پذیر، گشوده به تجربه، اجتماعی، سرکش و غیرسنتی هستند. با توجه به موارد گفته شده، به نظر نگارندگان این متن، طرز برخورد و روش تربیت والدین ویژگی‌هایی را در فرزندان آن‌ها به وجود می‌آورد و سبب بروز رفتارهایی در آن‌ها می‌شود که می‌تواند در آینده‌شان نقش داشته باشد. این چنین می‌توان برداشت کرد که بهتر است والدین با هریک از فرزندان اول، وسط و آخر خود طرز برخورد یکسانی را پیشه کنند و این موضوع نیازمند آگاهی و دانش بیشتر والدین است.

سبک‌های فرزندپروری

والدین نقش بسیار چشم‌گیری در تربیت فرزند و دیدگاه او به مسائل دارند و باید علاوه بر اینکه سبک فرزندپروری مناسب را برای پرورش فرد در پیش گیرند، توازن و برابری را در رفتار خود با کودکان دختر و پسر برقرار کرده تا کودکان کمتر درگیر تبعیض‌های بی‌مورد جنسیتی شوند. آگاهی کودکان از نقش‌های جنسیتی اصولاً در اواسط کودکی گسترش می‌یابد و هویت جنسی آن‌ها (در نظر گرفتن خودشان به صورت نسبتاً مردانه یا زنانه) نیز تغییر می‌کند. این تغییر در دخترها و پسرها متفاوت است و می‌تواند در فرهنگ‌های مختلف نیز بسیار متفاوت باشد (برک، ۱۴۰۰).

پژوهشی در تعدادی از کشورها نشان می‌دهد که کلیشه‌ای کردن صفات شخصیت، پیوسته افزایش می‌یابد و در حدود ۱۱ سالگی به عقاید بزرگسالان شباهت پیدا می‌کند (بست، ۲۰۰۱؛ هیمن و لگان، ۲۰۰۴؛ به نقل از برک، ۱۴۰۰). برای مثال، کودکان صفات مقاوم، پرخاشگر، منطقی و سلطه‌گر را مردانه و صفات لطیف، دلسوز و وابسته را زنانه می‌انگارند (سریین و همکاران، ۱۹۹۴؛ به نقل از برک، ۱۴۰۰). اما نکته‌ی قابل توجه این است که تا چه حد عقاید بزرگسالان درست و به دور از نگاهی جنسیت زده است که کودکان از آن پیروی بکنند؟

اگرچه هر خانواده و هر والد شیوه‌های منحصربه‌فردی در تعامل با فرزند خود به کار می‌گیرد، با وجود این با مریند سبک‌های فرزندپروری را به سه سبک استبدادی، مقتدرانه و سهل‌گیرانه تقسیم نموده است (اقدسی و همکاران، ۱۳۹۰). والدین مستبد، علاوه بر تعامل سرد با فرزندان، کنترل زیادی بر اعمال و رفتار آنان دارند و اغلب در مورد کنترل بیش از حد خود به فرزندان توضیحی نمی‌دهند. والدینی که سبک فرزندپروری سهل‌گیرانه دارند؛ کنترل اندکی بر رفتار کودکان خود داشته و به فرزندان خود اجازه می‌دهند در هر سنی خودشان تصمیم‌گیری کنند، اگرچه ممکن است آن‌ها در آن سنین قادر به اتخاذ تصمیم‌های صحیح نباشند (شهامت و همکاران، ۱۳۸۹؛ به نقل از تقی‌لو، ۱۳۹۶). بر اساس پژوهش‌های صورت گرفته بهترین سبک فرزندپروری، مقتدرانه است. والدین مقتدر مانند والدین مستبد بر رفتار فرزندان خود کنترل دارند، اما برخلاف والدین مستبد با فرزندان خود رابطه گرمی برقرار می‌کنند. کودکان این تمایزها را از مشاهده تفاوت‌های جنسی در رفتار و از برخورد بزرگسالان کسب می‌کنند. برای مثال، وقتی والدین (به ویژه پدرها) در یک تکلیف به فرزند خود کمک می‌کنند، با پسرها بیشتر به صورت تسلط‌گرا رفتار می‌کنند، معیارهای بالاتری را تعیین می‌نمایند، مفاهیم را توضیح می‌دهند؛ در حالی که والدین دخترها را کمتر ترغیب می‌کنند که خودشان تصمیم بگیرند. به عبارتی والدین با فرزندان پسر بیشتر به شیوه مستبدانه و با فرزندان دختر بیشتر به شیوه مقتدرانه تعامل می‌کنند. همچنین والدین با افزایش سن فرزندان نوجوان پسر در مقایسه با نوجوانان دختر بیشتر از شیوه فرزندپروری سهل‌گیرانه استفاده می‌کنند (تقی‌لو، ۱۳۹۶). شاید عمده‌ترین دلیل تعامل والدین به شیوه مقتدرانه با دختران و تعامل استبدادی با پسران ناشی از نگرش‌های والدین درباره جنسیت فرزندان باشد که خود ریشه در طرح‌واره‌های نقش جنسیتی دارد. اصولاً در خانواده‌ها انتظار می‌رود پسران قوی، شجاع، جاه‌طلب و جرئت‌ورز باشند. در حالی که از دختران می‌خواهند تا اجتماعی، مؤدب و رسمی باشند، اما در موقعیت‌های سخت، ترسو و کناره‌گیر باشند (اگلی

وود، ۱۹۹۱؛ به نقل از تقی‌لو، ۱۳۹۶). همچنین والدین معمولاً پسران را به پرخاشگری و استقلال و دختران را به هیجانی و عاطفی بودن تشویق می‌کنند. جداسازی یک سری از ویژگی‌ها برای کودکان بر اساس جنسیت آن‌ها آثار مخربی را به وجود خواهد آورد.

چه باید کرد؟

نکته حائز اهمیت این است که والدین بتوانند نقش‌های جنسیتی کودکان را به دور از تبعیض‌ها و کلیشه‌ها به کودکان بیاموزند. رفتارها و ویژگی‌های شخصیتی انسان باید از قیدوبند جنسیت رها باشد و افراد جامعه باید از فرافکنی جنسیت به موقعیت‌هایی که ربطی به جنسیت ندارند، دوری کنند. برای اینکه بتوانیم به این سطح برسیم باید هم عوامل اجتماعی و هم عوامل شناختی که بر کودکان تأثیر دارند را مورد توجه قرار دهیم. در صورتی که والدین فارغ از سن و جنسیت فرزندان، شیوه‌های فرزندپروری مناسب را آموزش ببینند و اجرا کنند، امکان رشد کودکان در فضایی سالم‌تر و به دور از کلیشه‌های جنسیتی فراهم خواهد شد. آموزش‌هایی که از طریق والدین، کتاب‌های داستان، همسالان، معلمان، رسانه‌های گروهی و طرق دیگر به کودک داده می‌شود، در پرورش نقش جنسی او تأثیر به سزایی دارد و به جاست که در این پرورش، دامنه طرح‌واره‌های جنسیتی در جامعه محدودتر شود. با توجه به نکات گفته شده شاید اولین گام برای اینکه کودکان نگاه متفاوتی به دختران و پسران و توانمندی‌های آن‌ها در جامعه نداشته باشند، این است که والدین در تربیت با فرزندان دختر و پسر خود به صورت مشابه رفتار کنند. به طوری که نوع فرزندپروری خود را بر حسب جنسیت فرزند خود تغییر ندهند. چرا که کودکان از راه مشاهده و همانندسازی نقش‌های جنسیتی خود را به خوبی فرامی‌گیرند. در این مورد نقش والدین هم جنس پررنگ‌تر است. اگر والدین بتوانند از طریق آموزش از منابع معتبر، سواد فرزندپروری خود را افزایش داده و این دانش را به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به فرزندان خود هم آموزش دهند، کودکانی با نگاه سالم‌تر و به دور از کلیشه‌های جنسیتی خواهیم داشت.

منابع:

احمدوند، م. (۱۳۸۳). تأثیر تحصیلات بر تغییر ساختار طرح‌واره‌های تبعیض جنسی، دوماهنامه علمی - پژوهشی دانش‌ور رفتار، ۱۱، (۴): ۲۴ - ۱۵.

احمدی، س. و حسینی، ح. (۱۳۹۵). بررسی رابطه سرمایه فرهنگی و گرایش والدین به تبعیض جنسیتی، بررسی مسائل اجتماعی ایران، ۷، (۱): ۵۶ - ۲۸.

اقدسی، ع؛ نجفی، س؛ اسماعیلی، ر؛ پناه علی، آ. و محمدی، آ. (۱۳۹۲). مقایسه‌ی شیوه‌های فرزند پروری والدین نوجوانان پسر بزهکار و عادی، زن و مطالعات خانواده، ۴، (۱۳): ۱۵۱ - ۱۴۱.

پرک، ل. (۱۴۰۰). روانشناسی رشد. جلد ۱. ترجمه: یحیی سیدمحمدی. تهران: نشر ارسباران.

پور رضاییان، م. و پور رضاییان، ه. (۱۳۹۲). تأثیر رتبه‌ی تولد بر ویژگی‌های شخصیتی دانشجویان با استفاده از آزمون شخصیتی نئو، مطالعات روان‌شناسی بالینی، ۱۱، (۳): ۲۸ - ۱.

تقی‌لو، ص. (۱۳۹۶). مطالعه شیوه‌های فرزندپروری ادراک شده نوجوانان براساس جنسیت و سن آنان، فصلنامه خانواده پژوهی، ۱۳، (۵۱): ۴۵۹ - ۴۴۷.

ساروخانی، ب. (۱۳۸۷). بازتولید نابرابری جنسیتی در خانواده «مطالعه تطبیقی زنان شاغل و خانه دار شهر ایلام»، پژوهش اجتماعی، ۱، (۱): ۶۱ - ۴۷.

شولتز، د. و شولتز، س. آ. (۱۴۰۰). نظریه‌های شخصیت. ترجمه: یحیی سیدمحمدی. تهران: نشر ویرایش.

رئیس، ف. و ناصحی، ع. (۱۳۸۶). مروری بر نظریات آدلر، تازه‌های علوم شناختی، ۹، (۱): ۶۶ - ۵۵.

هاشمی، آ. (۱۳۹۷). تحلیل مبانی نظری شیوه‌های تربیتی مبتنی بر جنسیت از نگاه آیات و روایات، دوفصلنامه علمی - پژوهشی آموزه‌های تربیتی در قرآن و حدیث، ۳، (۵): ۱۰۸ - ۹۱.

Pillemer, K.; Suitor, J. & Pardo, S. (2010). Mother's Differentiation and Depressive Symptoms Among Adult Children, Journal of Marriage and Family, 72, (2): 333 - 345.

Jolly, S.; Griffith, K. A.; DeCastro, R.; Stewart, A.; Ubel, P.; & Jagsi, R. (2014). Gender Differences in Time Spent on Parenting and Domestic Responsibilities by High-Achieving Young Physician-Researchers, Annals of internal medicine, 160, (5): 344 - 353.

Doucet, A. (1995). Gender Equality and Gender Differences in Household Work and Parenting, In Women's Studies International Forum, 18, (3): 271-284.



وقتی محدودیت، محرومیت است

تبعیض شغلی علیه افراد دارای معلولیت



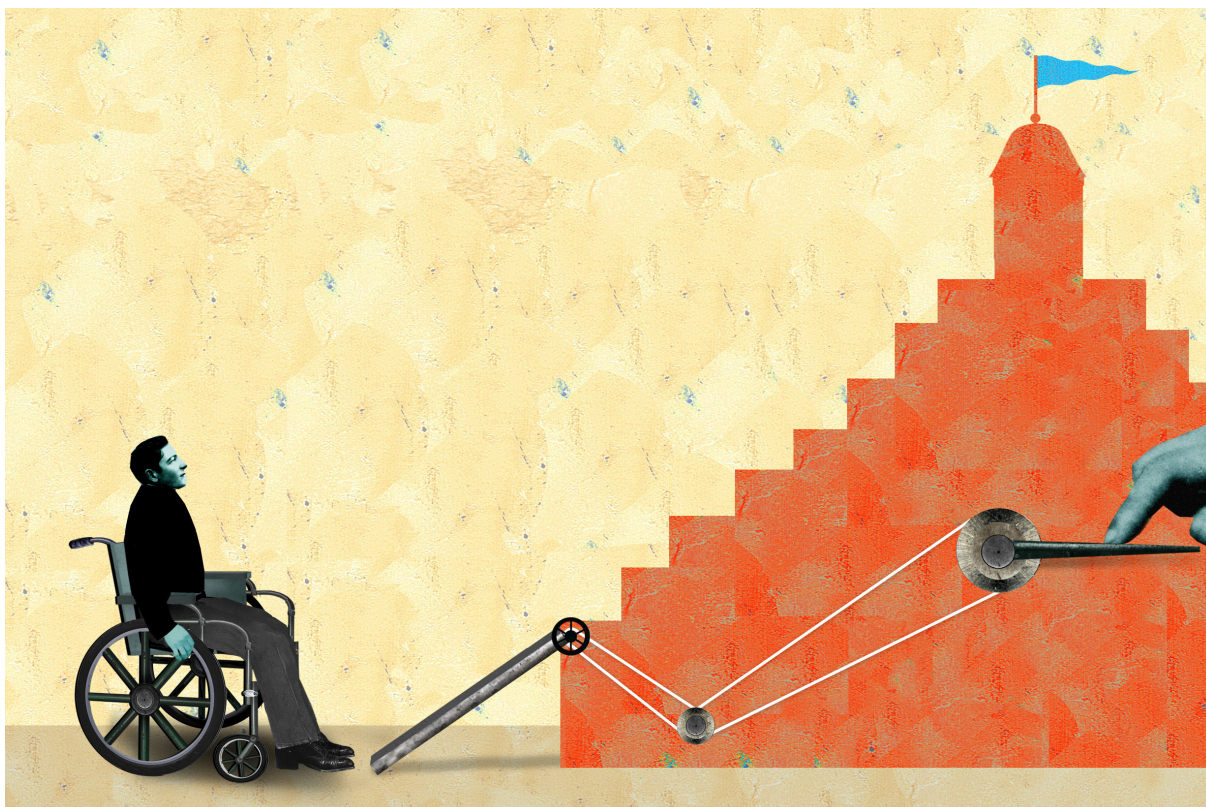
افراد دارای معلولیت اقلیت غیرقابل چشم‌پوشی جهان ما هستند. طبق اعلام سازمان بهداشت جهانی در سال ۲۰۲۱ بیش از یک میلیارد فرد دارای معلولیت در سراسر جهان وجود داشتند که این چیزی بیش از ۱۲٫۵ درصد جمعیت جهان را شامل می‌شود. باین حال تبعیض علیه افراد دارای معلولیت در جنبه‌های مختلف، از دیرباز وجود داشته و تاکنون نیز ادامه دارد. در گذشته افراد دارای معلولیت به عنوان افرادی ضعیف و رقت‌انگیز در نظر گرفته می‌شدند و امکان مشغول شدن در بسیاری از شغل‌ها را نداشتند مگر اینکه در سیرک‌ها به عنوان دلچک و ابزاری برای تمسخر به کار گرفته می‌شدند. عقیم‌سازی افراد دارای معلولیت و جدا کردن آنها از سایر افراد اقداماتی بود که در آن دوره انجام می‌شد و این سبب شد تا این افراد از ترس و وحشت، پنهان از سایر افراد جامعه و دور از آن‌ها باشند (ای دی ال، ۲۰۱۸). یکی از جنبه‌هایی که تبعیض در آن بسیار زیاد است، زمینه شغلی و استخدام است. طبق اصل ۲۸ قانون اساسی ایران، هرکسی حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف حقوق دیگران نیست برگزیند و دولت نیز موظف است برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد کند. علاوه بر این، ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸ منتشر شد بر این موضوع تأکید می‌کند که هرکس حق دارد از یک سطح زندگی برخوردار باشد که در آن سلامت و رفاه او و خانواده‌اش، از جمله خوراک، لباس، مسکن و رسیدگی‌های پزشکی آنان تأمین شود. همچنین حق دارد از خدمات ضروری اجتماعی در هنگام بیکاری، بیماری، درماندگی، بیوگی، پیری و یا در سایر مواردی که بنا به اوضاع و احوالی بیرون از اراده او وسایل معاش وی مختل گردیده، استفاده کند.

زهرا جباری

کارشناسی روان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد

z.jabbari.213
@gmail.com





می‌شد در بلندمدت سبب شد که نرخ اشتغال افراد دارای معلولیت نه تنها افزایش پیدا نکند بلکه کاهش یابد (بل و هیت مولر، ۲۰۰۹). به طوری که طبق ادعای دلیرا (۲۰۰۰) وضع این قانون باعث کاهش ۷٫۲ درصدی نرخ اشتغال در مردان معلول شده است.

دفاع از حقوق افراد دارای معلولیت

با توجه به تبعیض‌هایی که در جوامع علیه افراد دارای معلولیت وجود دارد سازمان‌ها و افراد زیادی از جمله خود افراد دارای معلولیت به دفاع از حقوق خود پرداخته‌اند. یکی از این جنبش‌ها، جنبش حقوق افراد دارای معلولیت (Disability Rights Movement) است. جنبش حقوق افراد دارای معلولیت از سازمان‌ها و فعالانی تشکیل شده است که طیفی از مسائل مربوط به افراد دارای معلولیت را از دسترسی به حمل و نقل تا نمایش افراد دارای معلولیت در رسانه‌ها ترویج می‌دهند (ویلیامز، ۲۰۲۲). علاوه بر آن، خود این افراد در جنبشی به نام جنبش افراد دارای معلولیت خواستار رعایت حقوق بشر و زندگی مستقل شده‌اند. البته این به معنای این نیست که آن‌ها می‌خواهد بدون توجه به دیگران زندگی کنند و همه کارها را خودشان انجام دهند بلکه آنها خواستار برخورداری از حمایت هستند تا بتوانند مانند افراد غیرمعلول به زندگی خود ادامه دهند (جولی، ۲۰۱۵).

بازی‌های پارالمپیک یکی از رویدادهایی است که زمینه بسیار خوبی را برای به نمایش گذاشتن توانایی‌های افراد معلول

با این وجود، افراد دارای معلولیت همچنان با محدودیت‌هایی در زمینه‌های شغلی و... مواجه هستند. برای مثال افراد ناتوان حرکتی به دلیل فراهم نبودن امکانات، نمی‌توانند شغل وکالت را انتخاب کنند (فرجی، ۱۳۹۳). محدودیت‌های افراد دارای معلولیت باعث می‌شود که استخدام موفقیت‌آمیز آنها کم‌تر شود. طبق گزارش الزویر (۲۰۰۶) در جامعه‌ی بریتانیا دستمزد افراد دارای معلولیت حدوداً ۸۵ درصد غیر افراد دارای معلولیت بوده و تعداد افراد معلول شاغل نصف افراد غیرمعلول شاغل است.

جاستین دارت، فعال آمریکایی که از حقوق افراد دارای معلولیت حمایت می‌کند، به عنوان پدرخوانده انجمن معلولین آمریکا شناخته می‌شود و به تصویب قانون آمریکایی‌های دارای معلولیت (ADA) کمک کرد. دارت وقتی ۱۸ ساله بود به فلج اطفال مبتلا شد و به خاطر استفاده از صندلی چرخ‌دار از گرفتن مجوز معلمی محروم شد (بورنستین، ۲۰۰۴).

در سال ۱۹۹۵ در بریتانیا قانونی تحت عنوان DDA وضع شد که هدف آن پایان دادن به تبعیض علیه افراد دارای معلولیت بود. این قانون مشابه قانون ضد تبعیض ADA است. طبق این قانون باید موانع سر راه افراد دارای معلولیت برای کار کردن رفع شود؛ برای مثال سطح شیب‌دار برای کارمندانی که از ویلچر استفاده می‌کنند، در محیط کار وجود داشته باشد. علی‌رغم این که این قانون باعث شد اعلام مشکلات سلامتی به دلیل گسترش حقوق و افزایش آگاهی عمومی بیشتر شود، اما هزینه‌هایی که به کارفرما برای رفع این محدودیت‌ها تحمیل

محدودیت‌های افراد دارای معلولیت باعث می‌شود که استخدام موفقیت‌آمیز آنها کم‌تر شود.

فراهم کرده است و علاوه بر آن به عاملی برای ارتقای حقوق افراد دارای معلولیت از طریق تضمین یکپارچگی و برابری فرصت‌ها تبدیل شده است. همچنین پوشش رسانه‌ای این بازی‌ها به افزایش آگاهی از فرصت‌های مشارکت برای افراد دارای معلولیت کمک بسیاری کرده است (بلاوت، ۲۰۱۲). امید است که برگزاری رویدادهای این‌چنینی باعث شود که موانع سرراه افراد دارای معلولیت در زمینه‌های دیگر از جمله زمینه شغلی نیز از میان برداشته شود زیرا همان گونه که افراد دارای معلولیت توانسته‌اند در عرصه ورزشی حضور یابند و موفق هم عمل کنند می‌توانند در زمینه کاری نیز موفق ظاهر شوند.



منابع:

Bornstein, David (2007). How to Change the World: Social Entrepreneurs and the Power of New Ideas. New York: Oxford University

Anti-Defamation League (2018). A brief history of the disability rights movement. From www.adl.org/education/resources/backgrounders/disability-rights-movement

Bell, David, & Heitmueller, Axel. (2009). The Disability Discrimination Act in the UK: Helping or hindering employment among the disabled?. *Journal of Health Economics*, (28)2, 465-480

W. Williams, Bradley. (2022). Disability Rights Movement. *Encyclopedia of Violence, Peace, & Conflict*, (2), 429-432

Blauwet, Cheri, & E. Willick. (2012). The Paralympic Movement: Using Sports to Promote Health, Disability Rights, and Social Integration for Athletes With Disabilities. *PM&R*, (4)11, 851-856

Jolly, Debbie. (2015). Disability Movement. *International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences* (Second Edition), 462-466

K. Jones, Melanie. (2006). Is there employment discrimination against the disabled?. *Economics Letters*, (92)1, 32-37

فرجی، محمدعلی. (1393). مطالعه تطبیقی اصل عدم تبعیض بر مبنای معلولیت در حوزه اشتغال. فصلنامه حقوقی پزشکی، 28، 191-167



تربیت آلوده به تبعیض

والدگری و تبعیض



تبعیض در اصطلاح دانش جامعه‌شناسی، موقعیتی است که افراد در برابر نقش‌های یکسان از مزایای اجتماعی نابرابری برخوردار می‌شوند. همچنین حالتی که ویژگی‌ها و معیارهای انتسابی مبنای توزیع قدرت یا ثروت قرار گیرد، تبعیض نامیده می‌شود. در شرایط تبعیض فرصت تحرک اجتماعی یکسان برای افراد وجود ندارد و افراد در آموزش یا انتخاب شغل شرایط نابرابری دارند. تبعیض نژادی، جنسی، نژادی و سنی از انواع رایج تبعیض هستند (رفیع‌پور، ۱۳۷۷).

تبعیض به دو دسته مستقیم و غیرمستقیم تقسیم می‌شود. تبعیض مستقیم، بی‌توجهی یا کم‌توجهی و تفاوت در رفتار با عده‌ای در مقایسه با دیگران است. تبعیض مستقیم زمانی اتفاق می‌افتد که تمایز در رفتار مستقیماً و به‌وضوح، منحصراً به دلیل تفاوت‌های مبتنی بر جنسیت و ویژگی‌های زنانه و مردانه‌ای به وقوع بپیوندد که نمی‌تواند با بی‌طرفی توجیه شود (رواسیان کاشی، ۱۳۸۷).

تفاوت و تبعیض قائل شدن بین فرزندان موضوع جدیدی در خانواده‌ها نیست. این امر از گذشته‌های دور تا به امروز وجود داشته است. معمولاً والدین یکی از فرزندان خود را بیشتر دوست دارند و معمولاً همان فرزند قربانی می‌شود، زیرا رشوه زیادی از پدر و مادرش دریافت می‌کند. به این فرزند محبت و توجه زیادی می‌شود و امکانات بیشتری در اختیار او قرار می‌گیرد. این محبت‌های افراطی باعث می‌شود که او نتواند در زندگی حداقل روان‌شناختی خود موفق عمل کند، میزان سازگاری او با موقعیت‌های جدید کمتر است و تاب مقاومت در برابر مشکلات را ندارد؛ زیرا همواره از حمایت‌های بی‌دریغ والدین برخوردار بوده است. این دسته از افراد یا در

محدثه مرادی

دانشجوی کارشناسی روان‌شناسی دانشگاه فردوسی
mmohadese380@gmail.com



زندگی بسیار دست‌وپا چلفتی می‌شوند و یا زورگو که در هر دو صورت ناموفق خواهند بود. همچنین علاوه بر اثرات سو بر رشد فردی و اجتماعی خود کودک، بر سایر خواهران و برادران او در محیط خانوادگی آسیب وارد می‌شود. آنها احساس طرد خود از والدین را به ویژگی‌های درونی منفی اسناد می‌دهند و احساس می‌کنند باید شرایط موجود را تغییر بدهند؛ بنابراین طی فرایند نسبتاً طولانی مدت به کسب توجه و انجام اعمالی که سبب رضایت والدین می‌شود می‌پردازند. اگر در هنگام سپری کردن این مرحله والدین به عدالت و عدم تبعیض بین فرزندان دست پیدا کنند و با آموزش‌ها و مداخلات لازم به تمام فرزندان خود به یک چشم بنگرند، شاید بتوان اثرات سوء دوران تبعیض را تا حد زیادی خنثی کرد؛ در غیر این صورت هم‌شیران طرد شده در جامعه نیز همواره احساس تنهایی و کمبود مؤلفه‌های شناختی از جمله عزت نفس و اعتماد به نفس دارند. نتایج تحقیقات نشان می‌دهد که والدین با کمبود مهارت‌های آموزشی کافی برای ارتباط با فرزندان‌شان روبرو هستند که برخی شامل: عدالت، مقایسه، فاصله، امتیاز دادن، جنسیت و... است. بین سطح تبعیض و تحصیلات مادر رابطه منفی و بین سطح تبعیض و انتظارات والدین از ازدواج دختران رابطه معنی‌دار قوی و مثبتی وجود دارد. در واقع هر چه تبعیض میان دختر و پسر در خانواده کمتر می‌شود انتظارات والدین بخصوص پدر در سطح یکسان‌تری ادامه می‌یابد. همچنین تبعیض بین فرزندان می‌تواند منجر به ضعف تحصیلی، مشکلات عاطفی و پر خاشگیری در فرزندان شود. همواره در متون علمی و دینی از والدین خواسته می‌شود که بین فرزندان تفاوت قائل نشوند و با فرزندان خود با ملایمت و مهربانی رفتار کنند و در کنار کنترل ویژگی‌های منفی ویژگی‌های مثبت فرزند خود را با تشویق تقویت کنند. والدین تأثیر بسزایی در سرنوشت فرزندان خود دارند و میزان سرمایه والدین (فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و...) می‌تواند به منزله یکی از متغیرهای تأثیرگذار در گرایش والدین به تبعیض جنسیتی بررسی شود. به خصوص زمانی که خانواده صاحب فرزندی با نیازهای ویژه می‌شود. به عبارتی علی‌رغم ازدیاد مسئولیت‌ها و وظایف پس از تولد فرزند و مشکلات سازگاری با شرایط جدید، این والدین باید ابتدا به پذیرش و بعد هم آگاهی از نیازها و ارضای آنها دست پیدا کنند. فرایند پر مشغله و شیرین والدگری با شدت بیشتری در این خانواده‌ها پیگیری می‌شود. همچنین اگر خواهر و یا برادر این کودک نیاز ویژه در یک سطح عملکرد جسمی و روانی بهنجار و بدون نیازها باشد، توجه بالقوه بیشتر به کودک استثنایی در صورت عدم تبیین شرایط، منجر به مشکلاتی در همسالان او در بین اعضای خانواده می‌شود. در محیط خانواده، عواملی مانند اختلاف پدر و مادر، تبعیض بین فرزندان، کمبود محبت، عدم حضور پدر در خانه، بزهکاری یکی از اعضای خانواده، نداشتن الگوی رفتاری مناسب و عدم درک فرزندان می‌تواند نقش مؤثری در بروز بزهکاری در بین نوجوانان و جوانان گردد؛ بنابراین باید نقش پررنگ خانواده در این مسائل مورد تأکید بیشتری قرار بگیرد و پیامد منفی برخی مسائل خانوادگی مانند تمایز قائل شدن بین فرزندان و تحقیر آنها و سنت‌های غلط موجود در ارتباط با فرزندان برای والدین تبیین و آموزش‌های لازم توسط متخصصین و کارشناسان به خانواده‌ها ارائه شود. تبعیض یکی از روش‌های تربیتی نادرست والدین است که با توجه به پیامدهای منفی و مخرب آن در فرزندان، چه آنهایی که برتر شمرده شدند و چه آنهایی که تبعیض در موردشان اعمال شده، نیازمند آگاهی بخشی این موارد و راهکارهای مقابله‌ای لازم برای والدین و تغییر برخی سبک‌های شناختی آلوده به تحریف و خطا در آنها هستیم. تبعیض و بی‌عدالتی هر جا که باشد مذموم و ناپسند است.

منابع:

برزگر، زهرا و اصلانی، عیوض و امیری میکال، صدیقه و ایزدی، نسرين، ۱۳۹۴، تجارب جوانان از تبعیض والدینشان بر علیه آنها، کنفرانس بین‌المللی علوم انسانی، روانشناسی و علوم اجتماعی، تهران، <https://civilica.com/doc/۴۳۶۱۴۰/>

قاسمی، زهرا. (۱۳۹۸). بررسی سطح تبعیض بین دختران و پسران در خانواده. پژوهش‌های جامعه‌شناسی، ۱۳ (۱/۲)، ۱۱۵-۱۴۱.



چاق بودن جرم نیست

استیگهای چاقی



بدن، شاخص‌ترین نماینده ظاهر و بخش مهمی از هویت فرد است و در موقعیت‌های اجتماعی، بلافاصله در برخورد با دیگران نمایان می‌شود و به صورت مستقیم‌ترین و در دسترس‌ترین ملاک قضاوت در اختیار مخاطبان قرار می‌گیرد. بدین ترتیب بدن از ساحت زیست‌شناختی و روان‌شناختی فراتر می‌رود و به سازه‌ای اجتماعی مبدل می‌شود (قانع عزآبادی و قاسمی، ۱۳۹۵). در جامعه امروزی تأکید فرهنگی - اجتماعی بسیاری بر روی جذابیت و تناسب جسمانی وجود دارد. فشارهای اجتماعی در مورد لاغری و نظرات گسترده در مورد ساختار بدن باعث شده است که تصور چاقی و نارضایتی از بدن در میان افراد جامعه، بسیار شایع شود. (مؤمنی، قربانی و حسن دوست؛ به نقل از گلابی و همکاران، ۱۴۰۰). آنچه به صورت بدن ایده‌آل برای زنان در جوامع تبلیغ می‌شود، اندامی باریک و بلند و برای مردان، بدن عضلانی است. این تصاویر از بدن‌های مردانه و زنانه در فرایند جامعه‌پذیری درونی می‌شود؛ در نتیجه افراد می‌کوشند بدن دست‌یابند؛ اما ناتوانی بخش قابل توجهی از مردان و زنان در دستیابی به بدن ایده‌آل تجویز شده، به افزایش نارضایتی از بدن منجر می‌شود. در چنین شرایطی، اضافه وزن، چاقی و نداشتن وزن ایده‌آل با تبعیض، برچسب‌های اجتماعی نامناسب و پیش‌داوری همراه است.

در مورد آثار جسمی و خطرات فیزیکی چاقی بسیار صحبت می‌شود، اما کمتر کسی به آثار روانی و تبعیض‌های ناشی از چاقی توجه دارد. پژوهشگران در مطالعات خود از تجربه‌های زیسته افراد چاق نشان دادند این افراد اغلب در بسیاری از زمینه‌های زندگی از جمله کار، سلامت و مراقبت‌های پزشکی و روابط شخصی با تبعیض و محرومیت روبه‌رو می‌شوند؛ به گونه‌ای که چاق

سارا رجایی

دانشجوی روان‌شناسی دانشگاه اصفهان
sararajaei2001@gmail.com



نسترن رجایی

دانشجوی روان‌شناسی دانشگاه اصفهان
nastaran.rajaei1999@gmail.com



بودن با تجربه‌ای از داغ خوردگی توأم می‌شود که فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی را محدود، منبع بالقوه‌ای از تبعیض را فراهم و آسیب‌هایی را به فرصت‌های شغلی، خدمات بهداشتی، موقعیت‌های تحصیلی، روابط خانوادگی، خودپنداره و شاخص‌های مختلف رفاه و آسایش تحمیل می‌کند (عزآبادی و قاسمی، ۱۳۹۶).

بسیاری از افراد دارای اضافه‌وزن در کسب پذیرش اجتماعی دچار مشکل هستند و نمی‌توانند به‌سادگی در جمع دیگران وارد شوند. همچنین یافتن شریک زندگی برای آن‌ها دشوارتر است. برخی از این افراد در میان دوستان و آشنایان نیز به تمسخر گرفته می‌شوند به گونه‌ای که باعث می‌شود اعتماد به نفس خود را از دست بدهند و دچار انزوا و گوشه‌گیری شوند. افراد مبتلا به چاقی مفرط در استخدام و کارایی نیز دچار مشکلات متعددی هستند؛ چرا که متأسفانه برخی افراد بر این باور هستند که افراد دچار چاقی مفرط افرادی تنبل، ناکارآمد و غیرمفید هستند. مطالعاتی وجود دارد که نشان می‌دهد افراد چاق به طور متوسط، درآمدی کمتر از میانگین جامعه دارند، نرخ بیکاری آن‌ها بیشتر از نرخ بیکاری معمول کشور است و مسیر پیشرفت شغلی برایشان دشوارتر است.

چاقی موجب قرار گرفتن در معرض قضاوت‌ها و برخوردهای نادرست اجتماعی - روانی می‌شود. از جمله این رفتارها می‌توان به انگ تنبلی، بی‌ارادگی، هوش کم‌تر، ناموفق بودن، ناتوانی در مدیریت خود و... اشاره کرد (پول و هویر، ۲۰۱۰). دیگران و حتی اعضای خانواده نیز در بیشتر اوقات به گونه‌ای کاملاً منفی، افراد چاق را قضاوت و تمسخر می‌کنند. کودکان چاق نیز بیشتر از سایر کودکان مورد تمسخر، قلدری و آزار و اذیت دیگران قرار می‌گیرند.

بسیاری از امکاناتی که در جامعه برای تمام افراد وجود دارد برای این دسته افراد دارای اضافه‌وزن قابل بهره‌برداری نیست و متأسفانه در برخی موارد تبعیض‌ها علیه مبتلا به چاقی مفرط بسیار مشهود می‌شود؛ برای مثال برخی از رانندگان تاکسی تمایلی به سوار کردن این افراد ندارند، آژانس‌های هواپیمایی این افراد را با استدلال اینکه در یک صندلی جا نمی‌شوند مجبور به تهیه دو بلیت می‌کنند، ساختار صندلی‌ها در بسیاری از کافه‌ها و رستوران‌ها به گونه‌ای است که برای افراد دارای اضافه‌وزن مناسب نیست، سبزه‌بندی لباس‌های بسیاری از برندها تنها در بازه محدودی قرار دارد و بدن‌های خارج از این چارچوب را در نظر نمی‌گیرد، تصویری که رسانه‌ها از افراد چاق نشان می‌دهد نیز عموماً منفی است. تجربه زیسته افراد دارای اضافه‌وزن حاکی از آن است که آن‌ها در فروشگاه‌ها و رستوران‌ها زیر بار نگاه سنگین دیگران قرار دارند و آن چه می‌خرند و می‌خورند مورد قضاوت قرار می‌گیرد. این افراد در فضاهای عمومی، به خصوص مکان‌هایی که فضای کافی ندارند، معذب می‌شوند. حتی دریافت خدمات پزشکی و سلامتی، برای مثال مراجعه به دندان پزشکی، می‌تواند برای افراد دارای اضافه‌وزن چالش برانگیز باشد؛ چرا که طراحی صندلی‌های دندانپزشکی به گونه‌ای است که شاید برای وزن یا اندام آن‌ها مناسب نباشد.

پژوهش‌ها نشان می‌دهند که هرچه تجربه افراد دارای اضافه‌وزن از بی‌عدالتی، قضاوت و تبعیض بیشتر باشد، خطر ابتلا به افسردگی، اضطراب و داشتن عزت نفس پایین نیز در آن‌ها بیشتر است (پیرل و شولته، ۲۰۲۱). مجموعه نگرش‌ها و رفتارهای دیگران نسبت به افرادی که از وزن ایده‌آل جامعه به هر دلیلی فاصله گرفته‌اند، موجب شکل‌گیری تصویری نامناسب از خویش، عدم اطمینان، حقارت و خودکم‌بینی می‌شود (هایر ابدیان، غلامی مطلق و مؤده، ۱۳۹۷؛ به نقل از پیرایش و همکاران ۱۳۹۶). تجربه تبعیض علیه بدن و ظاهر افراد چاق به کمبود اعتماد به نفس، مشغولیت فکری، اختلال در عملکرد اجتماعی و انزوا و گوشه‌گیری می‌انجامد.

بنا بر آن چه گفته شد، تلاش برای اصلاح نگرش نسبت به افراد دارای اضافه‌وزن، کاهش رفتارهای تبعیض‌آمیز علیه آن‌ها، فراهم کردن شرایط محیطی و اجتماعی به گونه‌ای که مناسب حضور این افراد باشد و برخورد با رفتارهایی که این افراد را به حاشیه می‌راند، ضروری به نظر می‌رسد.

منابع:

قانع عزآبادی، ف. و قاسمی، و. (۱۳۹۶). پدیده داغ ننگ چاقی در زنان ۱۴-۱۵ ساله در شهر یزد، پژوهش جامعه‌شناسی کاربردی، ۳(۶۷): ۴۱-۶۰.

گلایی، ف.؛ عزیزاده اقدام، م.؛ آقایی، ت. و حبی، ا. (۱۴۰۰). فشار اجتماعی- فرهنگی، مقایسه اجتماعی و تصویر چاقی، فصلنامه علمی- پژوهشی زن و جامعه، ۱۲(۴۵): ۷۰-۸۱.

Puhl, R. M., & Heuer, C. A. (2010). Obesity stigma: important considerations for public health. American journal of public health, 100(6), 1019-1028

Pearl RL, Schulte EM. Weight bias during the COVID-19 pandemic. Curr Obes Rep. 2021;10(2):181-190.



استیگما



داغ ننگ، تعصب و تبعیض علیه بیماران روانی



این متن ترجمه‌ای است از www.psychiatry.org/patients-families/stigma-and-discrimination

بیشتر از نیمی از افراد مبتلا به بیماری روانی، کمکی به منظور درمان اختلالات خود دریافت نمی‌کنند. به طور معمول، این افراد از ورود به پروسه‌ی درمان اجتناب می‌کنند و یا آن را به تعویق می‌اندازند زیرا نگران آن هستند که با آن‌ها به گونه‌ای متفاوت رفتار شود یا شغل و معیشت خود را از دست بدهند.

داغ ننگ، تعصب و تبعیض علیه بیماران روانی می‌تواند جلوه‌ی آشکار یا پنهان داشته باشد اما چیزی که اهمیت دارد، جلوه‌ی آن نیست بلکه آسیبی است که در هر حال به همراه می‌آورد. بیماران روانی معمولاً به حاشیه رانده می‌شوند و به شیوه‌های مختلفی مورد تبعیض قرار می‌گیرند، اما فهم چرایی و چگونگی این موضوع می‌تواند در حل آن تاثیرگذار باشد.

داغ ننگ معمولاً از کج فهمی یا ترس افراد ناشی می‌شود که رسانه‌ها با ارائه تصویری غلط از اندازه‌ی بیماری‌های روانی، به بدتر شدن این پدیده دامن می‌زنند. بررسی‌ای که از مطالعات بر روی داغ ننگ به عمل آمده است، نشان می‌دهد که با اینکه عموم مردم، جنبه‌ی پزشکی و ژنتیکی اختلالات روانی و ضرورت درمان آنها را درک کرده‌اند، همچنان نگاهی منفی به این بیماری‌ها دارند.

در این مطالعات، سه نوع متفاوت از داغ ننگ شناسایی شده‌اند:

داغ ننگ عمومی: که شامل دیدگاه‌گیری‌های منفی و تبعیض آمیز مردم در مورد بیماری‌های روانی است.

آتوسا قیصری

دانشجوی روان‌شناسی دانشگاه اصفهان
atousagheysari.psy@gmail.com



خودننگ زنی/ داغ ننگ شخصی: به نگرش منفی و شرم درون ریزی شده ای که شخص مبتلا به بیماری روانی نسبت به خود دارد، اشاره می کند.

داغ ننگ سازمانی: این داغ ننگ بیشتر سیستماتیک است و شامل موضع گیری ها و قوانین دولت و سازمان های خصوصی می شود که عامدانه یا غیرعامدانه، فرصت ها را برای افراد مبتلا به بیماری روانی محدود می کنند. به عنوان مثال، اختصاص بودجه ی کمتر به تحقیقات مربوط به اختلالات روانی و خدمات درمانی کمتر برای این دسته از بیماری ها نسبت به بیماری های دیگر از جلوه های این داغ ننگ است.

تاثیر داغ ننگ، نه تنها بر روی افراد مبتلا، بلکه بر عزیزان و نزدیکانشان که آنها را حمایت می کنند، قابل ملاحظه است. داغ ننگ بیماری روانی، به خصوص در میان اقلیت های قومی و نژادی مسئله ای مبرم تلقی می شود و می تواند مانع بزرگی بر سر راه افراد مربوط به این گروه ها برای دریافت خدمات درمانی باشد. برای مثال، در برخی فرهنگ های آسیایی، دریافت کمک حرفه ای برای مشکلات روانی، می تواند با یکسری از ارزش های فرهنگی شرقی همچون خانواده ی قدرتمند، خویشتن داری احساسی، آبرو داری و اجتناب از شرم در تضاد باشد. در میان برخی گروه ها از جمله آمریکایی های آفریقایی تبار، عدم اعتماد به سیستم بهداشت و درمان نیز می تواند مانعی برای دریافت کمک درمانی باشد.

انواع استیگما

عمومی شخصی سازمانی

کلیشه ها و تعصبات افراد مبتلا به بیماری روانی، خطرناک، ناکارآمد، غیر قابل یش بینی و مقصر بیماری خود هستند. من خطرناک، ناکارآمد و قابل سرزنش هستم. کلیشه ها در قوانین و خط مشی سازمانها جلوه گر می شوند. تبعیض حاصل از آنها بنابراین، صاحب کارها و مدیران، این افراد را استخدام نمی کنند، صاحب خانه ها به آنها خانه اجاره نمی دهند و سیستم بهداشت و درمان اقدامات کمی برای درمان آنها انجام می دهد. این افکار به کاهش عزت نفس و خود بسندگی می گردد و فرد با خود فکر می کند: چرا تلاش کنم؟ کسی مثل من ارزش سالم بودن ندارد.

محروم کردن عمدی یا عمدی افراد با مشکلات روانی از فرصت ها و موقعیت ها

همان گونه که ذکر شد، تصویری که رسانه ها از افراد مبتلا به بیماری روانی نشان می دهد می تواند ادراک افراد و مسئله ی داغ ننگ را تحت تاثیر قرار دهد. این تصاویر در اغلب اوقات، منفی، نادرست و یا خشونت آمیز بوده اند. پژوهشی که در آپریل ۲۰۲۰ منتشر شد، مصداقی نسبتاً جدید از این موضوع را مورد بررسی قرار داد: فیلم محبوب جوکر (۲۰۱۹) که شخصیت اصلی آن، فردی با بیماری روانی است که در نهایت به اعمال خشونت آمیز (قتل و...) روی می آورد. این پژوهش نشان داد که تماشای این فیلم با افزایش میزان تعصب بر علیه بیماران روانی همراه بوده است. به علاوه، این پژوهش پیشنهاد می کند که "جوکر" ممکن است خود ننگ زنی را میان بیماران روانی تشدید کرده و باعث شود که این افراد درمان خود را به تعویق بیندازند. داغ ننگ مربوط به بیماری روانی، یک پدیده ی جهان شمول است. پژوهشی که در این حیطه و در سال ۲۰۱۶ انجام شد، این گونه نتیجه گرفت که "هیچ کشور، جامعه یا فرهنگی وجود ندارد که در آن بیماران روانی، ارزش اجتماعی برابر با افراد بدون بیماری روانی داشته باشند."

تاثیرات مخرب داغ ننگ و تبعیض

داغ ننگ و تبعیض می توانند نقش مهمی در بدتر کردن علائم اختلالات و کاهش احتمال دریافت درمان از سوی بیماران روانی، ایفا کنند. تحقیق گسترده ای که اخیراً انجام شده است، حکایت از آن دارد که خود-ننگ زنی در میان افراد با بیماری روانی حاد می تواند اثرات منفی بسیاری بر فرایند درمان آنها داشته باشد. از جمله:

- کاهش امید به بهبودی
- کاهش عزت نفس
- تشدید علائم
- اختلال در روابط اجتماعی
- کاهش احتمال ادامه دادن درمان (برای مثال قطع روند روان درمانی یا قطع خودسرانه ی داروهای تجویز شده)

● اختلال در زندگی شغلی و محیط کار

در پژوهشی که در سال ۲۰۱۷ بر روی ۲۰۰ بیمار روانی به مدت ۲ سال انجام گرفت، مشخص شد که هر چه میزان خود-ننگ زنی در افراد بالاتر باشد، میزان بهبودی در آنها کاهش می یابد. مجله ی Lancet در سرمقاله ای به این موضوع اشاره می کند که تاثیرات داغ ننگ، بسیار فراگیر بوده و بر شوق سیاسی، جمع آوری کمک های خیریه، حمایت از خدمات محلی و کمبود بودجه ی تحقیقات برای بیماری های روانی نسبت به سایر بیماری ها تاثیرگذار بوده است.

از دیگر اثرات مخرب داغ ننگ می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- مقاومت در برابر گرفتن کمک درمانی یا متعهد ماندن به روند درمان
- انزوای اجتماعی
- درک نشدن از سوی خانواده، دوستان، همکاران و...
- فرصت های شغلی و تحصیلی کمتر، کاهش فعالیت های اجتماعی و به مشکل برخوردن برای اجاره یا خرید مسکن
- مورد قلدری، خشونت فیزیکی یا تعرض قرار گرفتن
- زیر پوشش بیمه ی سلامت قرار نگرفتن
- باور شخص به اینکه هرگز از پس چالش های زندگی خود بر نمی آید و نمی تواند موقعیت فعلی خود را بهبود بخشد.

داغ ننگ در محل کار:

بر طبق یک نظرسنجی ملی که در سال ۲۰۱۹ توسط انجمن روانپزشکی آمریکا انجام شد، که داغ ننگ مربوط به بیماری های روانی کماکان یک چالش جدی در محل کار به شمار می آید. چیزی در حدود نیمی از کارمندان نگران مطرح کردن مشکلات مربوط به سلامت روان خود بودند و بیش از ۳۰ درصد از کارمندان نگران آن بودند که در صورت درمان جستن برای بیماری روانی خود، از کار اخراج شوند و تنها ۱ از هر ۵ نفر حداقل تا حدی قادر بودند که به راحتی در مورد بیماری روانی خود صحبت کنند و بیشتر کارمندان گفتند که در صورتی که یکی از همکارانشان که با بیماری روانی دست و پنجه نرم می کند، نیاز به کمک داشته باشد، آنها مایلند که به او کمک کنند هر چند از میان همین کسانی که مشتاق به کمک بودند، چیزی در حدود ۱ در هر ۴ نفر اظهار داشتند که نمیدانند چگونه باید به این افراد کمک رسانند.

مقابله با داغ ننگ

تحقیقات نشان می دهند که در تماس بودن یا شناختن کسی که مبتلا به بیماری روانی باشد، یکی از بهترین روشها برای کاهش داغ ننگ است؛ کسانی که بیماری خود را روایت کرده و در مورد آن صحبت می کنند نیز می توانند نقش مثبتی ایفا کنند. زمانی که ما از نزدیک با یک بیمار روانی در تماس باشیم، برای ما کمتر هراسناک به نظر می آیند و بهتر می توانیم با وضعیت آنها ارتباط برقرار کنیم. مطالعه ای که در سال ۲۰۱۶ در همین باب انجام شد این گونه نتیجه گرفت که تلاش هایی که برای کاهش داغ ننگ انجام می گیرد می توانند هم در سطح فردی و هم در سطح جمعیتی موثر باشند و قدرتمندترین شاهد برای این موضوع، تلاش های بلند مدت و ضد-داغ ننگ بود که شامل ارتباط برقرار کردن با کسانی بود که به مدت طولانی با بیماری روانی درگیر بوده اند و تجارب زیسته ای در این حیطه داشتند.

حدود ۳ نفر از هر ۴ فرد جوانی که در فضای مجازی به دنبال کسب اطلاعات در مورد افسردگی هستند، می گویند که می خواهند روایت شخصی کسانی که در گذشته از این بیماری رنج می کشیده اند را از زبان خودشان بشوند. بسیاری از سلب ریتی ها از جمله دمی لواتو، دواین جانسون، مایکل فلیز، تاراجی پی هنسون و لیدی گاگا داستان خود را در مورد چالش هایی که سلامت روان شان را تحت تاثیر قرار داده است، با عموم به اشتراک گذاشته اند و بدین ترتیب گفت و گو در این حیطه، بیشتر از پیش وارد رسانه جمعی و گفت و گوهای روزمره شده است و جوانان در فضای مجازی به دنبال اطلاعات بیشتر در مورد سلامت روان و روایت های افراد مبتلا هستند.

پژوهشی که در سال ۲۰۲۰ بین ۱۴ تا ۲۲ ساله های آمریکایی انجام شد، حاکی از آن است که ۹۰ درصد از جوانانی که علائم افسردگی را تجربه می کنند به طور آنلاین، مشغول تحقیق و کسب اطلاعات در مورد مسائل سلامت روان هستند و بیشتر آنها به داستان هایی که افراد مبتلا در وبلاگها، پادکستها و ویدیوها به اشتراک می گذارند، دسترسی دارند. حدود ۳ نفر از هر ۴ فرد جوانی که در فضای مجازی به دنبال کسب اطلاعات در مورد افسردگی هستند، می گویند که می خواهند روایت شخصی کسانی که در گذشته از این بیماری رنج

می کشیده اند را از زبان خودشان بشوند. کمپین های بازاریابی اجتماعی نیز می توانند تاثیرگذار باشند؛ برای مثال پژوهشی که تاثیرگذاری یک کمپین بازاریابی اجتماعی ضد- داغ ننگ در کالیفرنیا می پرداخت، نشان داد که این کمپین با کمک کردن به مردم به منظور درک بهتر از نشانه های فشار روانی و بالا بردن آگاهی در مورد خدمات در دسترس، استفاده از خدمات مربوط به بهداشت روان را افزایش داده است. محققان این پژوهش، تخمین زدند که اگر همه ی بزرگسالان با یک بیماری روانی محتمل، توسط کمپین بازاریابی اجتماعی کالیفرنیا شناسایی شوند، ۴۷ درصد از آنها درمان دریافت خواهند کرد و این در حالی است که اگر همان افراد توسط این کمپین شناسایی نشوند، تنها ۳۶ درصد از آنها خدمات درمانی دریافت می کنند. اتحادیه ی ملی بیماری های روانی در آمریکا (NAMI) در مورد این که هر یک از ما چگونه می توانیم از داغ ننگ بیماری روانی بکاهیم، پیشنهادهایی ارائه داده است:

● **در مورد سلامت روان، بی پرده صحبت کنید مثل کسانی که روایت خود را در فضای مجازی به اشتراک می گذارند.**

● **خود و دیگران را آموزش دهید و با به اشتراک گذاشتن حقایق علمی و تجربیات خود، به کج فهمی ها و نظرات منفی افراد پاسخ دهید.**

● **حواستان به زبان و طرز بیان باشد به مردم گوشزد کنید که متوجه کلمات و القابی که در مورد بیماران روانی به کار می برند، باشند.**

● **برابری میان بیماری روانی و بیماری جسمی را تشویق کنید طرز رفتار مردم نسبت به کسی که دیابت یا سرطان دارد و کسی که از اختلال روانی رنج می برد را مورد مقایسه قرار دهید.**

● **همدردی کنید و نسبت به بیماران روانی از خود شفقت نشان دهید.**

● **اگر درمان روانی دریافت می کنید، در مورد آن صادق باشید تحت درمان روانی بودن را عادی سازی کنید؛ درست مانند درمان های مربوط به مشکلات جسمی و...، رسانه ها را آگاه سازید اگر رسانه ها از بیان تبعیض آمیزی که داغ ننگ افراد را تشدید می کند بهره می برند باید به آنها اطلاع داد.**

● **توانمندسازی را جایگزین شرمگین بودن و شرمگین کردن کنید "من با انتخاب یک زندگی توانمندانه، با داغ ننگ بیماری خود مبارزه می کنم. برای من، این بدین معناست که مالک زندگی و روایت خود باشم و به دیگران اجازه ندهم به من تحمیل کنند که خود را چگونه نشان دهم و نسبت به خود چه احساسی داشته باشم."**

● **ول فلچر، یکی از افرادی که در فیسبوک به پرسش "چگونه با داغ ننگ مبارزه می کنید؟" پاسخ داده است.**

با اینکه که داغ ننگ و تبعیض همچنان در محیط های کاری رایج است، کارفرمایان به طور فزاینده ای به دنبال کاهش این موارد هستند. مرکز بنیاد سلامت روان در محل کار (وابسته به APA)، هم بر اهمیت خدمات مناسب در حیطه ی سلامت روان و هم بر تلاش به منظور شکستن سکوت و صحبت در مورد بهداشت روان، تاکید می کند. به کارفرمایانی که تلاش در راستای این اهداف را بر عهده گرفته اند، موارد زیر پیشنهاد می شوند:

● **برنامه و رویکردها را با فرهنگ محیط کار و نقاط قوت فعلی آن تنظیم کنید.**

● **هر بار که تعهد شرکت را به خط مشی های کلی آن در حیطه سلامت، جذب و حفظ مستعدترین افراد، ارزش قائل شدن برای کارکنان و... ذکر می کنید، تعهد خود را به مدیریت یک محیط کار سالم (از نظر اخلاقی) نیز یادآور شوید.**

● **به رهبران شرکت آموزش دهید که فشار عاطفی و هیجانی کارکنان را تشخیص داده، ارجاعات لازم را انجام دهند و نسبت به مسائل مربوط به عملکرد رفتاری کارکنان، بی درنگ و ساختار یافته پاسخگو باشند.**

● **نیاز کارکنان جدید به تطابق با محیط کار را درک کنید و به مدیران آموزش دهید که به طور مناسب، به این افراد عکس العمل نشان دهند.**



دیلماج





جایی برای مجردها نیست!

سینگلیسم؛ پدیده‌ای عذاب‌آور اما کمتر شناخته‌شده



این متن ترجمه‌ای است از مقاله‌ی

DePaulo BM, Morris WL. The Unrecognized Stereotyping and Discrimination Against Singles. Current Directions in Psychological Science. 2006;15(5):251-254.

رضا حکیم‌آذر

دانشجوی روان‌شناسی دانشگاه اصفهان
rezahakimazarpsy@gmail.com



سال‌هاست که در حال مطالعه چیزی بوده‌ایم که آن را «سینگلیسم» می‌نامیم، انگ زدن به بزرگسالانی که مجرد هستند. ما در کلیشه‌های منفی و تبعیض‌هایی که مجردها با آن مواجه هستند، شواهدی از سینگلیسم یافته‌ایم. اگرچه سینگلیسم شکلی غیرخشونت‌آمیز و ملایم‌تر از تعصب است که غالباً توسط سایر گروه‌های مورد داغ ننگ قرار گرفته شده، مانند آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار و... با آن مواجه می‌شوند، اما تأثیر سینگلیسم بسیار گسترده است. برخلاف ایسم‌های آشناتر مانند نژادپرستی، جنسیت گرایی و...، تک‌گرایی را به رسمیت نمی‌شناسند و وقتی به آن اشاره می‌شود، اغلب آن را مشروع تلقی می‌کنند.

«مجرد» کیست؟

ما می‌توانیم مجردها را به عنوان مجرد قانونی یا مجرد اجتماعی تعریف کنیم، اگرچه این دو اغلب با هم همپوشانی دارند. طبق آمار اداره سرشماری ایالات متحده، بیش از ۴۰ درصد از بزرگسالان به طور قانونی مجرد هستند، از

I. Singlism



جمله افرادی که مطلقه یا بیوه هستند و کسانی که همیشه مجرد بوده‌اند. در تعاملات روزمره، آنچه که بیشتر اهمیت دارد این است که فرد از نظر اجتماعی مجرد است یا از نظر اجتماعی زوج.

شواهد سینگلیسم کلیشه‌های منفی افراد مجرد اجتماعی

ما، از نزدیک به ۱۰۰۰ دانشجوی کارشناسی خواستیم تا ویژگی‌هایی را که در مورد افراد متأهل یا مجرد به ذهنشان خطور می‌کرد، فهرست کنند. افراد متأهل بیشتر از مجردها بالغ، باثبات، صادق، شاد، مهربان و دوست‌داشتنی توصیف می‌شوند. مجردها اغلب نابالغ، ناامن، خودمحور، ناراضی، تنها و زشت نامیده می‌شدند (اما همچنین از جنبه مثبت، مستقل). تفاوت‌های درک شده بین افراد مجرد و متأهل اغلب بسیار زیاد بود. به عنوان مثال، افراد متأهل تقریباً ۵۰٪ از اوقات را مراقب، مهربان و بخشنده توصیف کردند، در حالی که سهم مجردها تنها ۲٪ بود.

سپس، می‌خواستیم بدانیم که آیا مجردها پس از گذراندن سنی که اکثر افراد در آن ازدواج می‌کنند، حتی منفی‌تر تلقی می‌شوند؟ گروه‌هایی از دانشجویهای کارشناسی و اعضای جامعه توصیفات افراد مجرد و متأهل را رتبه‌بندی کردند. اهداف به عنوان مردان یا زنان و ۲۵ یا ۴۰ ساله توصیف شدند. همه گروه‌ها مجردها را نسبت به افراد متأهل از نظر اجتماعی نابالغ‌تر، ناسازگارتر، و خودمحورتر و حسودتر ارزیابی کردند (همچنین مستقل‌تر و حرفه‌گراتر^۱).

همان‌طور که انتظار داشتیم، وقتی افراد متأهل ۴۰ ساله بودند، تفاوت‌ها حتی بیشتر از زمانی بود که آنها ۲۵ سال داشتند. برچه اساسی باید جوانان ۲۵ ساله را صرفاً به این دلیل که هنوز ازدواج نکرده‌اند، ناچیز شمرد؟ تا سال ۲۰۰۴، حداقل نیمی از زنان آمریکایی، و حتی بیشتر مردان، تا سن ۲۵ سالگی ازدواج نکرده بودند. شاید، فکر می‌کردیم، جوانان باید نشان دهند که حداقل به دنبال پیدا کردن زوج هستند، تا از انگ خوردن جلوگیری کنند.

در آزمایش دیگری، دانشجویان کارشناسی نمایه‌هایی را خواندند که در آن دانشجوی در حال حاضر زوج، مجرد، قبلاً زوج یا همیشه مجرد را توصیف می‌کردند. تجربه‌ی داشتن زوج اهمیت داشت. دانشجویانی که دارای تجربه روابط فعلی یا گذشته توصیف شدند، از نظر اجتماعی بالغ‌تر، سازگارتر و کمتر خودمحور نسبت به سایرین در نظر گرفته می‌شوند.

تبعیض علیه مجردها

تبعیض علیه افراد مجرد اغلب قانونی است. از سال ۲۰۰۴، ۲۳ ایالت هیچ‌گونه حمایتی در برابر تبعیض در وضعیت تأهل ارائه نکردند و سایرین فقط حمایت‌های جزئی ارائه کردند. کارفرمایان می‌توانند به طور قانونی برای همسران کارمندان متأهل یارانه بدهند، در حالی که هیچ مزیت قابل‌مقایسه‌ای برای والدین، خواهر و برادر یا دوست کارمندان مجرد خود ارائه نمی‌دهند. این به معنای پاداش نابرابر برای کاریکسان است. به طور مشابه، یک فرد متأهل که نیاز به مراقبت دارد، می‌تواند آن را از همسری دریافت کند که تحت پوشش قانون مرخصی پزشکی و خانوادگی (FMLA) قرار دارد، اما مجردانی که به مراقبت نیاز دارند، هیچ فرد پشتیبانی را که واجد شرایط دریافت مزایای FMLA باشد. مردان مجرد کمتر از همکاران مرد متأهل خود دستمزد کمتری دریافت می‌کنند، حتی اگر در سنین مشابه باشند و تجربه کاری مشابهی داشته باشند. ازدواج همچنین باعث افزایش مزایای مالیاتی و مزایای تأمین اجتماعی و تخفیف در بیمه خودرو، بسته‌های مسافرتی و عضویت در باشگاه‌ها می‌شود.

ما همچنین شواهد تجربی مبنی بر تبعیض مسکن علیه مجردها پیدا کرده‌ایم. در سه مطالعه، شرکت‌کنندگان توضیحات سه متقاضی ملک اجاره‌ای را خواندند و مستأجر مورد نظر خود را مشخص کردند. اجاره‌دهندگان بسیار بیشتر احتمال داشت که یک زوج متأهل (۶۰٪) را به یک زوج رمانتیک (۲۳٪) یا یک دو نفر که صرفاً دوست هستند (۱۷٪) ترجیح دهند. ترجیح دانشجویان کارشناسی برای زوج متأهل حتی قوی‌تر بود: ۸۰٪ زوج متأهل را انتخاب کردند، در حالی که فقط ۱۲٪ زوج رمانتیک و ۸٪ دوستان را انتخاب کردند. همچنین دانشجویان کارشناسی به طور قابل توجهی بیشتر یک زوج متأهل (۷۰٪) را به یک زن مجرد (۱۸٪) یا یک مرد مجرد (۱۲٪) ترجیح می‌دهند. ترجیحات اجاره‌دهندگان از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند، زیرا این احتمال را افزایش می‌دهد که مجردها ممکن است در هنگام تلاش برای یافتن مسکن در مضیقه باشند. تحقیقات آینده باید این را بررسی کند.

تجزیه و تحلیل بیرن و کار (۲۰۰۵) از یک نمونه ملی نشان داد که افرادی که همیشه مجرد بوده‌اند و با یک شریک عاشقانه زندگی مشترک ندارند، بیشتر از افراد متأهل گزارش می‌دهند که خدمات ضعیف‌تری را در رستوران‌ها تجربه کرده‌اند یا نگرش‌های تحقیرآمیز روزانه را تجربه می‌کنند. نویسندگان بسیاری از عوامل مانند سن، نژاد، و سلامت را کنترل کردند و به این نتیجه رسیدند که مجردها واقعاً در تجارب بین فردی

1. career-oriented

خود دست پایین را دارند. اما آیا خود مجردها فکر می‌کنند بر اساس وضعیت رابطه‌شان مورد تبعیض قرار می‌گیرند؟

سینگلیسم ناشناخته است

چیزی که به خصوص در مورد مجردی جالب است این است که اکثر مردم از اینکه به مجردها اصلاً انگ زده می‌شود بی‌اطلاع هستند. وقتی از بزرگسالان خواستیم هر گروهی را که به آنها تعلق دارند و ممکن است هدف کلیشه‌های منفی یا تبعیض باشند فهرست کنند، تنها ۴ درصد از مجردها به طور خودجوش از مجردها به عنوان چنین دسته‌ای یاد کردند. هنگامی که صریحاً از آنها پرسیده شد که آیا فکر می‌کنند مجردها ممکن است یک گروه مورد انگ هستند، تنها ۳۰٪ از افراد مجرد و ۲۳٪ از افراد زوج گفتند که آنها چنین هستند. این سطح آگاهی در مقایسه با ۹۰ درصد افراد چاق، ۸۶ درصد از آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار و پایین است.

سینگلیسم به عنوان عرف در جامعه اغلب قابل قبول تلقی می‌شود. در حالی که بسیاری از تبعیض بر اساس نژاد، جنسیت و... خشمگین هستند، افراد کمی احساس می‌کنند که وقتی یک فرد مجرد مورد هدف قرار می‌گیرد بی‌عدالتی رخ داده است.

چرا به مجردها انگ زده می‌شود؟ کلیشه‌های بی‌اساس یا تصورات دقیق؟

اگر ازدواج واقعاً افراد را متحول کند چه؟ آن هم به گونه‌ای که متأهل‌ها به طرز شگفت‌انگیزی شادتر از زمان مجردی و بسیار شادتر از همسالان همیشه مجرد خود باشند. آنگاه تصورات منفی از افراد مجرد به عنوان ناراضی بیشتر شبیه ارزیابی‌های دقیق به نظر می‌رسد تا شخصیت‌پردازی‌های ناعادلانه. گاهی اوقات گفته می‌شود که بررسی‌های فراتحلیلی از این ادعا حمایت می‌کنند که ازدواج باعث شادی بیشتر افراد می‌شود، زیرا افراد متأهل در حال حاضر نمره‌ی

بالاتری نسبت به سایر گروه‌ها در شادی دریافت می‌کنند. اما بزرگ‌ترین تفاوت‌ها بین متأهلین فعلی و کسانی است که قبلاً ازدواج کرده بودند اما در حال حاضر مطلقه یا بیوه هستند. ازدواج نمی‌تواند دلیل این تفاوت‌ها باشد، زیرا افراد متأهل، مطلقه و بیوه همه ازدواج کرده‌اند. کوچک‌ترین تفاوت بین افراد متأهل فعلی و کسانی است که همیشه مجرد بوده‌اند.

همچنین نمی‌توان گفت که ازدواج و متأهل ماندن باعث خوشحالی مردم می‌شود. بررسی‌های فراتحلیلی، مطالعاتی را به طور خلاصه بیان می‌کنند که در آن افراد مجرد، متأهل، و افراد متأهل قبلی همگی افراد متفاوتی هستند؛ بنابراین، افرادی که متأهل می‌مانند، ممکن است حتی قبل از ازدواج، شادتر از افراد دیگر بوده باشند. یک بررسی اخیر نشان می‌دهد که شادی ممکن است واقعاً در اولین زنجیره علّی باشد که منجر به سایر پیامدهای زندگی می‌شود.

هرگز نمی‌توان گزاره‌های علّی قطعی در مورد ازدواج و خوشبختی بیان کرد، زیرا نمی‌توان افراد را به طور تصادفی به ازدواج یا مجرد ماندن گمارش کرد. با این حال، تحقیقات طولی می‌تواند به یک سؤال مهم پاسخ دهد: آیا وقتی افراد ازدواج می‌کنند، شادتر از زمان مجردی خود می‌شوند؟

یک مطالعه طولی ۱۸ ساله روی هزاران بزرگسال آلمانی که توسط ریچارد لوکاس و همکارانش تجزیه و تحلیل شد، نشان می‌دهد که پاسخ بلندمدت منفی است. افرادی که ازدواج کردند و متأهل ماندند، در طول سال عروسی افزایش اندکی در شادی داشتند، اما سپس شادی آنها به سطح قبل بازگشت. افرادی که ازدواج کردند و بعداً طلاق گرفتند با نزدیک شدن به روز عروسی کمتر خوشحال می‌شدند، روندی که تا سال قبل از قطعی شدن طلاق تغییر نکرد. سپس شادی آنها افزایش یافت. با این حال، به طور متوسط، افراد مطلقه به اندازه زمانی که مجرد بودند خوشحال نبودند.

افرادی که در طول مطالعه مجرد ماندند، نسبت به افرادی



که در نهایت ازدواج کردند و متأهل ماندند، کمی شادتر بودند (۲۰۶ امتیاز در مقیاس ۱۱ درجه‌ای). با این حال، میانگین سطح شادکامی آنها همیشه کاملاً بر روی سرشاد مقیاس بود (هیچ وقت بیش از ۶۰ امتیاز کمتر از افراد متأهل). هرگز به اندازه افراد مطلقه در سال قبل از رسمی شدن طلاق آنها پایین نبود (و در اکثر سال‌های دیگر نیز کمی بالاتر از طلاق افراد مطلقه بود). همچنین، میانگین سطح شادی افراد مجرد، هرگز به اندازه افراد بیوه بلافاصله پس از بیوه شدن پایین نبود.

الگوی نتایج برای سلامتی مشابه است. افرادی که همیشه مجرد بوده‌اند معمولاً به همان اندازه سالم یا اندکی سالم‌تر از افرادی هستند که همیشه متأهل بوده‌اند. کراندال و وارنر (۲۰۰۵) استدلال می‌کنند که ارزیابی‌های منفی نشان‌دهنده تعصب هستند، صرف‌نظر از اینکه آیا دقیق هستند یا خیر. با این حال، به نظر می‌رسد که ادعاها در مورد قدرت دگرگون‌کننده ازدواج به شدت اغراق‌آمیز یا صرفاً اشتباه است. ازدواج باعث شادی دائمی یا سلامت قطعی افراد نمی‌شود.

آیا سینگلیسم از منظر تکاملی قابل توضیح است؟

روان‌شناسان تکاملی پیلزورث و هسلتون (۲۰۰۵) خاطرنشان کرده‌اند که ما به "سازگارهایی نیاز داریم که جفت‌گیری موفق را تقویت کند، مانند میل اساسی برای یافتن یک جفت و رابطه جنسی؛" بنابراین، افراد به مجرد بودن یا زوج بودن دیگران توجه می‌کنند زیرا این اطلاعات مربوط به تولیدمثل است. با این حال، توضیح این فرض فرهنگی که جفت شدن کلید شادی است، دشوارتر است. همان‌طور که پیلزورث و هسلتون اشاره می‌کنند، «دیدگاه تکاملی نشان نمی‌دهد که جفت شدن منجر به یک زندگی سالم‌تر یا رضایت‌بخش‌تر برای یک فرد خاص می‌شود ... در دنیای مدرن، زوج شدن مزیت متوسط سازگاری را برای اعضای زوج یا فرزندان آنها تضمین نمی‌کند.»

تأخیر فرهنگی در ادراکات؟

در اواسط قرن بیستم، تفاوت‌های زیادی بین افراد مجرد و متأهل وجود داشت. داشتن رابطه جنسی یا فرزند خارج از ازدواج شرم‌آور تلقی می‌شد زنان برای امنیت مالی بیشتر به ازدواج وابسته بودند. بزرگسالان در سنین پایین‌تر ازدواج می‌کردند و کمتر از الان طلاق می‌گرفتند. در مقابل، امروزه آمریکایی‌ها سال‌های بیشتری از زندگی بزرگسالی خود را مجرد می‌گذرانند تا متأهل. بسیاری از زنان به اندازه کافی درآمد دارند تا بتوانند زندگی خود و گاهی اوقات فرزندان‌شان

را نیز تأمین کنند؛ بنابراین، شاید ارزیابی‌های منفی افراد مجرد نشانه‌ای از تأخیر فرهنگی باشد: تصور افراد مجرد هنوز با جایگاه آنها در جامعه که به سرعت در حال تغییر است مطابقت نکرده است.

مجردها به عنوان تهدیدی برای باورهای فرهنگی

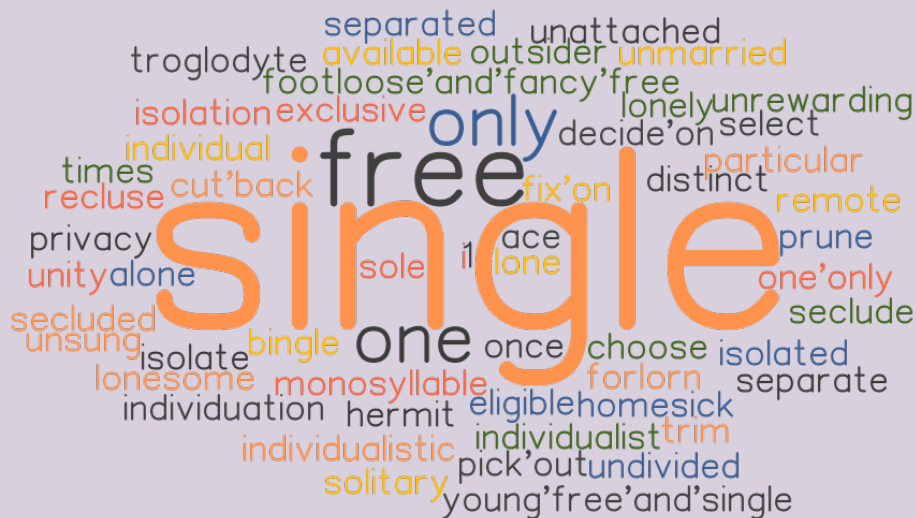
دی پائولو (۲۰۰۶)، پیشنهاد می‌کند که چیزی بیش از یک تأخیر فرهنگی در کار است. در جامعه معاصر آمریکا، تجلیل از ازدواج و زوج وجود دارد که بسیاری از افراد مجرد و متأهل آن را بدون انتقاد پذیرفته‌اند. بر اساس اسطوره‌های زناشویی، یافتن همسریک تجربه دگرگون‌کننده است: ازدواج با آن نیمه‌ی گم‌شده‌ی همه‌جانبه و مهم می‌تواند فرد را شاد و سالم و تمام نیازهای عاطفی و اجتماعی را برآورده کند. اسطوره زناشویی بسیار جذاب است و راهی به ظاهر ساده برای زندگی پربار و معنادار ارائه می‌دهد. مجردها - به ویژه آنهایی که به وضوح زندگی راضی‌کننده‌ای دارند - این سیستم اعتقادی را به چالش می‌کشند. سینگلیسم با تحقیر کسانی که زندگی‌شان این باورها را به چالش می‌کشد، به حفظ باورهای فرهنگی درباره ازدواج کمک می‌کند.

پارادوکس مجردی

مجردها هدف کلیشه‌سازی و تبعیض قرار می‌گیرند و متأهل‌ها مورد تمجید قرار می‌گیرند. با این حال، به طور متناقض، ازدواج منجر به بهبود پایدار در رفاه نمی‌شود، و افرادی که همیشه مجرد بوده‌اند، تفاوت چندانی در سلامت یا شادی با افرادی که به طور مداوم ازدواج کرده‌اند، ندارند. چطور ممکن است؟

مجردها اغلب روابط متنوع را حفظ می‌کنند، نه اینکه فقط روی یک نفر سرمایه‌گذاری کنند. حتی در سال‌های آخر زندگی، زمانی که دیگران انتظار دارند تنها و تنها باشند، اغلب از شبکه‌های روابط حمایتی لذت می‌برند. دانشمندان علوم اجتماعی که روابط بزرگسالان را مورد مطالعه قرار می‌دهند، عمدتاً بر روابط عاشقانه تمرکز کرده‌اند. شاید زمان آن رسیده است که به روابط با دوستان، خواهر و برادرها و هرکس دیگری به اندازه‌ای که مستحق آن هستند توجه شود.

افراد مجردی که منابع و فرصت‌های لازم برای انجام این کار را دارند می‌توانند علایق خود را دنبال کنند و در کاری که دوست دارند برتری پیدا کنند. آنها می‌توانند تنهایی و همچنین تعامل بین‌فردی را در بپذیرند. اگر مجردها به طور فزاینده‌ای



یا هر وسیله دیگری حاصل شود؟ آیا آنها طوری زندگی می‌کنند که به نظرشان جذاب و معنادار باشد؟ توسعه یک حوزه تحقیقاتی جدید نوید دهنده است. بسیاری از اساسی‌ترین سؤالات در مورد مجردها و مجردی‌ها هنوز مورد بررسی قرار نگرفته‌اند یا حتی بیان نشده‌اند. پاسخ‌ها احتمالاً پیامدهایی برای سیاست‌های عمومی و حتی شیوهی زندگی روزمره مردم دارند.

زندگی‌شان را کامل می‌گذرانند، به جای اینکه زمان را برای «یکی» مشخص کنند، آنگاه تناقض شروع به حل شدن می‌کند. شاید مجردها بیشتر به کلیشه‌سازی و تبعیض با انعطاف‌پذیری پاسخ می‌دهند تا قربانی شدن. تحقیقات بسیار بیشتری برای مطمئن شدن از این موضوع مورد نیاز است.

تحقیقات آینده

در کار خودمان شواهدی از تک‌گرایی در ایالات متحده و آلمان پیدا کردیم. اما همان‌طور که پیلزورث و هسلتون اشاره کرده‌اند، "در بیشتر فرهنگ‌های سراسر جهان، همسر شما بهترین دوست یا حتی شریک اجتماعی اصلی شما نیست." در آن فرهنگ‌ها مجردها چگونه تلقی می‌شوند؟ حتی در داخل ایالات متحده، چیزهای زیادی برای آموختن در مورد چگونگی شکل‌گیری تک‌گرایی توسط عواملی مانند جنسیت، قومیت، و طبقه اجتماعی باقی‌مانده است. مجموعه‌ای از گزارش‌های تحقیقاتی وضعیت تأهل را به عنوان پیش‌بینی‌کننده بهزیستی بررسی کرده‌اند. با این حال، وضعیت تأهل ممکن است یک نماینده ضعیف برای پیش‌بینی‌کننده‌های مهم‌تر باشد. آیا افراد دارای آن درجه از ارتباط اجتماعی هستند که به آن نیاز دارند و می‌خواهند، خواه از طریق زندگی مشترک، قرار گرفتن در شبکه‌ای از دوستان



تبعیض نامحسوس در محیط کار

چرخه‌ی نابودکننده



این متن ترجمه‌ی خلاصه‌ای است از مقاله‌ی
Jones, K., Arena, D., Nitttrouer, C., Alonso, N., & Lindsey, A. (2017).
Subtle Discrimination in the Workplace: A Vicious Cycle. *Industrial
and Organizational Psychology*, 10(1), 51-76. doi:10.1017/iop.2016.9

نگار ملکیان

دانشجوی روان‌شناسی دانشگاه اصفهان
Negar0malekian
@gmail.com



یک خانم باردار که متقاضی کار است متوجه می‌شود که یک مدیر استخدامی در طول مصاحبه از تماس چشمی با او اجتناب می‌کند و از خود می‌پرسد که آیا این به خاطر برآمدگی کودک در حال رشد او است؟ یکی از کارمندان دارای اضافه وزن فروشگاه، در قسمت جابه‌جایی جعبه‌ها در انبار قرار می‌گیرد و به این فکر می‌کند که آیا این به دلیل ظاهر فیزیکی او است یا خیر؟ یک کارمند جدید در یک شرکت حقوقی به مهمانی دوستانه شرکت دعوت نمی‌شود و نمی‌داند که آیا به این دلیل است که اخیراً دوجنسیتی بودن خود را برای گروهی از همکاران فاش کرده است یا به این دلیل است که هنوز آنقدر همکارانش او را نمی‌شناسند که در مهمانی‌ها دعوتش کنند. این مثال‌ها نشان می‌دهد که چگونه رفتارهای تبعیض‌آمیز می‌تواند در محیط‌های کار ظاهر شود و ابهامی را که مشخصه «تبعیض‌های نامحسوس» است، نشان می‌دهد. در هر یک از این مثال‌ها، مشخص نیست که آیا این رفتار به دلیل ویژگی متفاوت و پذیرفته نشده شخص مورد نظر است (مثلاً چاقی) یا اینکه این رفتار ناشی از دلایل دیگری نامرتب با تبعیض است (به عنوان مثال، مدیر از تماس چشمی با همه اجتناب می‌کند). از آنجایی که نمی‌توان یک علت مشخص برای رفتار تعیین کرد، این احتمال وجود دارد که اشخاص مورد نظر در هر موقعیت آن قدر به نشخوار فکری ادامه می‌دهند تا دلیل رفتاری را که دریافت کرده‌اند، تشخیص دهند.



در محل کار امروزی، «تبعیض آشکار» علیه یک فرد بر اساس انواع ویژگی‌های محافظت شده مانند نژاد، جنسیت، وضعیت ناتوانی و... غیرقانونی است. علاوه بر این، تبعیض علیه متقاضیان یا کارمندان بر اساس ویژگی‌هایی که مرتبط با شغل نیستند از نظر اجتماعی قابل پذیرش نیست، حتی آنهایی که ممکن است از نظر قانونی مورد حمایت قرار نگیرند (مانند هویت جنسی، جذابیت و...) (مورفی و دوویدیو ۲۰۱۵). در نتیجه، تعصب در محل کار اغلب به روش‌های نامحسوس مانند مواردی که قبلاً توضیح داده شد، ظاهر می‌شود. در واقع، برخی از محققان استدلال کرده‌اند که افراد متعصب برای ابراز تعصب، به «تبعیض نامحسوس» تکیه می‌کنند، به گونه‌ای که به صراحت، هنجارها و انتظارات اجتماعی را برای برابری طلبی نقض نمی‌کنند. سایر افرادی که این کار را انجام می‌دهند و خود را معتقد به عدالت می‌دانند، ممکن است به واسطه فرآیندهای ناخودآگاه، رفتار متعصبانه انجام دهند. در هر صورت، نتیجه یکسان است: فرد مورد نظر در مضیقه قرار می‌گیرد و علت این نابرابری نامشخص است. در واقع، در هریک از موارد قبلی، در مورد اینکه آیا تبعیض واقعاً رخ داده است یا خیر، تردید وجود دارد. به طور خاص، همیشه حداقل یک توضیح جایگزین برای رفتار وجود دارد. مصاحبه‌کننده ممکن است از نظر اجتماعی نامتعارف باشد. ممکن است فروشگاه، به طور قانونی نیاز به کمک بیشتری در انبار داشته باشد، و همکاران کارمند دوجنسیتی ممکن است فراموش کرده باشند که آدرس ایمیل او را به لیست دعوت‌شدگان به مهمانی اضافه کنند.

شواهد تجربی فراوانی نشان می‌دهد که تبعیض نامحسوس بر کارکنان و سازمان‌ها تأثیر منفی می‌گذارد، شاید تا حدی بیشتر از تبعیض آشکار. اگرچه تحقیقات موجود در مورد این موضوع پایه محکمی را برای ایجاد درک از تبعیض نامحسوس در تنظیمات سازمانی فراهم می‌کند، این حوزه از تحقیقات هنوز در حال رشد است و بسیاری از سؤالات بی‌پاسخ مانده‌اند.

تبعیض نامحسوس چیست؟

تصور بر این است که رفتار تبعیض‌آمیز در یک طیف قرار دارد که با میزان آشکار بودن آن رابطه دارد؛ با تبعیض نامحسوس در یک طرف و تبعیض آشکار در طرف دیگر. تبعیض نامحسوس این‌گونه تعریف می‌شود: «رفتار منفی یا دوسوگرایانه نسبت به اقلیت‌های اجتماعی که لزوماً آگاهانه نیست و همچنین قصد مبهمی را نشان می‌دهد» (جونز، پدی، و همکاران، مرجع جونز، پدی، جیلرین)، پادشاه و خاکستری ۲۰۱۶، ص ۱۵۹). در انتهای دیگر پیوستار، تبعیض آشکار است و می‌تواند به عنوان «شکل آشکارا اعمال شده از رفتار ناعادلانه با نتایج ساختاری قابل مشاهده» تعریف شود.

با مقایسه این مفهوم سازی با تبعیض رسمی و بین فردی،

می‌توان استدلال کرد که طیف دومی نیز وجود دارد که تبعیض در امتداد آن متفاوت است: «رسمیت»: رسمی بودن تبعیض، بعد مهم دیگری است که باید در نظر گرفت، با تبعیض رسمی در یک سر طیف و تبعیض بین فردی در سوی دیگر. تبعیض بین فردی می‌تواند خود را به طرق مختلف نشان دهد، از جمله بی‌احترامی، آزار و اذیت کلامی و غیرکلامی و بی‌ادبی یا خصومت عمومی نسبت به اقلیت‌ها، اما نه محدود به آن. نکته مهمی که وجود دارد این است که این رفتارها می‌تواند هم در محل کار و هم در موقعیت‌های اجتماعی به طور کلی رخ دهد. در مقابل، تبعیض رسمی مربوط به شغل است و بنابراین اغلب دارای قوانین، مقررات و گاهی اوقات حتی سیاست‌های سازمانی است که:

۱) از وقوع آن در وهله اول جلوگیری می‌کند.

۲) اگر موقعی رخ داد، پاسخ به آن را آسان کند.

یکی از نمونه‌های تبعیض رسمی، تصمیم به عدم استخدام و یا ارتقای یک کارمند، به دلیل ویژگی متفاوتی است که تصمیم‌گیرندگان دارند.



به همین ترتیب، اگرچه اغلب تصور می‌شود که تبعیض نامحسوس، بین فردی است، اما ما استدلال می‌کنیم که یک نمونه از تبعیض می‌تواند هم نامحسوس و هم رسمی باشد.

با این که تبعیض نامحسوس و بین فردی در پهنه ادبیات روان‌شناسی به صورت معادل یکدیگر بکار رفته است ولی تمایز اصلی میان این دو، آن است که تبعیض نامحسوس بازمی‌گردد به اینکه نسبت به یک خصیصه معین فرد مورد تبعیض، تا چه اندازه سوگیرانه قضاوت می‌شود. در حالی که رسمی بودن به ارتباط شغلی رفتار اشاره دارد. بنابراین، اگرچه تشخیص تبعیض می‌تواند دشوار یا آسان باشد، می‌تواند مستقیماً با شغل فرد (رسمی) یا به طور کلی‌تر به پویایی‌های اجتماعی (بین فردی) مرتبط باشد. تبعیض آشکار ممکن است آشکارا با ویژگی متفاوت فرد مرتبط باشد، اما لزوماً به همان شکلی که تبعیض رسمی این افراد را از فرصت‌های محل کار محروم می‌کند، نیست. برای مثال، یک همکار که اقلیت‌های قومی را با عبارات تحقیرآمیز بر اساس قومیت آن‌ها می‌خواند، بدون اینکه تأثیری بر شغل مورد نظر داشته باشد، به عنوان یک تظاهر آشکار از تبعیض که ماهیت بین فردی دارد و نه رسمی، به حساب می‌آید. با این حال، اگر از استدلال نژادپرستانه آشکارا برای رد افزایش دستمزد، یا تکالیف شغلی مطلوب استفاده شود، آنگاه این به عنوان یک نمونه تبعیض‌آمیز که ماهیت آشکار و رسمی دارد، در نظر گرفته می‌شود. به همین ترتیب، اگرچه اغلب تصور می‌شود که تبعیض نامحسوس، بین فردی است، اما

ما استدلال می‌کنیم که یک نمونه از تبعیض می‌تواند هم نامحسوس و هم رسمی باشد. به عنوان مثال، اگر یک مسیحی به ناحق برای شغلی نسبت به یک فرد مسلمان انتخاب شود، اما قابل تشخیص نباشد که در فرایند استخدام تعصب وجود داشته است، این به عنوان نمونه‌ای از تبعیض است که ماهیت نامحسوس و رسمی دارد.

علاوه بر تبعیض نامحسوس و رسمی، محققان ممکن است طیف‌های دیگری را نیز در نظر بگیرند. به عنوان مثال: «عمدی بودن». میزان عمدی بودن تبعیض، مؤلفه مهمی است که اغلب در تعاریف مختلف از تبعیض نامحسوس و آشکار، ذکر شده است. در واقع، تبعیض نامحسوس اغلب به عنوان منعکس‌کننده «قصد مبهم» توصیف می‌شود، در حالی که تبعیض آشکار اغلب با «قصد واضح» برای آسیب رساندن به شخص مورد نظر همراه است (جونز، پدی، و همکاران، مرجع جونز، پدی، گیلرین، کینگ و گری ۲۰۱۶). اگرچه عمدی بودن تبعیض احتمالاً اغلب با نامحسوس بودن تبعیض مرتبط است، اما می‌توان گفت که همیشه این‌طور نیست. در واقع، فکر کردن به مواردی که آشکارا تبعیض‌آمیز (نامحسوس) نیستند، اما در آن افراد قصد آسیب رساندن به هدف را دارند، نسبتاً آسان است. به عنوان مثال، مدیر یک کارمند سیاه‌پوست ممکن است عمداً ایده‌های کارمندش را در طول یک جلسه به روشی که آشکارا تبعیض‌آمیز (نامحسوس) نباشد، رد کند. علاوه بر این، تبعیض ممکن است آشکار (علنی) اما غیرعمدی باشد، همان‌طور که اغلب در شرایطی اتفاق می‌افتد که شخصی بدون فکر، چیزی توهین‌آمیز می‌گوید اما به وضوح قصد یا برنامه‌ای برای آسیب رساندن به شخص مورد نظر نداشته است. در نتیجه، این ابعاد مرتبط به هم، به عنوان یک مجموعه، ارزشمند هستند؛ زیرا آنها فضای ساختاری تبعیض را به طور کامل‌تری دربرمی‌گیرند.

احساس گناه و کاهش تبعیض:

با فرض اینکه یک فرد از تبعیض نامحسوس خود آگاه باشد، باز هم هزینه‌های عاطفی‌ای در تصمیم‌گیری در تضاد با هنجارهای اجتماعی مانند برابری طلبی، بر او وارد می‌شود. یکی از رایج‌ترین احساساتی که مرتکبان در طول فرایند تبعیض با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند، «احساس گناه» است، مکانیزمی که افراد را برمی‌انگیزد تا اعمال خود را به گونه‌ای تغییر دهند که از انحراف جلوگیری کرده و رفتار قابل قبول اجتماعی را ترویج کنند. تحقیقات نشان داده است که احساس گناه ممکن است وسیله مؤثری برای کاهش تبعیض باشد. برای نشان دادن این نکته، مونتیت و ویلز و اشبرن ناردو، مطالعه‌ای انجام دادند که در آن شرکت‌کنندگان از تبعیض‌های نامحسوس خود، آگاه شدند. جالب توجه است که اکثر شرکت‌کنندگان پس از اطلاع از تبعیض‌های نامحسوس خود، نوعی احساس گناه را تجربه کردند. نکته مهم این است که این مطالعه نشان می‌دهد که وقتی فردی متوجه این واقعیت شود که ممکن است در برابر رفتار تبعیض‌آمیز، آسیب‌پذیر باشد، احساسات خودتنظیمی مانند احساس گناه ممکن است نقش امیدوارکننده‌ای در کاهش موارد تبعیض داشته باشند.

تأثیر تبعیض نامحسوس بر تماشاگران:

علاوه بر شخص مورد تبعیض و عاملان آن، تماشاگران غیرهدف نیز می‌توانند با مشاهده تبعیض نامحسوس، تحت تأثیری منفی قرار گیرند. در واقع، تحقیقات موجود نشان می‌دهد که مشاهده تبعیض نامحسوس می‌تواند باعث افزایش عواطف منفی (آجروش، ریسین، لیم، سون، واسماعیل، مرجع آجروش، ریسین، لیم، سون و اسماعیل ۲۰۱۰)، ناراحتی عاطفی و پریشانی در بینندگان شود. همچنین نشان داده شده است که این مسئله می‌تواند باعث ایجاد احساسات منفی در مورد سازمان، به عنوان یک کل شود. علاوه بر تأثیرگذاری بر عاطفه و نگرش‌های شغلی، شواهد تجربی نشان می‌دهد که مشاهده تبعیض نامحسوس (در مقایسه با آشکار) می‌تواند منجر به کاهش عملکرد شناختی و خلاقانه در تماشاگران غیرهدف شود. بنابراین تبعیض نامحسوس نه فقط برای کسانی که عامل اصلی آن هستند، بلکه به همه افراد درگیر، آسیب می‌زند و می‌تواند به تهدیدی در سطح سازمانی تبدیل شود که با تعداد افرادی که شاهد این رفتار هستند، چند برابر می‌شود. نکته مهم این است که همه افراد در چرخه تبعیض نامحسوس نقش دارند و بنابراین مسئولیت رسیدگی و اصلاح آن در محل کار را نیز برعهده دارند.



انگیزه‌ای جدید برای رفتارهای تبعیض‌آمیز

کووید-۱۹ و تبعیض



این متن ترجمه‌ی خلاصه‌ای است از مقاله‌ی
Demirtaş-Madran, H. A. (2020). Exploring the motivation behind discrimination and stigmatization related to COVID-19: A social psychological discussion based on the main theoretical explanations. *Frontiers in Psychology*, 11, 569528.

کووید-۱۹، مهمان ناخوانده!

ویروس جدید کرونا که به عنوان کووید ۱۹ نام گذاری شده است، اولین بار در اواخر دسامبر ۲۰۱۹ در استان ووهان چین شناسایی شد و سازمان بهداشت جهانی در یازدهم مارچ ۲۰۲۰ آن را همه‌گیری اعلام کرد. این همه‌گیری بعدها منجر به قرنطینه‌های طولانی مدت زیادی شد که آثار مخرب بسیاری از خود به جا گذاشت. این آثار به نسبت ثروت و موقعیت افراد در ابعاد مختلفی بروز پیدا کرد؛ کسانی که به خانه‌های امن، آب شرب، مواد ضد عفونی کننده و شغل قابل اطمینانی دسترسی نداشتند آسیب پذیری بیشتری از نظر سلامتی و اجتماعی از خود نشان دادند. در این بین گروه‌هایی نیز مثل کادر درمان به خاطر مسئولیت‌های حرفه‌ای خود نمی‌توانستند فاصله‌گذاری‌های اجتماعی را در محل کار خود رعایت کنند و به میزان قابل توجهی در معرض تبعیض قرار گرفتند. آنها تحت شرایط بسیار دشواری برای سلامت و بهزیستی جامعه کار می‌کردند در حالی که خودشان را در معرض خطر قرار می‌دادند. با وجود اینکه این افراد با نام قهرمانان عرصه سلامت، ستوده می‌شدند اما در عین حال به خاطر قرار گرفتن در معرض بیماری و سرایت آن، دیگران به آنها برچسب می‌زدند از آنها اجتناب می‌کردند. همه‌گیری نه تنها مرگومیر قابل توجه و مشکلات جدی برای سلامت

درسا تجلی

دانشجوی روان‌شناسی دانشگاه اصفهان
dorsa.tajalli
@yahoo.com



مهتاب مداینی

دانشجوی روان‌شناسی دانشگاه اصفهان
mah1380ttab
@gmail.com



Covid-19 impacts all aspects of society

Education



1.6bn

students out
of school

Climate



-30%

investment in clean
energy transition

Poverty



+251m

people pushed into
poverty by 2030

Source: ACT-Accelerator Plan and Investment Opportunity presentation.
Data from the World Bank, market intelligence and the United Nations.
<https://www.who.int/publications/m/item/act-accelerator-plan-and-investment-opportunity-presentation>
SDG Integration: <https://sdgintegration.undp.org/accelerating-development-progressduring-covid-19>



ضرورت دارد که تحقیقات و اقدامات کاهش دهنده در زمینه ی تبعیض های مرتبط با بیماری های واگیردار ادامه پیدا کنند. برای حل هر مسئله ای، ضروری است که ابتدا علل و انگیزه های پشت آن را بفهمیم؛ بنابراین در مبارزه علیه تبعیض مرتبط با کووید ۱۹، مهم است که ابتدا فرایندهای تبعیض، مفاهیم مرتبط با این تمایلات و دلایل پشت چنین رفتارهای تبعیض آمیزی را در دوران همه گیری دریابیم.

آیا تبعیض راهی است برای بقا؟

تبیین تبعیض بر اساس دیدگاه تکاملی در دهه های اخیر آغاز شده است. با توجه به دیدگاه تکاملی، تبعیض تقریباً اجتناب ناپذیر و بنابراین تغییر آن دشوار است زیرا ریشه های آن در اخلاق قبیله ای شکارچی-گردآورنده نهفته است که به دلیل موفقیت تکاملی آن به طور جهانی ادامه یافته است. در این چارچوب، تبعیض مرتبط با بیماری، یک استراتژی تطبیقی و نتیجه فرایندهای روان شناختی عملکردی تکامل یافته است که از انتقال ژن ها به نسل های آینده پشتیبانی می کند. این فرایندهای طبیعی افراد را برمی انگیزد تا از تماس با افرادی که مشکوک به یک بیماری قابل انتقال هستند اجتناب کنند. تبعیض از تمایل فرد برای محافظت از خود و گروه خود در برابر آسیب احتمالی، به منظور افزایش تناسب تولیدمثل و بنابراین توانایی آنها برای بقا ناشی می شود. پاسخ های بیگانه هراسی با افزایش ادراک خطر در ابتلا به یک بیماری افزایش می یابد. بنابراین، با توجه به دیدگاه تکاملی، علت تبعیض علیه اعضای یک گروه خاص تنها بر اساس گروه آنها نیست. عوامل زیادی دخیل هستند

به بار آورد بلکه همچنین آثار شدید اقتصادی، تحصیلی، روان شناختی و اجتماعی و حتی بحران های بین المللی را هم به همراه داشت. بعضی افراد در ابتدا شروع کردند به نامیدن ویروس کرونا به «ویروس ووهان» یا «ویروس چینی»، این نحوه برخورد که در طول تاریخ یک روال همیشگی است، عملی است که نهایتاً منجر به تبعیض و انگ زدن به دیگری می شود. سازمان بهداشت جهانی نیز با ارائه پروتکل هایی در تلاش بود تا با این نحوه برخورد مقابله کند و همچنین تاکید می کرد که ویروس می تواند همه انسان ها را بدون توجه به موقعیت جغرافیایی شان مبتلا کند.

در ابتدای شیوع همه گیری، مشاهدات متعددی از چینی هراسی (sinophobia) به طور گسترده در سراسر دنیا گزارش شد. همچنین افزایش در، اسلام هراسی و یهودی ستیزی گزارش شد. با شیوع ویروس کرونا در ابعاد جهانی، نژاد پرستی، بیگانه هراسی و جرایم نفرت محور علیه آسیایی ها در بسیاری از کشورها گزارش شد.

این نه تنها نقض حقوق بشر است بلکه همچنین تلاش ها را برای جلوگیری از شیوع بیماری را نیز به خطر می اندازد. تعصب منفی و تبعیض علیه گروه خاصی منجر به «وهم مثبت» می شود. بدین گونه که زمانی که افراد، اعضای گروه خاصی را محروم می کنند و از آنها دوری می کنند، با بقیه اعضای گروه بدون هیچ تردیدی در ارتباط باقی می مانند. این در مقابل به شیوع سریع ویروس منجر می شود و پیامدهایی برای سلامت و زندگی انسان به همراه دارد. در موقعیت های فوق العاده ای مثل همه گیری، مبارزه با اعمال تبعیض آمیز به اندازه ی مبارزه با ویروس اهمیت پیدا می کند. بنابراین

زندگی در ۲۰۲۰ بسیار متفاوت می بود اگر شما به جای یک استاد دانشگاه یک پرستار می بودید یا به جای یک نیویورکی یک نیوزیلندی بودید یا به جای یک جوان ۲۰ ساله یک فرد ۸۰ ساله بودید.

سرخوردگی‌های اجتماعی و فردی می‌تواند عامل نگرش‌های پرخاشگرانه به گروه‌های اقلیت باشد

دهیم. ظهور همه‌گیری‌های ویروسی یک تهدید وجودی در دو سطح فردی و اجتماعی ایجاد می‌کند؛ چرا که این بیماری‌ها از یک جهت ویژگی‌هایی دارند که ذاتاً ناشناخته‌اند و از جهت دیگر به دلیل انتقال سریع و غیرقابل کنترلشان خطرناک هستند و می‌توانند تأثیری تقریباً آنی بر زندگی روزمره ایجاد کنند. برای کاهش احتمال انقراض، افراد و گروه‌های با ویژگی‌های خاص به عنوان بیمار و انتقال‌دهنده برچسب زده شده و از این رو با اعمال تبعیض مواجه می‌شوند.

در کووید-۱۹ «احترام بزرگ‌ترها واجب...» نیست!

تبعیض سنی به یکی از رایج‌ترین انواع مشاهده‌شده تبعیض در دوران شیوع کووید ۱۹ تبدیل شد. این مسئله به این خاطر بود که آسیب‌پذیری افراد مسن‌تر به اثرات ویروس بیشتر بود بنابراین محدودیت‌های سخت‌گیرانه‌تر و قرنطینه اجباری به آنها تحمیل شد. همچنین می‌توان گفت که کودکان هم تبعیض سنی را در طول دوران همه‌گیری تجربه کردند، به خصوص بعد از آنکه در طول مراحل اولیه همه‌گیری به عنوان گروه سنی غیر-در-خطر طبقه‌بندی شدند. تبعیض سنی، تعصبی است بر پایه سن و بیشتر تحقیقات جمع‌آوری‌شده درباره این موضوع بر روی تبعیض علیه بزرگسالان مسن‌تر متمرکز هستند. این تبعیض از پیری‌هراسی (geronophobia) ریشه می‌گیرد؛ یک ترس غیرمنطقی، نفرت یا خصومتی نسبت به افراد مسن. در دوره جوانی با تحقیر کردن مسن‌ترها نوعی از سپردن دفاعی تنظیم می‌شود تا فرد با ترس‌های اخلاقی خود کنار بیاورد. همان‌طور که نلسون اشاره کرده است، تبعیض سنی «تبعیض خود

که افراد را به تبعیض برمی‌انگیزد، و برخی از اقدامات در خدمت اهداف عملکردی خاصی هستند. با این حال، این بدان معنا نیست که ما باید چنین رفتارهایی را تحمل کرده و بپذیریم و همچنین نباید آنها را درست یا قابل توجیه ارزیابی کنیم. افزایش آگاهی مردم و مقابله با تبعیض می‌تواند سال‌ها طول بکشد و در برخی موارد هرگز به طور کامل رفع نمی‌شود. همان‌طور که قبلاً ذکر شد، پیش‌دوری‌ها ماهیتی بسیار پایدار دارند. این موضوع به خوبی جا افتاده است که تشخیص و انجام اقدامات احتیاطی در مراحل اولیه به منظور مدیریت موثر بیماری‌های سخت‌درمان ضروری است. همین رویکرد برای مقابله با تبعیض هم ضروری است.

ویروس کرونا در بسیاری از زمینه‌های زندگی «کلافگی» و «محرومیت» ایجاد کرد؛ چرا که سطح بالای سرایت این ویروس باعث شد محدودیت‌های شدیدی بر آزادی‌های اجتماعی مدرن تحمیل شود و به عبارتی زندگی تقریباً متوقف گردد. از منظر نظریه روانکاوی، این سرخوردگی‌های اجتماعی و فردی می‌تواند عامل نگرش‌های پرخاشگرانه به گروه‌های اقلیت باشد. فرضیه ناکامی-پرخاشگری کلاسیک نقطه شروع بسیاری از رویکردهای جدید در مورد تبعیض است و بر این اساس، بودن از یک گروه اقلیت یا گروهی با تفاوت‌های مشهود مانند رنگ پوست به عنوان آسیب‌پذیری در نظر گرفته شده است. همان‌طور که مطالعات متعدد نشان داده است؛ با تجربه کردن سطوح بالایی از محرومیت اقتصادی و اجتماعی در طول همه‌گیری، کرونا مثل شکلی از ناکامی عمل کرده است.

ما می‌توانیم تبعیض مربوط به بیماری‌های واگیردار را با غرایز بقای انسان و انگیزه حفظ سلامت شخصی و عمومی توضیح



ما علیه خود آینده‌مان است که از آن هراس داریم» است. تبعیض‌های مرتبط با بیماری‌های واگیردار می‌تواند منجر به نادیده گرفتن گروه در معرض خطر مشخصی بشود که کنار آمدن با ترس آنها را تهدید می‌کنند. مردمی که با یک «وهم مثبت» زندگی می‌کنند، شروع به ارزیابی خودشان با گروه‌های مشخص دیگری می‌کنند که بیشتر از آنها در معرض خطر هستند. این وهم باعث می‌شود احساس کنند که می‌توانند از ترس خودشان فرار کنند اما چنانچه به سبب این تصور غلط خطر ابتلا به بیماری را دست کم گیرند، با رفتارهای پیشگیرانه‌ی بهداشتی و احتیاط‌ها مخالفت می‌کنند و در نتیجه خودشان و دیگران را در معرض خطر بزرگتری قرار می‌دهند.

چرا در دوران همه‌گیری تبعیض آمیز رفتار می‌کنیم؟

در مدت همه‌گیری کووید ۱۹، تفاوت‌های فردی در مورد تمایلات تبعیض آمیز در ارتباط با تیپ‌های شخصیتی مشخصی مثل شخصیت اقتدارطلب (authoritarian) مشاهده شد. خطراتی مثل همه‌گیری‌ها که در ارتباط با اجتماع هستند، منجر به قوی‌تر شدن باورهای افراد اقتدارطلب می‌شود. در زمانی که بحران‌های جهانی مثل همه‌گیری‌ها اهمیت پیدا می‌کنند، هویت ملی بیش از پیش برجسته می‌شود و از این رو هویت ملی قوی‌ترین عامل تعیین‌کننده در مورد بیگانه‌هراسی (xenophobia) می‌شود. همان‌طور که پیش از این اشاره شد، اقتدارطلب بودن و حمایت کردن از سلسله‌مراتب اجتماعی یکی از اصلی‌ترین پیش‌بینی‌کننده‌های تمایلات متعصبانه و تبعیض آمیز است. جهت‌گیری سلطه اجتماعی (SDO) و اقتدارگرایی جناح راست (RWA) هر دو به عنوان پیش‌بینی‌کننده‌های تعصب و نابردباری بنیان نهاده شده‌اند. اخیراً، محققان دریافته‌اند که خطر حیاتی همه‌گیری کووید ۱۹، به ارتباط بین اقتدارگرایی جناح راست و ملی‌گرایی و رفتارهای ضد مهاجرتی منجر می‌شود. در یک جمع‌بندی می‌توان گفت، همه‌گیری کووید ۱۹ اقتدارطلبی را در جامعه فعال کرد و مثل جرعه آغازی برای تبعیض شد.

به گفته مولدون (۲۰۲۰) در طول دوره همه‌گیری، فاصله‌گذاری فیزیکی، انزواطلبی‌های فردی، دسترسی غذایی و شرایط بهداشتی زندگی بیش از قبل سخت شد یا برای بسیاری به عنوان تجمّل در نظر گرفته می‌شد که بعدها نابرابری و آسیب‌پذیری آنها را تشدید کرد. مولدون این موضوع را این‌گونه جمع‌بندی می‌کند «زندگی در ۲۰۲۰ بسیار متفاوت می‌بود اگر شما به جای یک استاد دانشگاه یک پرستار می‌بودید یا به جای یک نیویورکی یک نیویورلندی بودید یا به جای یک جوان ۲۰ ساله یک فرد ۸۰ ساله بودید.» رویکرد هویت اجتماعی در فهم این نیروی محرکه اعضای گروه کاربرد دارد، فهم عامل حیاتی که تجربه همه‌گیری کووید ۱۹ هر فرد را هم به صورت روان‌شناختی و هم ساختارمند پیش‌بینی می‌کند.

مردم برای تعیین پاسخ گروه خود به همه‌گیری کووید-۱۹، به طور منظم بر اساس کانال‌های رسانه‌ای مختلف بر تعداد مبتلایان و جان‌باختگان نظارت می‌کنند و بعد مقایسه اجتماعی انجام می‌دهند. بنابراین، آنها موقعیت خود را با توجه به کشور، شهر یا منطقه خود ارزیابی می‌کنند و سپس پایبندی خود را به قوانین یا دستورالعمل‌های تعیین‌شده کاهش یا افزایش می‌دهند. پس از این مقایسه، امکان اعمال تسکینی موقت با استفاده از مقایسه نزولی (انتخاب گروه‌هایی با شرایط بدتر برای مقایسه کردن با کشور خود) وجود دارد. به عبارت دیگر، همان‌طور که قبلاً ذکر شد، این مقایسه اجتماعی شامل طرف‌داری درون گروهی است. طرف‌داری درون گروهی و اثر تأکیدی می‌تواند به طور قابل توجهی باعث ایجاد تبعیض شود. در طول همه‌گیری کووید-۱۹، می‌توان گفت که مانند نمونه‌های قبلی بیماری‌های واگیردار گسترده، این سوگیری‌ها باعث می‌شود افراد گروه خود را برتر ببینند، در حالی که سایر گروه‌ها را کمتر از گروه خود شایسته می‌دانند. به این ترتیب، افرادی که علیه گروه‌های خاصی تبعیض قائل می‌شوند، هدفشان تقویت هویت اجتماعی و عزت نفس است که می‌توان گفت وسیله‌ای برای مقابله با اضطراب ناشی از ابتلا یا قرار گرفتن بالقوه در معرض این بیماری است.

چه باید کرد؟

نیاز است که مداخله‌های مبتکرانه جدیدی طراحی شوند تا نه تنها هم در زمان حال و هم در آینده از عهده همه‌گیری‌های جدید بریاید، بلکه همچنین از پس تبعیض‌های مرتبط با بیماری‌های واگیردار بریاید. حذف تبعیض در اندازه جهانی به وسیله سازگار شدن پیشنهادها و تحقیقات با تجربه همه‌گیری‌های گذشته و همچنین همه‌گیری کووید ۱۹، حیاتی است. مدیریت بحران‌ها و پیشگیری از ترس، اضطراب و احساس درماندگی و حفظ آنها در حدود مناسب به کاهش تعصب و تبعیض هم در طول همه‌گیری و هم پس از آن کمک می‌کند.

کلام آخر آنکه، آگاه بودن از تمایلاتمان شروع خوبی برای هر کارزار است. فهم تعصب (ریشه بنیادین تبعیض) و تبعیض و فهم اینکه چگونه همه فرایندهای مربوط در شرایط پرخطری مثل همه‌گیری کار می‌کنند و همچنین برای پیشرفت و اجرای اقدامات مناسب، به روز و آینده‌نگرانه ضروری است. به عنوان یک انسان ما همه با هم در این شرایط قرار گرفته‌ایم و با متحد شدن با هم با به دست آوردن یک «درمان اشتراکی» ما می‌توانیم به جامعه و گونه بشر برای چیره شدن بر این آسیب کمک کنیم.



روان‌شناسی اجتماعی- بوم شناختی نژادپرستی

قابل‌مشاهده‌تر ساختن تاریخ و ساختارها



این متن ترجمه‌ای است از مقاله‌ی
Trawalter, S., Bart-Plange, D. J., & Hoffman, K. M. (2020). A socio-ecological psychology of racism: Making structures and history more visible. *Current opinion in psychology*, 32, 47-51.

روان‌شناسی‌سازی نژادپرستی

نژاد یک مقوله بیولوژیکی معنادار نیست، یک سازه اجتماعی است. استفاده از نژاد برای طبقه‌بندی مردم در پایان قرن هفدهم پدیدار شد و به عنوان برده‌داری که از یک حالت گذرا به حالت دائمی و موروثی تبدیل شده بود، رسمیت یافت. در اوایل تا اواسط قرن نوزدهم، محققان از نظریه‌های نوپای تکامل استفاده کردند تا ادعا کنند که سیاه‌پوستان نژادی جدا و اجدادی هستند و به میمون‌ها نزدیک‌تر بودند و انتخاب طبیعی در نهایت اروپایی‌های پیشرفته‌تر را پدید آورد. به‌طور کلی، سیاه‌پوستان به‌طور کلیشه‌ای منفی و پست‌تر تصور می‌شدند. این باورها برای مشروعیت بخشیدن به برده‌داری و بعداً ادامه تبعیض و خشونت علیه مردم تحت ستم مورد استفاده قرار گرفت.

امروزه بسیاری از مردم بر این باورند که نژاد یک امر بیولوژیکی است و این باور تا حد زیادی مستقل از تعصب فردی است. در واقع، این باور برای بسیاری معقول به نظر می‌رسد زیرا نژاد با ویژگی‌های فیزیکی متفاوت همراه است (به‌عنوان مثال، رنگ پوست). اما، این ویژگی‌های فیزیکی در یک پیوستار وجود دارند. پس نژاد مقوله‌ای علمی و قابل دفاع نیست. اما واقعی است و به دلیل نژادپرستی پیامدهای واقعی دارد.

نژادپرستی سیستمی است که در آن افراد یا مؤسسات عمدتاً ناخواسته علیه

پریناز مستوفی‌زاده

دانشجوی روان‌شناسی دانشگاه اصفهان
mostofizadehp
@gmail.com



یک گروه نژادی که به عنوان پست تر تعریف می شود، اعمال قدرت می کنند؛ بنابراین نژادپرستی ساختاری چندسطحی است، از تعصب فردی تا نژادپرستی نهادی. تعصب فردی، یا آنچه جونز آن را نژادپرستی به واسطه فرد، اینگونه تعریف می کند: «فرضیات متفاوت در مورد توانایی ها، انگیزه ها، و نیت ها دیگران بر اساس نژادشان و اعمال متفاوت نسبت به دیگران بر اساس نژادشان». در مقابل، نژادپرستی نهادینه شده زمانی است که گروه های نژادپرستانه فرصت های اجتماعی و اقتصادی متفاوتی داشته باشند و به منابعی دسترسی داشته باشند که از نظر ساختاری توسط قوانین، آداب و رسوم، نهادها و عرف یک جامعه حمایت می شوند.

تا به امروز، مطالب روان شناسی که به نژادپرستی پرداخته اند، تقریباً به طور انحصاری روی سوگیری فردی متمرکز شده اند. در واقع، اکثر کتاب های درسی روان شناسی اجتماعی، نژادپرستی را به عنوان یک مشکل در سطح فردی با تمرکز بر کلیشه سازی، تعصب و تبعیض توصیف می کنند. مطمئناً روان شناسی بینش های عمده ای را ارائه کرده است. روان شناسی روش های بسیار واقعی و اغلب مهیجی را آشکار کرده است که در آن سفیدپوستان به راحتی و به آسانی افراد رنگین پوست را دسته بندی، کلیشه سازی، غیرانسانی کرده و در حق آن ها تبعیض قائل می شوند. اما اغلب اوقات، در زمینه سازی سوگیری های فردی در ساختارهای تاریخی و در حال حاضر حمایت شده ناکام است.

در اینجا، ما دو مورد را مورد بحث قرار می دهیم که در آن مطالعه سوگیری فردی می تواند از تمرکز بر ساختارها و تاریخ بهره مند شود. ما بر مراقبت های بهداشتی و خشونت پلیس تمرکز می کنیم زیرا آنها پیامدهای مرگ و زندگی دارند. این دو حوزه هایی هستند که در آنها سیاه پوستان به دست نهادها به روش هایی که قابل قبول و مشروع تلقی می شوند، می میرند.

مراقبت های بهداشتی

بر اساس گزارش کیفیت و نابرابری های مراقبت های بهداشتی ملی در سال ۲۰۱۶ بیماران سیاه پوست و اسپانیایی تبار در حدود ۴۰ درصد مراقبت های بهداشتی بدتری دریافت می کنند. روان شناسی به درک ما از این نابرابری ها کمک کرده است. برای مثال، این موضوع را روشن کرده است که آیا و چگونه سوگیری پزشک بر مراقبت های بهداشتی تأثیر می گذارد. نتیجه نشان داده است که سوگیری پزشک همیشه یا به طور سیستماتیک بر تصمیمات درمانی تأثیر نمی گذارد، بلکه بر لحن و شدت تعاملات پزشک و بیمار تأثیر می گذارد و اعتماد

و تبعیت بیمار را تضعیف می کند. برخی از خوانندگان ممکن است از این نتیجه گیری کنند که نژادپرستی فقط اندکی و فقط به طور غیرمستقیم (از طریق اعتماد بیمار) به نابرابری های نژادی مشارکت می کند. آنها همچنین ممکن است به این باور برسند که مداخلات باید بر روی بیماران سیاه پوست متمرکز شود و اعتماد آنها را افزایش دهد. اما چنین دیدگاهی نژادپرستی تاریخی و ساختاری را نادیده می گیرد.

اول، سابقه سوء رفتار علمی و تأثیر آن بر اعتماد و سلامت بیمار را نادیده می گیرد. به عنوان مثال، «مطالعه تاسکگی سفلیس ۱» - مطالعه ای است که در آن مردان سیاه پوست به طور ناگهانه به سفلیس مبتلا شده بودند - تأثیرات سلامتی قابل اندازه گیری در میان جامعه گسترده تر سیاه پوست داشت. تحقیقات نشان داده است که افشای این مطالعه در سال ۱۹۷۲ احتمالاً به دلیل کاهش اعتماد در جامعه پزشکی، و افزایش متناسب مرگ و میر در میان مردان سیاه پوست، با کاهش استفاده از مراقبت های بهداشتی مرتبط است. به طور قابل توجهی، این رابطه بین افشای مطالعه و مرگ و میر برای مردان سیاه پوستی که در نزدیک ترین محل مطالعه زندگی می کردند، بدون توجه به اینکه آیا آنها بخشی از مطالعه بودند، آشکارتر بود؛ بنابراین، برای بیماران سیاه پوست، تعصب پزشک شاهد دیگری است که نشان می دهد بی اعتمادی آنها نادرست نیست. بی اعتمادی آنها مشروع است و در سابقه سوء استفاده ها ریشه دارد

دوم، گزارشی در سطح فردی از نابرابری ها، پایبندی مداوم به ایدئولوژی نژادپرستانه در جامعه پزشکی را نادیده می گیرد. در واقع، باورهای بیولوژیکی در مورد نژاد همچنان به آفت مراقبت های بهداشتی و پزشکی ادامه می دهد. داروی مخصوص نژاد بیدیل یک نمونه بارز است. بیدیل دارویی بود که در کارآزمایی نارسایی قلبی آفریقایی آمریکایی آزمایش شد و مشخص شد که نارسایی قلبی را به میزان قابل توجهی کاهش می دهد. از آنجایی که بر روی آمریکایی های آفریقایی تبار آزمایش شده بود، پس از آن فقط برای آمریکایی های آفریقایی تبار به ثبت رسید و به بازار عرضه شد. (قابل ذکر است، داروهایی که روی آمریکایی های سفیدپوست آزمایش می شوند به طور معمول ثبت اختراع هستند و برای همه افراد، صرف نظر از نژاد، به بازار عرضه می شوند). بحث این بود که نژاد باید یک نماینده ای از زیست شناسی باشد. اما، نژاد بیولوژیکی نیست. تقویت نژاد به عنوان زیست شناسی از نظر علمی و سیاسی خطرناک بوده است. از نظر علمی، علم را به سمتی اشتباه سوق داده است و در پزشکی اجازه می دهد تا نژاد را



»

بیماران سیاه‌پوست و اسپانیایی تبار در حدود ۴۰ درصد مراقبت‌های بهداشتی با کیفیت پایین‌تری دریافت می‌کنند.

نژادپرستی ساختاری ایجاد کردند که شامل چهاربعد بود که همگی نشان‌دهنده نژادپرستی نهادی عمیقاً ریشه‌دار هستند:

- مشارکت سیاسی.
- اشتغال و وضعیت شغلی؛
- پیشرفت تحصیلی؛
- برخورد قضایی.

آنها دریافتند که سطوح بالاتر نژادپرستی ساختاری با احتمال بیشتر انفارکتوس میوکارد در میان ساکنان سیاه‌پوست و نه سفیدپوست مرتبط است. به طور گسترده‌تر، تحقیقات نشان داده است که اساسی‌ترین شکل جداسازی نژادپرستی ساختاری بر سلامتی تأثیر می‌گذارد. فرصت‌های اقتصادی و اشتغال را محدود می‌کند که به طور غیرمستقیم با محدود کردن دسترسی به منابع (مانند غذا، دارو، مراقبت‌های بهداشتی) بر سلامت تأثیر می‌گذارد. همچنین با محدود کردن مستقیم دسترسی به غذا، داروخانه و خدمات سلامت جسمی و روانی بر سلامت تأثیر می‌گذارد.

در مجموع، این کار روشن می‌کند که تفاوت‌های نژادی در مراقبت‌های بهداشتی فقط نتیجه سوگیری پزشکان نیست، بلکه روایت‌های باسابقه‌ای درباره بدن سیاه‌پوستان و نژادپرستی ساختاری مداوم است؛ بنابراین، اصلاح نابرابری‌ها نه تنها مستلزم افزایش اعتماد بیماران، بلکه به چالش

به عنوان بدعتی زیست‌شناختی تلقی کند. از نظر سیاسی، سیاست‌گذاران، مدافعان و فعالان را به جای راه‌حل‌های سیاسی برای نژادپرستی، بر راه‌حل‌های بیولوژیکی برای نابرابری‌های بهداشتی متمرکز می‌کند.

علی‌رغم این سابقه، برنامه‌های درسی دانشکده پزشکی همچنان به آموزش موضوعی با عنوان «نژاد بیولوژیکی است»، می‌پردازند یا حداقل دلالت بر آن دارند و این ممکن است عواقب جدی داشته باشد. به عنوان مثال، دانشجویان سفیدپوست پزشکی و ساکنان که به تفاوت‌های بیولوژیکی بین سیاه‌پوستان و سفیدپوستان اعتقاد دارند (مثلاً سیاه‌پوستان انتهای عصبی حساس‌تری دارند؛ سیاه‌پوستان استخوان‌های متراکم‌تری دارند) احتمال بیشتری داشت که گزارش دهند که بیماران سیاه‌پوست درد کمتری احساس می‌کنند و به داروهای مسکن کمتری نیاز دارند. به نظر نمی‌رسد این تصور که سیاه‌پوستان درد کمتری را احساس می‌کنند، به طور مداوم با سوگیری فردی مرتبط باشد. در عوض، بسیاری از باورهای بیولوژیکی اندازه‌گیری شده در مطالعه سال ۲۰۱۶ را می‌توان مستقیماً در باورهای چندصدساله که برای توجیه برده‌داری مورد استفاده قرار می‌گرفت، ردیابی کرد.

سوم، گزارشی در سطح فردی از نابرابری‌ها، سایر موانع ساختاری را نادیده می‌گیرد. در یک مطالعه گویا، محققان شاخصی از

کشیدن روایت‌های طولانی‌مدت و خنثی‌کردن نژادپرستی ساختاری است. علاوه بر این، افزایش اعتماد بیمار ممکن است به چیزی بیش از کاهش سوگیری پزشک نیاز داشته باشد. برای مقابله با سابقه سوءاستفاده احتمالاً به برخی از فرایندهای اصلاحی نیاز دارد.

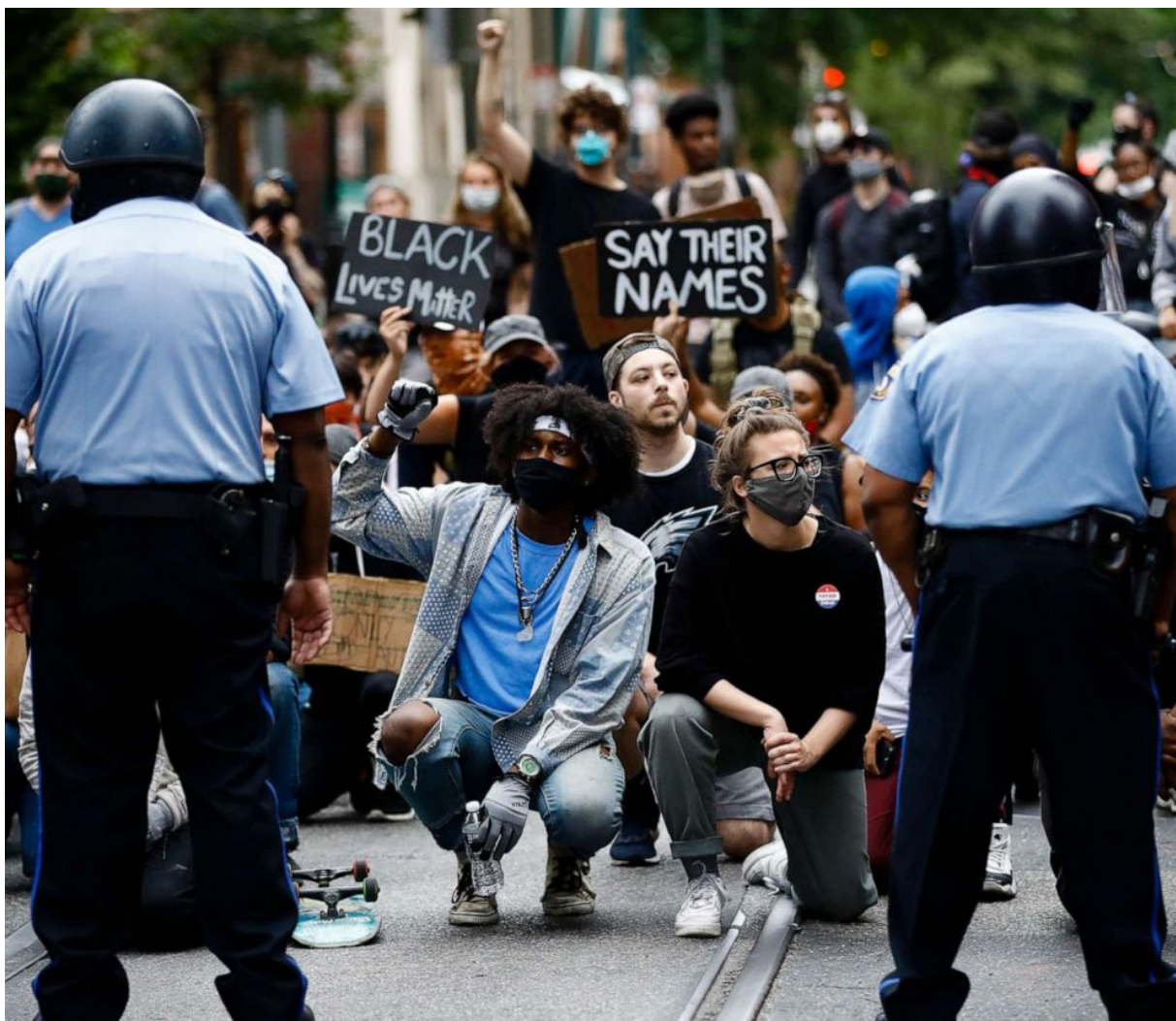
استفاده از نیروی پلیس

طبق گفته وزارت دادگستری آمریکا، افسران پلیس سه برابر بیشتر به یک فرد سیاه‌پوست (در مقابل سفیدپوست) شلیک می‌کنند. در برخی از شهرستان‌ها، افسران پلیس ۲۰ برابر بیشتر احتمال دارد به یک فرد سیاه‌پوست شلیک کنند. کار اولیه روی تهدید برون گروهی، طرف‌داری درون گروهی، و همدلی بین گروهی (فقدان آن)، پایه و اساس تفکر در مورد سوگیری فردی

”

را به عنوان یک علت ایجاد کرد. سپس، مطالعه‌ای اثرگذار نشان داد که در شبیه‌سازی موقعیت تیراندازی، افراد عادی با احتمال بیشتری به سیاه‌پوست‌ها شلیک می‌کنند. این کار شواهد اولیه‌ای را ارائه کرد که نشان می‌داد تعصب فردی آگاهانه یا غیرمسلح ممکن است در تیراندازی پلیس به مردان سیاه‌پوست غیرمسلح نقش داشته باشد. اما مطالعه‌ی بعدی نشان داد که افسران پلیس ممکن است این تعصب فردی را نشان ندهند. برخی از خوانندگان ممکن است از این نتیجه بگیرند که نژادپرستی عامل اصلی اختلاف تیراندازی پلیس نیست و ادعاهای تبعیض نژادی توسط احساسات ضدپلیسی مبتنی بر ایدئولوژی هدایت می‌شود. اما باز هم چنین دیدگاهی از نژادپرستی تاریخی و ساختاری غفلت می‌کند. اول، سابقه سوءاستفاده پلیس را نادیده می‌گیرد. نیروی پلیس

افسران پلیسی که سیاه‌پوستان را با میمون‌ها مرتبط می‌کنند، بیشتر از زور علیه نوجوانان سیاه‌پوست استفاده می‌کنند.



مدرن از اسلیو پاترولز و نایت واچیز در جنوب آمریکا و پاسبان‌ها در نیوانگلند سرچشمه می‌گیرد. این نهادها همه یک هدف مشترک داشتند: کنترل رنگین‌پوستان و حفظ نظم اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی. به عبارت دیگر، برای حفظ برتری سفیدپوستان. دوم، تداوم سوءاستفاده‌ها و پایبندی به ایدئولوژی نژادپرستانه را نادیده می‌گیرد. وزارت دادگستری آمریکا این موضوع را در گزارش سال ۲۰۱۵ خود از اداره پلیس فرگوسن بیان کرد. آنها نوشتند، اقدامات پلیس و دادگاه شهری فرگوسن هم منعکس‌کننده تعصب نژادی موجود است و هم آن را تشدید می‌کند... برخی تحقیقات و شواهد نشان می‌دهند که نیت تبعیض‌آمیز بخشی از دلیل این تبعیض‌هاست. این تحقیقات نشان داده است که افسران پلیسی که سیاه‌پوستان را با میمون‌ها مرتبط می‌کنند، بیشتر از زور علیه نوجوانان سیاه‌پوست استفاده می‌کنند. همچنین نشان داده است که افسران پلیس به احتمال زیاد به اعضای جامعه سیاه‌پوستان (در مقابل سفیدپوستان) بی‌احترامی می‌کنند و سوم، گزارشی در سطح فردی از نابرابری‌ها، سایر موانع ساختاری را نادیده می‌گیرد. در یک مطالعه مهم، محققان شاخصی از نژادپرستی ساختاری ایجاد کردند که شامل پنج بعد بود:

● تفکیک مسکونی،

● تفاوت در میزان زندانی شدن،

● نابرابری تحصیلی،

● نابرابری اقتصادی،

● نابرابری شغلی.

آنها رابطه‌ای قوی بین نژادپرستی ساختاری و تیراندازی پلیس پیدا کردند. در مجموع، این آثار روشن می‌سازند که تیراندازی‌های پلیس نتیجه سوگیری فردی نیست یا فقط نتیجه سوگیری فردی نیست، بلکه سابقه خشونت نهادینه شده و شرایط حاکم کنونی از جمله جداسازی مسکونی است. رفع این نابرابری‌ها مستلزم به چالش کشیدن نژادپرستی ساختاری است. علاوه بر این، افزایش اعتماد اعضای جامعه به پلیس ممکن است به چیزی بیش از تغییر رفتار در میان افسران نیاز داشته باشد. احتمالاً برای مقابله با سابقه سوءاستفاده به یک فرایند اصلاحی نیاز دارد.

قابل مشاهده تر کردن ساختارها و تاریخچه

تمرکز بر تعصب فردی باعث کاهش نژادپرستی در افراد می‌شود و در عین حال تعصب را به طبعی جلوه می‌دهد. تمرکز بر تاریخچه بافت اجتماعی و ساختارها ضروری است. زمینه اجتماعی همواره در روان‌شناسی و به ویژه روان‌شناسی اجتماعی نقش محوری داشته است. روان‌شناسی اجتماعی و بوم‌شناختی - علم چگونگی شکل‌گیری افراد توسط محیط‌های اجتماعی خود و به نوبه خود، چگونگی شکل‌دادن افراد توسط این محیط‌ها - چارچوبی قانع‌کننده برای گسترش مجدد تمرکز بر این موضوع را فراهم می‌کند. از منظر نظری، ما به (الف) گسترش نظریه برای در نظر گرفتن تاریخ و ساختارها دعوت می‌کنیم و سپس (ب) مکانیسم‌ها و پدیده‌های روان‌شناختی را شناسایی می‌کنیم که تاریخ و ساختارها را به نتایج مرتبط می‌نمایند و از منظر روش‌شناختی، رویکردی چندجانبه را پیشنهاد می‌کند.

برای مطالعه نژادپرستی فردی و نهادی، می‌توانیم؛

● قرار گرفتن در معرض سیستم‌ها و ساختارها را اندازه‌گیری کنیم و ارتباط‌ها را با مکانیسم‌ها و پیامدهای روان‌شناختی آزمایش کنیم.

● برجستگی آسیب‌ها یا سیستم‌های تاریخی را دست‌کاری کنیم

● از آزمایش‌های طبیعی استفاده کنیم. روان‌شناسان به طور منحصربه‌فردی آماده هستند تا این کار را با همکاری مورخان، محققان حقوقی، محققان مطالعات آفریقایی آمریکایی، جامعه‌شناسان، اقتصاددانان و دیگران انجام دهند و روشن کنند که چگونه سوگیری فردی در زمینه تاریخ و ساختارها به نابرابری‌ها کمک می‌کند.

روان‌شناسان سپس در موقعیتی خواهند بود که در گفتگوها در مورد آموزش سوگیری ضمنی، آموزش شایستگی فرهنگی، و مداخلات بین‌گروهی، و همچنین اصلاحات پلیس، اصلاحات مراقبت‌های بهداشتی، و تلاش‌های رفع تبعیض مشارکت کنند. سپس آنها بر سر میز سیاست خواهند نشست.

کیوسک





تبعیض روی پرده‌ی نقره‌ای

معرفی فیلم



Loving

فیلم سینمایی Loving نمایشی قدرتمند و داستانی واقعی از تبعیض‌های نژادی است که به زندگی واقعی زوجی در ایالت ویرجینیا می‌پردازد. ایالتی که تا پیش از سال ۱۹۶۷ ازدواج‌های بین نژادی را ممنوع می‌دانست اما این ممنوعیت قانونی، هیچ‌گاه نتوانست مردم را از عاشق شدن بازدارد که عشق چیزی فراتر از تبعیض و رنگ‌ها و نژادهاست.

این فیلم به داستان زندگی «ریچارد لاوینگ» و «میلدرد جتر» می‌پردازد که در دهه ۵۰ میلادی به جرم ازدواج میان نژادی از ایالت ویرجینیا تبعید می‌شوند و با مشکلات زیادی دست‌وپنجه نرم می‌کنند.

فیلمی که به‌دوازده‌گونه هیاهو و شعار نژادپرستانه و فقط با نمایش واقعیت‌های زندگی در آن سال‌ها؛ به‌سادگی هرچه تمام‌تر سختی تبعیض‌های نژادی و مظلومیت زندگی خانواده لاوینگ در دست‌وپنجه نرم کردن با آن را به ما نشان می‌دهد.

درسا تجلی

دانشجوی روان‌شناسی دانشگاه اصفهان
dorsa.tajalli
@yahoo.com



فرزندان و نوه‌های ریچارد و میلدرد

Fences

اقتباسی سینمایی از نمایشنامه حصارهای آگوست ویلسون است. فیلم سینمایی حصارها به زندگی خانواده ای سیاه پوست در دهه ۱۹۵۰ می پردازد. در این فیلم، تاثیرات تبعیض نژادی بر روی ابعاد شخصیتی و روان شناختی نقش اصلی فیلم یعنی تروی مکسون به خوبی نمایش داده شده است؛ به طوری که می توان این تاثیر را در چگونگی برخورد او با اعضای خانواده و دوستانش مشاهده کرد. حصارها، تغییرات دردناکی که به موجب وجود تبعیض های سرسختانه در زندگی و آرزوهای کوچک و بزرگ سیاه پوستان ایجاد شده است را به نمایش می کشد. حصارهایی که زندگی شخصی و اجتماعی سیاه پوستان را با محدودیت های زیادی همراه کرده است.





یکی از ابعاد مهم تبعیض که می‌تواند روند رشد افراد در یک جامعه را تحت تأثیر قرار دهد، تبعیض در خانواده است. تبعیض در خانواده به شکل‌های مختلفی وجود دارد که از اشکال آن می‌توان به تبعیض بین فرزندان بر اساس سن یا جنسیتشان اشاره کرد. ترتیب تولد فرزندان، جنسیت آن‌ها، تفاوت‌های ظاهری و فیزیکی و همین‌طور اتفاقات و حوادث مختلف از عواملی هستند که در نحوه برخورد والدین با فرزندان تأثیر دارند. در این بخش از دریاچه سینما نگاهی به موضوع تبعیض در خانواده خواهیم داشت و به معرفی دواثر که به این مسئله اشاره کرده‌اند می‌پردازیم.

Rachel Getting Married

این فیلم داستان دختری به اسم "کیم" را روایت می‌کند که پس از سپری کردن دورانی پرتنش و حضور در کمپ بازپروری، پس از ترک اعتیاد برای حضور در جشن عروسی خواهرش به جمع خانواده بازمی‌گردد. داستان اصلی این فیلم حول محور کیم و خواهرش ریچل و برگزاری مراسم عروسی‌اش می‌چرخد که در این میان چالش‌هایی در روابط اعضای خانواده پیش می‌آید. کیم که تجارب دردناکی را پشت سر گذاشته، احساس می‌کند از خانواده طرد



علیرضا زهانی

کارشناس ارشد مشاوره خانواده دانشگاه گیلان
alirezazamanis1997@gmail.com



شده است. تصور او این است که خواهرش فرزند محبوب خانواده بوده و در مقابل خودش را فردی مزاحم و بی ارزش می‌پندارد. در طرف دیگر، ریچل که به دلیل برگزاری جشن عروسی‌اش فشار زیادی را احساس می‌کند معتقد است خانواده‌اش در برخورد با او خواهرش بیش از حد به کیم فرصت داده‌اند و با اغماض نسبت به او برخورد می‌کنند در صورتی که چنین رویکردی در مورد او رخ نداده است. در ادامه داستان نیز با حوادثی که رخ می‌دهد ابعاد جدیدی از ارتباط والدین با دو دخترشان نمایان می‌شود.

Brothers

تامی و سم فرزندان هنک هستند که عضو ارتش بوده و بر اثر جنگ با آسیب روانی مواجه شده است. سم که فرزند بزرگ‌تر است راه پدرش را ادامه داده و عضو نیروهای نظامی شده است اما تامی که وضعیت تحصیلی و شغلی قابل توجهی نداشته، به جرم سرقت دستگیر می‌شود. داستان این فیلم حول محور خروج سم از کشور برای انجام مأموریت و چالش‌هایی که برای او خانواده‌اش رخ می‌دهد می‌چرخد. مسئله تبعیض در خانواده بین شخصیت‌های مختلف این فیلم در دو سطح قابل بررسی است. اولین سطح مربوط به هنک و دوپسرش است که حالا

در میان سالی‌شان هریک با مشکلات متفاوتی روبرو شده‌اند و سطح دیگر مربوط به ایزابل و مگی، فرزندان سم است که دوران کودکی خود را سپری می‌کنند. هنک پدری سخت‌گیر و کمال‌گراست که فشار زیادی روی فرزندان خود ایجاد می‌کند. در نتیجه این نوع فرزندپروری مستبدانه، سم تحت فشار این خواسته‌ها آن گونه که پدرش می‌خواست رفتار کرد و در مسیری ایدئال از نظر او حرکت کرد اما تامی که از پیگیری این خواسته‌ها سر باز زد، به تدریج مورد شماتت قرار گرفت و از سمت پدرش طرد شد. هر دو فرزند این خانواده در نتیجه شرایط مذکور با مشکلات و خلأهایی در زندگی شخصی‌شان مواجه شدند. در نسل بعدی این خانواده ایزابل خواهر بزرگ‌تر احساس می‌کند که همه خواهر کوچک‌ترش مگی را دوست دارند و بین آن‌ها فرق می‌گذارند. ایزابل که وضعیت خود در خانواده را متفاوت نسبت به گذشته ارزیابی می‌کند از متمرکز شدن توجهات به مگی احساس خطر می‌کند و با کاهش اعتماد به نفس مواجه شده است. شخصیت‌پردازی و داستان این فیلم در کنار اشاره به تبعات جنگ و خرابی‌های باقی‌مانده از آن به خوبی آسیب‌های ناشی از سبک فرزندپروری مستبدانه و تحت فشار گذاشتن فرزندان را به نمایش می‌گذارد.





توسعه نامتوازن و توزیع ناعادلانه قدرت و ثروت حاصلش می‌شود اختلاف طبقاتی؛ اختلاف طبقاتی هم در همه جای دنیا یک نوع میوه می‌دهد که اسمش فقر است و باب میل هیچ‌کس نیست. حال اگر به این فقر، «تبعیض» و «محرومیت» نیز افزوده شود، معجونی به دست می‌آید که به مذاق دولتمردان هیچ خوش نمی‌آید. معجونی که در سرتاسر دنیا فراوان است و بسیاری از مردم روزگار ما چه دلشان بخواهد چه دلشان نخواهد، هر روز آن را سر می‌کشند و تلخی‌اش را با تمام وجود حس می‌کنند. معجونی که در جای جای ایران خودمان یافتنی است و به خیلی‌ها نشانده شده. نخستین ساخته سینمایی مستندساز فرانسوی «آلج لی» درباره این معجون و دستور تهیه‌اش است. معجونی مخوف که شاید ما را نکشد اما مسلماً جان به لیمان می‌کند. در بحبوحه‌ی قهرمانی فرانسه در جام جهانی ۲۰۱۸، در حالی که کشور غرق شادی است و همه اعم از پیرو جوان، فقیر و غنی به جشن و پایکوبی سرگرم‌اند، استفان (دیمین بونارد) به پاریس منتقل می‌شود تا بتواند راحت‌تر پسرش را ببیند (استفان از همسرش جدا شده است). او به واحد ضد جرم پلیس می‌پیوندد که بیشتر فعالیتشان در نقاط حاشیه‌ای و محروم مونفرمی (شهری در حومه شرقی پاریس) متمرکز است. استفان به گوادا (جبریل زونگا) و کریس (الکسیس ماننتی) ملحق می‌شود. گروه سه نفره آنها مسئول زیر نظر گرفتن هرگونه تحرک و رفتار مشکوک زاغه‌نشینان مونفرمی است. داستان «بینوایان» با گشت‌وگذار هولناک و دلهره‌آور این سه پلیس در محله رعب‌انگیز «بوسکت» آغاز می‌شود و ما در نیم ساعت اول فیلم، عمدتاً شاهد متلک‌پرانی کریس به ساکنان محله هستیم. حتی استفان هم از متلک‌پرانی‌های کریس در امان نمی‌ماند. او که رهبر تیم است، می‌خواهد به شیوه خودش به استفان تازه‌وارد خوش آمدگویی کند. اسلحه حقیقی او زخم‌زبان‌ش است. اما با این وجود لچ‌لی بیانی‌های سینمایی خود را در این دقایق سپری شده قرائت نمی‌کند. بعد از گذشت ۳۰ دقیقه، سرانجام فرایند گره‌افکنی در داستان صورت می‌پذیرد.

هاتف حسن پور

کارشناسی عمران احرار رشت
hasanpourcinema75@gmail.com



اتفاقی که می‌توانست زودتر رخ دهد، بچه شیر از سیرک محله دزدیده می‌شود و این موضوع جرقه‌ای می‌شود تا درگیری و نزاع در منطقه به اوج خود برسد. این موتور محرک داستان لج لی است. وظیفه استغاف در نخستین روز کاری‌اش در مونفرمی، هم‌اندیشی با گودا و کریس برای حل این بحران است. آنان باید هر چه در چنته دارند وسط بگذارند تا از میزان تنش‌ها بکاهند. در این میان پرسش اساسی لج لی که پس از تماشای فیلم پرسش ما نیز خواهد شد، این است که این کاهش تنش به چه قیمتی می‌بایست صورت گیرد؟ معضل فقر و تبعیض که زاغه‌نشینان با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند به چه شکل رفع می‌شود؟ آیا با پاک کردن صورت مسئله، مسئله حل شدنی است؟

به راستی که سؤالات لج لی سؤال بسیاری از جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، سیاستمداران و اقتصاددانان است. سال‌هاست که دغدغه‌مندان این حوزه‌ها به دنبال یافتن پاسخ و چاره‌جویی برای حل این مشکلات اند. مشکلاتی که گریبان بشر امروزی را در سراسر جهان گرفته است. حاشیه‌نشینی و محرومیت که در نهایت به تبعیض می‌انجامد، چیز تازه‌ای نیست. زخم کهنه‌ای است که همچنان از آن خون می‌چکد.

بازیگران نقش‌های اصلی در بهترین حالت ممکن ظاهر شده‌اند؛ به‌ویژه تازه‌کاران. اگر چه نمی‌توان از درخشش بازیگران جوان و کم‌سن و سال گذشت، اما از کم‌عمق بودن شخصیت‌پردازی‌ها هم نمی‌توان گذشت. کاراکترهای بینوایان عمیق نیستند. شاید اگر بگوییم لج لی تلاشی در جهت نزدیک کردن بیننده به کاراکترهایش نمی‌کند درست‌تر باشد. لج لی عامدانه پلی نمی‌سازد تا ما به کاراکترهایش نرسیم. در نتیجه مجبوریم از فاصله‌ی دور نظاره‌گر آنها باشیم و این ارتباط عاطفی را سخت می‌کند. بقای «درام» به احساسات و عواطف وابسته است. وقتی که شما این راه ارتباطی را مسدود می‌کنید، هم‌زمان درام را هم می‌کشید. شخصیت‌های بینوایان جنب و جوش دارند. از قضا گرد و خاک هم بلند می‌کنند. اما از راه دور تنها گرد و غبارشان به چشمان می‌رود. پیشتر گفتیم که این اولین ساخته سینمایی والته داستانی کاگردان است. لج لی تا به حال هر چه ساخته مستند بوده. فیلم داستانی قواعد خاص خودش را دارد. مثل فیلم‌های مستند نیست که نیاز به شخصیت‌پردازی پُر و پیمان نداشته باشد. محتاج موقعیت‌های دراماتیک چالش‌برانگیز است.

نگاه مستندگونه‌ی لج لی شاید در فیلم‌نامه زیان‌بار باشد اما در کارگردانی و به‌طور مشخص در فیلم‌برداری بسیار دلنشین است. او با مهارتی وصف‌نشدنی عمق فقر، فلاکت و محرومیت در مونفرمی را به تصویر می‌کشد. جایی که خودش در آن بزرگ شده. جایی که ویکتور هوگو نیز در رمان مشهورش، بینوایان، به آن اشاره کرد. لج لی که خود از کودکی طعم تبعیض را در «بوسکت» چشیده، به کمک دوربینش ما را به لابه‌لای علف‌های هرزی می‌برد که سالیان درازی است در محله‌اش روییده. حرکت دوربین او سریع است اما حرکت زندگی بینوایان قصه‌اش کند و عذاب‌آور.

عاقبت دوربین می‌ایستد. تصویر سیاه می‌شود و در قاب سیاه لج لی، این جملات نقش می‌بندند:

«هیچ علف هرز و انسان بدی وجود ندارد؛ تنها پرورش دهندگان بد وجود دارند.» ویکتور هوگو بینوایان



ورق زدن تبعیض



معرفی کتاب



حتماً اصطلاحاتی مانند «مغز زنانه»، «مغز مردانه»، «ونوسی‌ها و مریخی‌ها» به گوشتان خورده است. شاید هم مقالاتی را درباره‌ی برتری ذاتی مردان در محاسبات، مهندسی و هندسه‌ی فضایی و برتری زنان در چندوظیفگی، همدلی و پرستاری خوانده باشید.

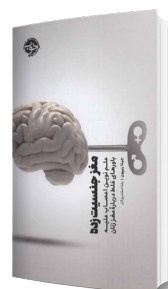
چینا ریپون در کتاب مغز جنسیت‌زده ابتدا فضای آکادمیکی را که شتاب‌دهنده‌ی این باورهاست نقد می‌کند و سپس به سراغ شواهدی از علوم اعصاب می‌رود که نشان می‌دهند سهم زیادی از باورهای مربوط به جنسیت در مقالات علمی و زندگی روزمره حاصل زیربناهایی نادرست هستند.

رزمری تانگ در کتاب خود به نام درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی، شرح نسبتاً مفصلی از پدیدآیی و سیرتاریخی نظریات فمینیستی مختلف ارائه می‌دهد. علاوه بر بسط و گسترش این نظریه‌ها، چیزی که این کتاب را خواندنی‌تر می‌کند وجود نقدهایی است که در انتهای هر نظریه به آن وارد شده است. انتشار این کتاب را نشرنی بر عهده داشته است.

کتاب زنان نامرئی نوشته‌ی کرولین کریادوپرز، روزنامه‌نگار انگلیسی، به ما نشان می‌دهد که زنان چگونه نادیده گرفته شده‌اند. از طراحی شهری و اتوبوس‌ها گرفته تا شرکت‌ها و سیستم‌های گسترده و پیچیده‌ای که کار آن‌ها خدمت به زندگی انسان است، طوری رفتار می‌کنند که گویی زنان وجود ندارند!

رضا حکیم‌آذر

دانشجوی روان‌شناسی دانشگاه اصفهان
rezahakimazarpsey@gmail.com





تیم نگارش ضمیمه: فائزه پیرمرادیان، درساتجلی، امیرحسین
حسن بیگی، مریم جاهد، آیدا کلانتری، عرفان کلباسی، نگار ملکیان.
ویراستار علمی بخش اختلال اضطراب اجتماعی: سمیرا عبدیزدان
باتشکراز: دکترمانی رفیعی، دکتر نیما اورازانی، شیدا اسماعیلی، محمد
غضنفری، سارا بهزادی و کلیه عزیزانی که ما را در این راه یاری کردند.

بعد از انتشار شماره دوم نشریه روان یار بود که فکر
اضافه کردن بخشی به آن به ذهنمان رسید. اینجا جایی است
برای بیشتر آشنا شدن با روان شناسی. در هر شماره قصد
داریم به معرفی یک اختلال روان شناختی، علائم و درمان
آن و همچنین به معرفی یک زمینه روان شناسی و تاریخچه
شکل گیری آن بپردازیم. همچنین در هر بخش مصاحبه ای با
یک فرد متخصص در آن زمینه خواهیم داشت.

مگر با روان، یار گردد خرد

مصاحبه های مربوط به بخش ضمیمه در قسمت کافه گفت و گو آمده اند.

وقتی دیگران مضطرب‌کننده می‌شوند

اختلال اضطراب اجتماعی



مایک جوان ۲۰ ساله ای است که احساس افسردگی می‌کند و در امور مربوط به مدرسه استرس زیادی دارد به طوری که احتمال اخراج شدنش را می‌دهد. او بیشتر ساعات روز را در اتاق خوابگاهش به بازی‌های ویدئویی می‌پردازد و در طی یک روز معمولی نمی‌تواند تشخیص دهد از چه چیزی می‌تواند لذت ببرد. همچنین به ندرت سر کلاس‌هایش حاضر می‌شود و از ارتباط با اساتید برای کسب نمراتش اجتناب می‌کند.

مایک همیشه فردی خجالتی بوده و از دوران ابتدایی تا دبیرستان، دوستان بسیار محدودی داشته. میزان استرس او با شروع دانشگاه به طور قابل توجهی بالا رفت. هنگام رویارویی با افراد جدید، روی نحوه ارتباطش با دیگران بسیار تمرکز می‌کند زیرا او نگران است که دیگران در مورد او چه فکری خواهند کرد و می‌ترسد که دیگران او را خنگ، خسته‌کننده یا بازنده تلقی کنند. وقتی تمرکزش را از دست می‌دهد، استفاده به موقع از کلمات را فراموش می‌کند، لکنت زبان می‌گیرد و شروع به عرق کردن می‌کند که باعث ناراحتی مضاعف او می‌شود. پس از تعاملات بین فردی، صحبت‌هایشان را بارها و بارها تکرار می‌کند و روی موارد گفته شده و بی‌اهمیت تمرکز می‌کند. مایک اغلب در معاشرت با افراد مصمم و با اقتدار، راحت نبوده و به ندرت دست خود را سر کلاس بالا می‌برد و با معلمان نیز احساس راحتی ندارد.

هنگام شروع دانشگاه، بیشتر منزوی می‌شود، دعوت هم‌اتاقی‌هایش را برای غذا خوردن یا معاشرت رد می‌کند. وقتی تلفن همراهش زنگ می‌خورد به آن بی‌توجهی می‌کند و از روی عادت در کلاس حاضر نمی‌شود.

نگرانی‌های او در مورد اینکه دیگران چگونه او را قضاوت می‌کنند، موضوعی است که او را به انجام این رفتارهای اجتنابی سوق می‌دهد ...

مشکل مایک دقیقاً چیست؟

اکثر ما دوست نداریم جلوی دیگران شرمند شویم یا دیگران ما را طرد کنند. یکی از شایع‌ترین ترس‌های اجتماعی، صحبت کردن جلوی دیگران است. تقریباً نیمی از دانشجویان خودشان را خجالتی می‌دانند و می‌گویند هنگام ملاقات با افراد جدید یا روبه‌رو شدن با موقعیت‌های اجتماعی ناآشنا، عصبی می‌شوند.

این نگرانی‌ها عادی است، اما افراد مبتلا به اختلال اضطراب اجتماعی به قدری در موقعیت‌های اجتماعی دچار اضطراب شده و از قضاوت شدن، طرد شدن و یا تحقیر شدن در برابر دیگران می‌ترسند که ممکن است زندگی آن‌ها را بر اجتناب از رویارویی‌های اجتماعی متمرکز شود.

اختلال اضطراب اجتماعی نسبتاً شایع است. تحقیقات متعددی نشان داده‌اند که زنان بیش از مردان درگیر این اختلال هستند. زنان مبتلا به این اختلال، ترس‌های اجتماعی شدیدتری نسبت به مردان دارند؛ به‌ویژه در موقعیت‌های عملکردی مانند کنفرانس دادن. اما مردان بیشتر جویای درمان هستند، شاید به این دلیل که ترس‌های آن‌ها اغلب موقعیت‌های قرار ملاقات را دربردارد (اشروهمکاران، ۲۰۱۷). اختلال اضطراب اجتماعی اغلب با اختلالات خلقی و اضطرابی دیگر روی می‌دهد. بعد از ایجاد این اختلال، اگر درمان نشده رها شود، مزمن شده و دیگر اکثر افراد در صدد درمان بر نمی‌آیند.

علائم و نشانه‌ها:

افراد مبتلا به اختلال اضطراب اجتماعی در موقعیت‌های جمعی ممکن است بلرزند و عرق کنند، احساس گیجی کنند، تپش قلب و سرانجام حمله وحشت‌زدگی کامل داشته باشند. فکر می‌کنند که دیگران حالت عصبی آن‌ها را به‌صورت آشکار می‌بینند و آن‌ها را به‌صورت گنگ، ضعیف، احمق، یا دیوانه قضاوت می‌کنند. این افراد از ترس قضاوت شدن، از صحبت کردن جلوی دیگران و داشتن گفت‌وگو با آن‌ها اجتناب می‌کنند. از ترس این که هنگام غذا خوردن، صداهایی از خود در بیاورند، غذا را بریزند یا به شیوه‌هایی دیگر خود را شرمند کنند، ممکن است از خوردن غذا و نوشیدن در انظار عمومی اجتناب بکنند. از ترس اینکه ممکن است دیگران لرزش دست آن‌ها را ببینند، ممکن است از نوشتن در انظار اجتناب کنند.

ویژگی اصلی اختلال اضطراب اجتماعی این است که موقعیت‌های ترسناک از نظر ماهیت، اجتماعی هستند. افراد مبتلا به این اختلال، برای کاهش دادن اضطرابشان به رفتارهای ایمنی می‌پردازند. برای مثال ممکن است آن‌ها از تماس چشمی یا کلاً از تعامل‌های اجتماعی پرهیز کنند؛ آنچه را که در یک تعامل خواهند گفت بیش از حد مرور کنند؛ و نتوانند خود افشاگری کنند و به این وسیله کیفیت تعامل

اجتماعی و اثری که واقعاً بر دیگران می‌گذارند را کاهش دهند.

پایانی بر این رنج

*** هشدار: هرگونه درمان، چه دارویی و چه روان‌درمانی، باید زیر نظر متخصص انجام شود و از درمان‌های خودسر پرهیز کنید.**

در مورد درمان، اغلب بیماران، بهبود چشمگیری را در علائم اضطرابشان نشان می‌دهند. درمان‌ها شامل دارویی، روانی و درمان‌های ترکیبی می‌شوند. فراتحلیل‌ها به‌طور کلی مطرح می‌کنند که درمان دارویی بالاترین اندازه اثر را از بین گزینه‌های مختلف دارد.

دارودرمانی: در میان گزینه‌های دارویی، مهارکننده‌های اختصاصی بازجذب سروتونین، داروهای خط اول برای درمان هستند. ونلافاکسین نیز برای درمان مؤثر است.

درمان‌های روانی - اجتماعی: حمایت قدرتمندی در مورد انواع درمان‌های روانی - اجتماعی شامل درمان شناختی - رفتاری، رفتاردرمانی‌ها و درمان بین‌فردی، برای اختلالات اضطرابی وجود دارد. مطالعات نشان می‌دهد که درمان شناختی - رفتاری اثر اساسی بر اختلال اضطراب اجتماعی دارد. برخی از راهنماهای درمان، درمان شناختی - رفتاری فردی را بهترین درمان در نظر می‌گیرند.

شناخت درمانی: آموزش در مورد باورهای اشتباه و خطاهای شناختی می‌تواند در درمان مؤثر باشد. این درمان روش‌های مختلف تفکر، رفتار و واکنش به موقعیت‌هایی را که به شما کمک می‌کند کمتر احساس ترس و اضطراب داشته باشید، به شما می‌آموزد. همچنین می‌تواند به شما در یادگیری و تمرین مهارت‌های اجتماعی کمک کند.

درمان‌های رفتاری: در رفتاردرمانی، فرض زیرینایی این است که تغییر می‌تواند بدون ایجاد بینش روان‌شناختی در مورد علل زمینه‌ساز رخ دهد. مثلاً کسی که ترس از سخنرانی در جمع دارد با این تکنیک باید تمرین سخنرانی در جمع انجام دهد و با تکرار و تمرین این موضوع بدون تغییر نگرش، بر اساس ترس ناشی از حضور در جمع و ترس از سخنرانی غلبه خواهد کرد.

روان‌درمانی بین‌فردی: شواهد خوبی برای روان‌درمانی بین‌فردی، مخصوصاً آموزش مهارت‌های بین‌فردی برای اختلال اضطراب اجتماعی وجود دارد. فرض بر این است که چنین بیمارانی، نقایص بین‌فردی دارند که به اضطرابشان کمک کرده و فاقد مهارت‌های تعامل با دیگران به‌طور مؤثر هستند.

روان‌درمانی حمایتی: روان‌درمانی حمایتی، استفاده از

مفاهیم روان‌پویشی و یک اتحاد درمانی را به‌منظور ترویج مقابله سازگانه، تشویق و تقویت می‌کند و دفاع‌های ناسازگانه را به‌مرور کاهش می‌دهد. درمانگر به واقعیت‌سنجی بیمار کمک می‌کند و ممکن است مشاوره رفتاری را پیشنهاد دهد.

روان‌درمانی مبتنی بر بینش: هدف در این روش درمانی، افزایش رشد بینش بیمار نسبت به تعارضات روان‌شناختی است که اگر رفع نشوند، می‌توانند به‌صورت رفتارهای علامت‌دار ظاهر شوند. بعضی از مطالعات این موضوع را مطرح کردند که روان‌درمانی روان‌پویشی می‌تواند به کاهش علائم اضطراب کمک کند و ممکن است اثری ماندگار داشته باشد.

به‌طور کلی اولین قدم برای درمان اختلال اضطراب اجتماعی این است که توسط روان‌شناس، تشخیص داده شود. در صورتی که تشخیص به‌درستی انجام شود، مراحل درمان آغاز می‌شود؛ لذا انتخاب یک روان‌شناس خوب، بسیار در روند درمان اختلال اضطراب اجتماعی تأثیرگذار خواهد بود.

چگونه به اطرافیان مبتلا به این اختلال کمک کنیم؟

اگر در اطرافمان با فردی که دارای اضطراب اجتماعی باشد چگونه برخورد کنیم، تا شرایط را به‌گونه‌ای برای فرد مهیا کنیم که شرایط را از آنچه هست برای آنان بدتر نکنیم؟ چرا که ما می‌توانیم همیشه فردی با این اختلال در اطرافمان ببینیم مثل یکی از اعضای خانواده‌مان یا یکی از دوستانمان و.... نکات و راه‌هایی که بهتر است بدانیم:

راهکارهای آرام‌سازی

این افراد بهتر است ابزارهای مختلفی را بیاموزند که هنگام احساس اضطراب از آنها استفاده کنند. تقریباً غیرممکن است که وقتی با علائم شدید جسمی اضطراب روبرو هستید، از استراتژی‌های مقابله‌ای سازگار استفاده کنید، بنابراین اولین قدم یادگیری راه‌های آرام‌کردن اضطراب است. تنفس عمیق بهترین راه برای آرام‌کردن ضربان قلب سریع است. بهتر است این افراد بیاموزید درحالی که از طریق دیافراگم تنفس عمیق انجام می‌دهند، باید یک بادکنک را در شکم خود باد کنند. پیشنهاد می‌شود آن‌ها را برای کمک به کنترل تنفس همراهی کنید (۴ ثانیه دم، ۴ ثانیه نگه‌داشتن، ۴ ثانیه بازدم).

بازآرایی شناختی

افراد مبتلا به اختلال اضطراب اجتماعی غالباً تحت تأثیر باورهای منفی قرار می‌گیرند که افکار اضطراب‌آمیز آن‌ها را تقویت می‌کند. اعتقادات آنها به دسته‌های زیر تقسیم می‌شود:

(الف) با فرض بدترین حالت

(ب) با اعتقاد به اینکه دیگران آنها را از دریچه منفی می‌بینند
(ج) واکنش بیش از حد
(د) شخصی‌سازی

بهتر است که افکار منفی را تشخیص داده و افکار مثبت را جایگزین آنها کنند. به‌طور مثال اگر کودک شما تمایل به گفتن چیزهایی دارد مانند: (معلم من فکر می‌کند من احمق هستم زیرا در خواندن بد هستم)، به او کمک کنید تا فکر منفی را تشخیص دهد، و آن را در واقعیت پایه‌گذاری کند (کار یک معلم این است که به بچه‌ها کمک کند یاد بگیرند که آنها را بر اساس آنچه قبلاً می‌دانند قضاوت نکنند)، و آن را با یک فکر مثبت جایگزین کنید (من مشکل خواندن دارم اما معلم من به من کمک می‌کند تا بهتر شوم).

مهارت‌های حل مسئله

با پرورش مهارت حل مسئله به آن‌ها کمک می‌کنید که از طریق احساس ترس و اضطراب کار کنند. به‌عنوان مثال، اگر خواهر یا برادر شما از صحبت در جمع ترس دارد، می‌تواند چندین بار تمرین کند که در خانه جلوی آینه تمرین کند، از یک نفر بخواهد از او فیلم بگیرد و دوباره آن را تماشا کند، چهره دوستانه را در اتاق پیدا کند و تماس چشمی برقرار کند و از تنفس عمیق استفاده کند. به این افراد کمک کنید عوامل محرک خود را بشناسد و استراتژی‌های احتمالی حل مسئله را برای غلبه بر این عوامل ایجاد کند.

کمک حرفه‌ای

اگر اختلال اضطراب اجتماعی بر توانایی این افراد برای حضور در مدرسه، معاشرت با همسالان در مدرسه یا خارج از مدرسه یا سایر زمینه‌های عملکرد تأثیر منفی بگذارد، پیشنهاد می‌شود که زمان آن است که از یک متخصص بهداشت روان مجوز ارزیابی بگیرید.

خبر خوب این است که اختلال اضطراب اجتماعی بسیار قابل درمان است و بچه‌ها می‌توانند یاد بگیرند که با علائم خود کنار بیایند و استراتژی‌هایی را اجرا کنند که در طیف وسیعی از تنظیمات کار می‌کنند پس چه بهتر که هرچه زودتر برای شناسایی، درمان و همراهی با این افراد اقدام کنیم.

امیدواریم این مطلب برای شما مفید و کاربردی باشد. فراموش نکنید از برجسب زدن به دیگران پرهیز کنید و به هیچ وجه سعی در تشخیص اختلال از طرف خودتان نکنید. اگر مشکوک به این اختلال هستید یا کسی را در اطرافیان خود مشکوک به این اختلال می‌دانید به جای خوددرمانی به متخصص مراجعه کنید.

اضطراب اجتماعی از لنر دوربین

سخنرانی پادشاه

فیلم King's Speech محصول سال ۲۰۱۰ کشور بریتانیا به کارگردانی تام هویرو نویسنده دیوید ساندلریک درام شخصیت محور بر پایه ضعف شخصیت اصلی است. به این صورت که شخصیت محوری در ابتدای داستان ترس، ضعف یا مشکلی شخصیتی دارد که او را آزار می دهد. اما در موقعیت داستانی با شرایطی مواجه می شود که می بایست در مقابل ضعف و ترس خود و در واقع در برابر خود قد علم کند. او وارد نبردی با خود می شود و با پیروزی اش، هم درام به پایان می رسد هم شخصیت به رشد و درکی تازه می رسد. آنچه که درام را جذاب می کند علاوه بر تلاش شخصیت برای مقابله با ترسش نوعی کندوکاو درون ذهن شخصیت است.

داستان به این صورت است که پادشاه آلبرت (با بازی کالین فرث) فرزند کوچک پادشاه بریتانیا، در سخنرانی از لکنت زبان رنج می برد و به گونه ای دارای اختلال اضطراب اجتماعی است. آنچه موقعیت داستان را جذاب می کند اختراع رادیو است. پدر آلبرت اولین پادشاه بریتانیا است که از طریق رادیو با مردمش سخن می گوید. پس پسرانش که شانس جانشینی او را دارند باید توانایی سخن گفتن رسا را آن گونه که عظمت سلطنت خدشه دار نشود داشته باشند. حال، آلبرت یا باید فرار کند یا با ترسش مقابله کند تا شانس پادشاه شدن را به دست آورد. «سخنرانی پادشاه» بر محوریت دو شخصیت اصلی، یعنی پادشاه و درمانگر او دکتر لوگ و دیدگاه ها و چالش های میان این دو روایت می شود. تدابیر و برخوردهای حساب شده و حرفه ای دکتر لوگ یکی از گیراترین و تحسین برانگیزترین بخش های فیلم است. او مردی سرد و گرم چشیده است که با ناامیدی، بدبینی و تردید، نگرانی، خودکم بینی، حقارت، چون و چرا و استیصال و درماندگی پادشاه مقابله می کند ...

درخشش ابدی یک ذهن پاک

درخشش ابدی یک ذهن پاک (Eternal Sunshine of the Spotless Mind) یا به اختصار درخشش ابدی، فیلمی آمریکایی در ژانر کمدی - درام عاشقانه علمی - تخیلی است که در سال ۲۰۰۴ منتشر شد. فیلمنامه آن را چارلی کافمن نوشته و میشل گوندی آن را کارگردانی کرده است. جیم کری و کیت وینسلت در نقش زوجی که یکدیگر را از خاطرات خود پاک کرده اند، ایفای نقش می کنند. این فیلم از عناصر درام روان شناختی، علمی - تخیلی و روایت غیرخطی برای کشف ماهیت حافظه و عشق رمانتیک استفاده می کند.

دکتر هاوارد سرپرست یک کلینیک است که کار آن پاک کردن آن دسته از خاطرات افراد است که دوست ندارند آن ها را در ذهن خود داشته باشند. کلینیکی که اغلب زوجها خصوصاً در روزهای نزدیک به ولنتاین به آن مراجعه می کنند تا خاطرات بدی را که از هم در ذهن خود دارند پاک کنند. تکنیسین های

کلینیک ابتدا مکان خاطرات موردنظر را که به صورت لکه های روشنی روی مغز نمودار می شود، شناسایی کرده و سپس به محو کردن آن لکه های نور می پردازند. ابتدا کلیمتاین و سپس جول آگاهانه تصمیم به پاک کردن خاطرات مشترکشان می گیرند، اما حتی بعد از فراموشی یکدیگر، مجدداً به سمت هم کشیده شدند.

اضطراب مستتر در سطور کتاب ها

شنل

شنل نام داستان کوتاهی است نوشته «نیکلای گوگول» نویسنده روس - اوکراینی تبار. این کتاب در سال ۱۸۴۲ منتشر شد. داستان شنل تأثیر زیادی بر ادبیات روسیه داشته است که این امر باعث گفته معروف فیودور داستایفسکی شد که گفت: «ما همه از شنل گوگول درآمده ایم.» بر پایه این داستان، نمایشنامه ها و فیلم های گوناگونی ساخته شده است. داستان «شنل» تمامی تمرکز خود را برای مقایسه تواضع و بردباری، با اخلاق خارج از نزاکت افراد بلندپایه می پردازد. شخصیت اصلی، آکاکی آکایویچ باشماچکین، یک کارمند دون پایه دولت است که داستان خرید شنل نواز سوی او و زدیده شدن آن، استخوان مایه این داستان را تشکیل می دهد.

محور داستان بر زندگی و مرگ آکاکی آکایویچ باشماچکین، یک کارمند و منشی تهی دست در سنت پترزبورگ است که فرسوده بودن شنلش مایه ریشخند کارمندان جوان است و این باعث فاصله گرفتن او از اجتماع شده است. این داستان واقع بینانه با پایانی تخیلی و ناراحت کننده پایان می پذیرد. البته، خواننده با توجه به بعضی قسمت های خنده آور کتاب، آماده قبول این صحنه است ولی شاید این پایان دلیلی هم داشته باشد و به نویسنده امکان طرح مسئله ای اخلاقی می دهد.

منابع:

هالچین. آر پی و ویتبورن. اس. کی، (۱۴۰۰). آسیب شناسی روانی DSM۵، (ترجمه یحیی سید محمدی)، تهران: انتشارات روان

بلند. آر و وردیوئن. ام. (۱۴۰۰). خلاصه روان پزشکی کاپلان و سادوک، (ترجمه سادات. س و محمدخانی. ش) تهران: انتشارات ابن سینا

صدوقی. م و تمنایی فر. م، (۱۳۸۸). روان شناسی سلامت. اصفهان: انتشارات جهاد دانشگاهی

برگرفته از MIKE (SOCIAL ANXIETY) CASE STUDY DETAILS
Mike (social anxiety) | Society of Clinical Psychology (div12.org)

حیانی. ا، (۱۴۰۰، ۱۷ خرداد). چگونه به کودکان دارای اضطراب اجتماعی کمک کنیم؟

ما درختان را ترک نکردیم، درختان ما را ترک کردند

چرا اضطراب اجتماعی به وجود آمد؟



یادداشت

محمد غضنفری، دانشجوی دکترای روان‌شناسی بالینی، انستیتور روان‌پزشکی | mohammad.psychologist20118@gmail.com

انسان) بسیار ناتوان می‌نمود. هموساپینس نه پنجه قوی داشت و نه دندان تیزی. نه سرعت فرار داشت و نه قوت قرار. علی‌رغم تحمیل هزینه‌های فراوان به انسان، این واقعه اتفاق دیگری را رقم زد. اتفاقی که ما را تبدیل به اجتماعی‌ترین موجودات این سیاره کرد. انسان‌ها نمی‌توانستند به تنهایی در برابر حجم وسیعی از خطرات جان سالم به در برند؛ بنابراین برای حفظ بقا خود شروع به ایجاد گروه‌های کوچکی کردند. حالا دیگر هیچ‌کس جلودارشان نبود. یک انسان تنها نمی‌توانست از پس یک حیوان وحشی بر بیاید اما یک گروه ده‌نفره می‌توانست. ماجرا درست از همین‌جا شروع می‌شود. درختان ما را ترک کردند و ما مثل ریشه درخت برای حفظ جانمان به قبیله و اجتماع گره خوردیم.

اجتماع‌های کوچکی که کم‌کم بزرگ و بزرگ‌تر شدند و ملت‌ها و قومیت‌ها را ایجاد کردند. ایجاد اجتماع و ملت به همین راحتی نبود، گروه‌های انسانی برای اینکه بتوانند با یکدیگر زندگی کنند نیازمند تجهیزاتی بودند که قبلاً نیاز چندانی به آن نداشتند. تجهیزاتی از جنس شناخت، نرم‌افزار و ارتباطات. اکنون هزاران سال از ترک درختان گذشته و ما در قبیله‌ها ساکن شده‌ایم. اما همنشینی این تعداد آدم در یک مکان ساده نیاز داشت تا راه‌های ارتباطی پیچیده‌ای ایجاد

اکثر اجداد ما، تا قبل از قدم گذاشتن به دشت‌های ساوانا، بر روی درخت‌ها زندگی می‌کردند. صحبت از تعداد سال‌هایی است که درک آن، برای ذهن کوچک ما به راحتی ممکن نیست. عددی که اگرچه برای ذهن ما عدد بزرگی است اما برای طبیعت یک چشم به هم زدن است. وقتی صحبت از سال‌ها پیش می‌شود به این معنی نیست که همه چیز قبلاً اتفاق افتاده و تمام شده است. ذره ذره سال‌ها پیش همچنان در انسان امروزی وجود دارد تا همچنان گذشته را به ما یادآوری کند. یکی از این یادیارهای قدرتمند پدیده‌ای است که امروزه آن را اضطراب اجتماعی می‌نامند.

برای فهم اضطراب اجتماعی، باید از ساوانا و گذشته صحبت کنیم. باید به انسان‌هایی اشاره کنیم که اکثراً بر روی درخت‌ها خانه می‌ساختند و می‌توانستند از پس خودشان و خطر شکارچیان بر بیایند. ناگهان و در طی تغییرات آب‌وهوایی و اقلیمی، درختان روبه خشکی نهادند. بشر دیگر نمی‌توانست خودش را در میان انبوه درختان پنهان کند. حتی تصور حضور یک انسان دویای ضعیف در میان دشت‌های وسیع ساوانا، سخت و دلهره‌آور است. در مقابل شکارچیان قدر قدرتی چون شیرهای وحشی، گرگ‌ها، گاو میش‌های قوی‌هیکل و هزاران موجود قدرتمند دیگر، هموساپینس (اسم علمی گونه

شود. زبان رشد پیدا کرد، قشر خاکستری مغز پیچیده تر شد و این بار موجودی را رقم زد که از اساس اجتماعی است. پیش تر از اسم گونه انسان نام بردیم. هموساپینس. هموساپینس به زبان فارسی روان یعنی انسان هوشمند. وقتی از هوشمندی انسان ها صحبت می کنیم اکثراً به آن چیزهایی که تست های هوش اندازه گیری می کنند اشاره داریم. حافظه، توجه، فهم اشکال پیچیده، حساب و کتاب و درک اجتماعی. بله تست های هوش هم متوجه شده اند که درک اجتماعی یکی از جوه هوش است. اما درک تست های هوش از هوش آن طورها که امروزه دانشمندان فکر می کنند عمیق نیست. بنا بر نظریه جهش اجتماعی هوش سرشار انسان تنها یک پدیده جانبی است. در واقع به واسطه رشد اجتماعی انسان ها بوده که چیزی به اسم هوش هم ایجاد شده. برای اینکه منظور از پدیده جانبی را بیشتر بفهمید بگذارید یک مثال ساده بزنیم. فرض کنید شما برای روشن کردن محل مطالعه تان نیاز به نور یک چراغ دارید. چراغ به شما نور می دهد و شما از نور آن بهره می برید. اما چراغ گرمایی هم ایجاد می کند که به کار شما نمی آید. به گرمای ایجاد شده در علم تکامل پدیده جانبی می گویند. حال اگر شما آدم زرنگی باشید می توانید راه هایی پیدا کنید که از گرمای آن هم بهره ببرید. نظریه جهش اجتماعی بر این باور است که هوش درست مثل گرمای چراغ است. ما انسان ها در ابتدا موجوداتی اجتماعی شدیم و گرمای حاصل از اجتماعی شدنمان باعث به وجود آمدن چیزی به اسم هوش هم شد.

بگذارید از هوش عبور کنیم و به پیدایش مقوله ای به اسم آگاهی و همچنین به تجهیزاتی ارتباطی انسان برای زندگی در اجتماعات بپردازیم. وقتی انسان ها شروع به زندگی در قبیله و اجتماع کردند با پدیده های جدیدی مواجه شدند که به اندازه خطر حیوانات درنده و وحشی اهمیت داشت. انسان ها با زندگی در اجتماع، از مزایای زیادی بهره مند شدند اما برای بهره مندی از این مزایا، باید تعهد و وفاداری خود به گروه را پرداخت می کردند، برای رشد و پیشرفت گروه تلاش کرده و با دیگران در پذیرش مسئولیت های اجتماعی سهیم می شدند. در این میان پای عده ای به میان آمد که می خواستند بدون پرداخت سهم، از مزایای گروه بهره مند شوند. گروهی که اصطلاحاً به آن ها سواری بگیر (free rider) می گویند. افرادی که به دنبال این بودند که دیگران تلاش کنند و آن ها از مزیتش برخوردار شوند.

و این طور بود که پدیده هشیاری شروع به شکل گرفتن کرد. هشیاری یا آگاهی نسبت به خود و رفتارهایی که انجام می دهیم، مهم ترین ویژگی انسان نسبت به سایر حیوانات است. تمام ویژگی های انسانی از زبان (به معنی ارتباطی خودش) گرفته تا هوش، کم و بیش در سایر حیوانات وجود دارد. اما هشیاری پدیده ای است که تنها مختص انسان است.

هشیاری شمشیر دو لبه ای است که به انسان ها کمک کرد با تبعات زندگی جمعی بهتر کنار بیایند اما در کنار خود، عارضه های جانبی خطرناکی هم به بار آورد که یکی از آن ها اضطراب اجتماعی است. خیلی از دانشمندان روان شناسی معتقدند که هشیاری در ابتدا، نه برای آگاهی ما از خودمان و رفتارهایمان بلکه برای آگاهی از رفتارهای دیگران به وجود آمده است. بعد از اینکه بشر با پدیده سواری بگیرها مواجه شد باید راهی می یافت تا جلوی آن ها را بگیرد. کم کم هشیاری شروع به شکل گیری می کند. هشیاری به بشر کمک می کرد که نسبت به رفتارها، احساسات و دلایل یک دیگری بیرون از خودش آگاهی یابد و قبل از اینکه خطری از جانب دیگری تهدیدش کند آن فرد را به عنوان خیانت کار به گروه معرفی کرده تا به حسابش رسیدگی شود و احتمالاً حدس زدنش کار راحتی است که گروه این افراد را از قبیله اخراج می کرده و با توصیفاتش که شد خیلی خوب می شود فهمید که اخراج از قبیله و گروه به معنی پایان زندگی است.

لذا آدم ها دائماً به دنبال خوش نامی و جلب نظر افراد قبیله و گروه هستند تا مبادا کسی با آن ها دشمنی و خصومتی پیدا کند. بخش بیشتری از آن چیزی که ما امروزه تحت عنوان روانمان می شناسیم مربوط به همین پدیده هشیاری است که ابتدا برای شناختن یک دیگری ایجاد شده است؛ بنابراین خیلی راحت می توان گفت که روان انسان یک روان اجتماعی است. یعنی اینکه هشیاری همان طور که می تواند علیه یک دیگری برآشوبد و او را مورد تهدید و اخراج از گروه قرار دهد می تواند راجع به خود فرد هم همین کار را بکند. وقتی که افراد در جمع قرار می گیرند همیشه این احتمال هست که نظر گروه نسبت به آن ها منفی شود؛ لذا هشیاری دائماً به آن ها تذکر می دهد که حواست به این باشد. حواست به آن باشد و از جایی به بعد آن قدر هشیاری به فرد هشدار می دهد که دیگر از آستانه تحملش هم می گذرد و درست در همین مرحله است که آنچه ما با عنوان اضطراب اجتماعی می شناسیم به وجود می آید. افرادی که دائماً نگران نظر و قضاوت دیگران هستند. نگرانی ای که ذهن هشیار آن ها برایشان ایجاد می کند. نگرانی ای که زمانی بسیار سودمند بوده و امروزه هم می تواند سودمند باشد. اما نه به شدتی که یک فرد دچار اختلال اضطراب اجتماعی تجربه اش می کند. اضطراب اجتماعی ترس و دلهره طرد شدن است. طرد شدنی که زمانی می توانسته منجر به مرگ شود. شاید بتوان گفت اضطراب اجتماعی اضطراب مرگ است.

روان‌شناسی اجتماعی

پیوند روان‌شناسی و جامعه‌شناسی



گروه‌نویسندگان

مطالعه نفوذ اجتماع بر افکار و رفتار دیگران اشاره دارد. موضوعی که در روان‌شناسی اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در نگاهی دیگر روان‌شناسی اجتماعی می‌تواند کوششی برای فهم رفتار اجتماعی انسان باشد.

روان‌شناسی اجتماعی موضوعات گسترده و جذابی را دربر می‌گیرد، در این جا سعی می‌کنیم تعدادی از موضوعات جالب توجه آن را، با نگاه به موقعیت‌هایی که در ابتدای متن از آنها یاد کردیم، شرح دهیم. اولین موقعیتی که از آن سخن گفتیم به مفهوم هم‌رنگی با جماعت اشاره دارد. یکی از پیامدهای این واقعیت که انسان حیوانی اجتماعی است این است که او همواره در بین ارزش‌های مربوط به فردیت و ارزش‌های مربوط به هم‌رنگی با جماعت در حالتی پراز تنش به سر می‌برد. هم‌رنگی تغییر در رفتار یا عقاید شخص در نتیجه اعمال فشار واقعی یا خیالی از طرف فردی دیگر یا گروهی دیگر است.

خود را در موقعیتی تصور کنید که بین جمعیتی بیست نفره در پیاده‌رو مشغول پیاده‌روی هستید که ناگاه اکثریت جمعیت شروع به دویدن می‌کنند در چنین شرایطی احتمالاً شما هم بدون اینکه دلیلی داشته باشید، صرفاً به این خاطر که بقیه چنین می‌کنند، شروع به دویدن می‌کنید. چه عاملی رفتار شما را توجیه می‌کند؟ چه چیزی شما را به هم‌رنگ شدن با بقیه واداشت؟

موقعیتی دیگر: شنیده‌های شما در مورد یک جمع ده نفره در دانشگاه این است که آنها مغرور و افاده‌ای هستند. حال وقتی شما یکی از اعضای آن جمع را می‌بینید به خاطر شنیده‌های قبلی‌تان با او سرد و سنگین برخورد می‌کنید. حال آن عضو به خاطر رفتار آن نسبت به شما گاردی می‌گیرد که شناخت قبلی شما را، مستقل از ویژگی‌های واقعی فرد مورد نظر، مورد تأیید قرار می‌دهد.

این دو موقعیت و بسیاری موقعیت‌های دیگر به اهمیت

بر اساس مشاهدات و تحقیقات می‌توان گفت هم‌رنگی پشت‌بامی است که از هر طرف آن می‌توان افتاد. نوجوان سرکشی را در نظر بگیرید که سیگار می‌کشد، شب‌ها دیر به خانه می‌آید و با دوست خاصی معاشرت می‌کند تنها به این دلیل که می‌داند او مورد تأیید نیست. چیزی که مشخص است این است که هم‌رنگی‌ستیزی در اینجا رفتاری که مورد تقبیح است. اما همواره این‌گونه نیست آلبرت اسپیر از مشاوران هیتلر در یادداشت‌های خود گروه پیرامون هیتلر را نمونه کاملی از هم‌رنگی توصیف می‌کند. هرچند افراد ناهم‌رنگ ممکن است مورد تمجید قرار گیرند و سرآغاز برخی تحولات اجتماعی نیز باشند اما معمولاً از طرف اکثریتی که خلاف خواسته آنها رفتار شده تحت فشار قرار می‌گیرند. در موقعیت دوم، از پیش داوری صحبت می‌شود. پیش‌داوری نگرشی خصمانه به گروهی مشخص بر اساس اطلاعات نادرست است. پیش‌داوری زیرمجموعه قالب‌های فکری است که به معنی اسناد خصوصیات یک گروه به همه افراد آن بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های واقعی آنهاست. در روان‌شناسی اجتماعی این موضوعات و بسیاری موضوعات دیگر باروش علمی بررسی می‌شود. از شناخت اجتماعی گرفته تا رسانه‌های ارتباط جمعی و تأثیر آنها بر رفتار انسان و هر موضوعی که بر تأثیر جمع بر رفتار و شناخت آدمی تأکید دارد.

نگاهی به آزمایش‌های پژوهشگران روان‌شناسی اجتماعی شاید این پرسش را به ذهن بیاورد که این مطالب بدیهی هستند، پس چرا برای دستیابی به آنها باید متحمل این‌همه وقت و پول شد با اینکه اغلب یافته‌های این آزمایش‌ها چندان تعجب‌آور نیستند. دلایل چندی برای انجام آنها وجود دارد. یک دلیل این است که همگی ما آمادگی پذیرش سوگیری بینش پس‌نگر را داریم. این سوگیری به معنای آن است که ما تمایل داریم تا پس از آگاه شدن از نتیجه یک رویداد توانایی‌هایمان را در پیش‌بینی بیش از حد برآورد کنیم به عنوان مثال پژوهش‌ها نشان داده که در روز پس از انتخابات هنگامی که از مردم می‌پرسند کدام نامزدهای انتخاباتی را برنده می‌دانستید آن تقریباً همیشه

بر این باورند که برندگان واقعی را برگزیده‌اند حتی اگر در روز پیش از انتخابات پیش‌بینی‌های آنان چندان دقیق نبوده باشد به همین ترتیب نتایج یک آزمایش تقریباً همیشه پس از دسترسی به آنها پیش‌بینی پذیرتر از زمانی است که از ما بخواهند بدون بهره‌مندی از بینش پس‌نگر به پیش‌بینی آن نتایج بپردازیم. افزون بر آن، انجام دادن پژوهش حتی اگر نتایج آنها بدیهی به نظر برسد اهمیت خاصی دارد. زیرا بسیاری از چیزهایی که به درستی آنها اعتقاد داریم با پژوهش دقیق غلط از آب در می‌آیند. مثلاً با اینکه معقول و مستدل به نظر می‌رسد که تهدید مردم به تنبیه شدید به دلیل دست‌یازیدن به یک عمل خاص منجر به انزجار از آن عمل می‌شود، مطالعه علمی دقیق نشان داده است که عکس این موضوع صحت دارد. هرگاه مردم را به تنبیهی ملایم تهدید کنند، نسبت به آن عمل ممنوع بی‌علاقه می‌شوند، اما اگر آنها را به تنبیه شدید تهدید کنند، حتی افزایش کمی هم در دلبستگی آنان به عمل ممنوع حاصل می‌شود.

اما ممکن است اینجا سؤالاتی برای ما پیش بیاید. در مورد اینکه روان‌شناسی اجتماعی چگونه و از کجا متولد شد؟ چگونه روی پای خود ایستاد؟ چه کسانی در رشد و تکوین آن مؤثر بودند و اکنون در چه مسیری قرار دارد؟ سؤالاتی که در بخش بعدی به آنها پاسخ داده شده است.

تاریخچه‌ی روان‌شناسی اجتماعی

زمانی که دانشمندان برای اولین بار شروع به اندازه‌گیری منظم و رسمی افکار، احساسات و رفتار انسان‌ها کردند، علم روان‌شناسی اجتماعی آغاز شد (کروگلانسکی و استروپ^۱، ۲۰۱۱). اولین آزمایش‌های روان‌شناسی اجتماعی در مورد رفتار گروهی، قبل از سال ۱۹۰۰ انجام شد (تریپلِت^۲، ۱۹۹۸) و اولین کتاب‌های درسی روان‌شناسی اجتماعی در سال ۱۹۰۸ منتشر شد (مک دوگال^۳، ۱۹۰۸/۲۰۰۳؛ راس^۴، ۱۹۷۴/۱۹۰۸). در طول دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، کورت لوین^۵ و لئون فستینگر^۶ به عنوان روان‌شناسان اجتماعی، رویکرد تجربی را برای مطالعه رفتار اصلاح کردند و روان‌شناسی اجتماعی را به عنوان یک رشته

۱. Kruglanski & Stroebe
۲. Triplet
۳. McDougall
۴. Ross
۵. Kurt Lewin
۶. Leon Festinger



نمی‌کنند، پرداخت. همچنین لئونارد برکویتز^۷ (۱۹۷۴) پیشگام مطالعه پرخاشگری انسانی بود. در همین حال، روان‌شناسان اجتماعی دیگر، از جمله ایروینگ جانیس^۸ (۱۹۷۲) بر رفتار گروهی تمرکز کردند و به بررسی این موضوع پرداختند که چرا افراد باهوش گاهی اوقات تصمیماتی می‌گیرند که منجر به نتایج فاجعه‌بار می‌شود. روان‌شناسان اجتماعی دیگر، از جمله گوردون آلپورت و مظفر شریف، باهدف درک و کاهش احتمال وقوع کلیشه، تعصب و تبعیض، بر روابط بین گروهی تمرکز کردند. پرونده دادگاه عالی به پایان دادن به جدایی نژادی در مدارس دولتی آمریکا کمک کرد و روان‌شناسان اجتماعی هنوز اغلب به‌عنوان شاهدان متخصص در این موضوعات و موضوعات دیگر خدمت می‌کنند (فیسک، برسوف، بورگیدا، دیوکس و هیلمن^۹، ۱۹۹۱). در سال‌های اخیر بینش‌های روان‌شناسی اجتماعی حتی برای طراحی برنامه‌های ضد خشونت در جوامعی که نسل‌کشی را تجربه کرده‌اند، استفاده شده است (استاب، پرلمن و پالالی^{۱۰}، ۲۰۱۰). در اواخر قرن بیستم، روان‌شناسی اجتماعی با تأکید ویژه بر فرایندهای شناختی، به حوزه نگرش‌ها گسترش یافت. در طول این مدت، روان‌شناسان اجتماعی اولین مدل‌های رسمی متقاعدسازی را باهدف درک اینکه چگونه تبلیغ‌کنندگان و سایر افراد می‌توانند پیام‌ها را برای مؤثرتر کردن آن‌ها ارائه دهند، توسعه دادند (ایگلی و چاپکن^{۱۱}، ۱۹۹۳؛ هاولند، جانیس و کلی^{۱۲}، ۱۹۶۳). این رویکردها به نگرش، بر فرایندهای شناختی که افراد هنگام ارزیابی پیام‌ها استفاده می‌کنند و همچنین بر رابطه بین نگرش‌ها و رفتار، متمرکز بود. نظریه ناهماهنگی شناختی مهم لئون فستینگر در این زمان توسعه یافت و الگویی برای تحقیقات بعدی شد (فستینگر، ۱۹۵۷). در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، روان‌شناسی اجتماعی حتی در جهت‌گیری، شناختی‌تر شد؛ زیرا روان‌شناسان اجتماعی از پیشرفت‌های روان‌شناسی شناختی برای اطلاع‌رسانی به

علمی دقیق ایجاد کردند. لوین گاهی اوقات به‌عنوان «پدر روان‌شناسی اجتماعی» شناخته می‌شود؛ زیرا او در ابتدا بسیاری از ایده‌های مهم این رشته از جمله تمرکز بر تعاملات پویا بین مردم را توسعه داد.

در سال ۱۹۵۴، فستینگر کتابی تأثیرگذار تحت عنوان روش‌های تحقیق در علوم رفتاری را ویرایش کرد. در آن کتاب، او و سایر روان‌شناسان اجتماعی بر نیاز به اندازه‌گیری متغیرها و استفاده از آزمایش‌ها برای ارزیابی سیستماتیک فرضیه‌های تحقیق در مورد رفتار اجتماعی، تأکید کردند. او همچنین خاطرنشان کرد که در این آزمایش‌ها ممکن است فریب شرکت‌کنندگان در مورد ماهیت واقعی تحقیق، ضروری باشد. روان‌شناسی اجتماعی، توسط محققانی که تلاش می‌کردند بدانند که دیکتاتور آلمانی آدولف هیتلر چگونه می‌توانست چنین اطاعت شدید و رفتارهای وحشتناکی را در پیروان خود در طول جنگ جهانی دوم ایجاد کند، انرژی گرفت.

مظفر شریف^۱ (۱۹۳۶) و سولومون اش^۲ (۱۹۵۲) در مورد انطباق و همچنین استنلی میلگرام^۳ (۱۹۷۴) در رابطه با اطاعت، مطالعاتی انجام دادند که اهمیت فشارهای انطباق را در گروه‌های اجتماعی و اینکه چگونه افراد صاحب قدرت می‌توانند اطاعت را ایجاد کنند، نشان داد؛ تا حدی می‌توانند افراد را به سمت آسیب‌های شدید به دیگران، سوق دهد. فیلیپ زیمباردو، در «مطالعه زندان» معروف خود (هانی، بنکس، وزیمباردو^۴، ۱۹۷۳)، مشاهده کرد که تعامل دانشجویان پسر که برای ایفای نقش‌های نگهبان و زندانی در یک زندان شبیه‌سازی شده استخدام شده بودند، چنان خشونت‌آمیز شد که مطالعه زودتر از موعد مقرر خاتمه یافت.

روان‌شناسی اجتماعی برای مطالعه موضوعات دیگر، به سرعت گسترش یافت. جان دارلی^۵ و بیب لاتانه^۶ (۱۹۶۸) مدلی را توسعه دادند که به توضیح این مفهوم که چه زمانی مردم به افراد نیازمند کمک می‌کنند و چه زمانی کمک

I. Muzafir Sherif
P. Solomon Asch
M. Stanley Milgram
K. Haney, Banks & Zimbardo
D. John Darley

S O C I A L P S Y C H O L O G Y

۷. Bibb Latané
۸. Leonard Berkowitz
۹. Irving Janis
۱۰. Fiske, Bersoff, Borgida, Deaux & Heilman
۱۱. Staub, Pearlman & Bilali
۱۲. Eagly & Chaiken
۱۳. Hovland, Janis & Kelley



این حوزه که خود عمدتاً مبتنی بر پیشرفت‌های فناوری رایانه بود، استفاده کردند (فیسک و تیلور^۱، ۲۰۰۸). تمرکز این محققان، از جمله آلیس ایگلی^۲، سوزان فیسک، ریچارد نیسبت^۳ و بسیاری دیگر، بر شناخت اجتماعی بود؛ درک اینکه دانش ما در مورد دنیای اجتماعی، چگونه بر حافظه، پردازش اطلاعات، نگرش‌ها و قضاوت‌ها تأثیر دارد. علاوه بر این، میزانی که تصمیم‌گیری انسان‌ها می‌تواند به دلیل فرایندهای شناختی و انگیزشی ناقص باشد، مستند شد (کانمن، اسلوویچ و تورسکی^۴، ۱۹۸۲). در قرن بیست و یکم، حوزه روان‌شناسی اجتماعی در حال گسترش به حوزه‌های دیگر بوده است. روان‌شناسان اجتماعی به جستجوی راه‌های جدید برای اندازه‌گیری و درک رفتار اجتماعی ادامه می‌دهند و این رشته همچنان به تکامل خود ادامه می‌دهد. ما نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم که روان‌شناسی اجتماعی در آینده به کجا هدایت می‌شود، اما شک نداریم که هنوز سرزنده خواهد بود.

همرنگی

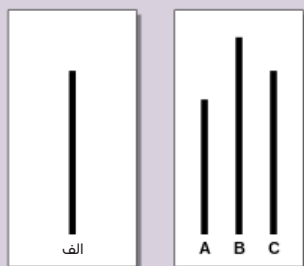
بررسی یک آزمایش

در این قسمت می‌خواهیم شما را با یکی از آزمایش‌های روان‌شناسی اجتماعی آشنا کنیم. سولومون اش که در گذشته هم به آن اشاره شد یکی از بنیان‌گذاران روان‌شناسی اجتماعی است که آزمایش جالبی درباره مضمون «همرنگی» دارد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد همرنگی را می‌توان تغییر در رفتار یا عقاید شخص در نتیجه اعمال فشار واقعی یا خیالی از طرف فردی دیگر یا گروهی دیگر از مردم تعریف کرد.

او در یک مجموعه آزمایش‌های کلاسیک موقعیتی را فراهم آورد که در آن اهمیت علل در تغییر رفتار فرد را بر اثر همرنگی بررسی کند: فرض کنید در آزمایشی مربوط به قضاوت ادراکی شرکت کرده‌اید. مانند شکل روبرو، خط الف و سه خط A تا C را برای شما قرار داده‌اند از شما می‌خواهند بگویند کدام خط بین خط A تا C از نظر اندازه بیشتر از همه به خط الف نزدیک‌تر است.

البته که در نگاه اول شما خیلی راحت گزینه C را انتخاب می‌کنید. اما شما تنها شرکت‌کننده نیستید و شش نفر قبل شما نظر خود را باید بگویند. وقتی نفر اول تا ششم قبل از شما همگی به طور قاطع خط A را انتخاب کنند با اینکه شما مطمئن هستید جواب درست گزینه C است اما ناخودآگاه این عقیده شما تحت تأثیر همرنگی عوض می‌شود. البته واضح است که شش نفر قبل از شما توسط آزمایشگر استخدام شده بودند تا گزینه A را انتخاب کنند.

در آزمایش سولومون اش، در مجموعه ۱۲ آزمایشی، با توافق اکثریت دانشجویان در مورد پاسخ‌های غلط روبرو شدند تقریباً سه چهارم آنها حداقل یک بار با اظهار نادرست با گروه همرنگی کردند وقتی کلیه جواب‌ها را مورد مذاقه قرار دهیم، می‌بینیم که روی هم رفته، ۳۵ درصد از آنها با قضاوت‌های نادرست هم‌دستان محقق، هم‌رنگ بودند. نکته جالب این است که این آمار حتی خود اش را شگفت‌زده کرد چرا که خود او قبل از آزمایش انتظار هم‌رنگی خیلی کمتری داشت. آزمایش همرنگی نمونه‌ای از آزمایش‌های بسیار زیادی است که در این زمینه وجود دارد و بارها نتایج این آزمایش‌ها شگفت‌انگیز بوده.



معرفی فیلم در زمینه روان‌شناسی اجتماعی

آزمایش زندان استنفورد

کایل آلوارز، ۲۰۱۵

آزمایش زندان استنفورد، فیلمی است که بر اساس یکی از آزمایش‌های روان‌شناسی که در دانشگاه استنفورد توسط دکتر زیمباردو در سال ۱۹۷۱ انجام شده، ساخته شده است. در این آزمایش، چند دانشجوی با سلامت روانی مناسب و از طبقه متوسط جامعه، با گرفتن پول و در کنار آن با اهداف شخصی دیگر، به مدت ۱۴ روز در نقش زندانی و زندانبان وارد این آزمایش شدند. زیمباردو و همکارانش می‌خواستند بدانند که آیا بیرحمی‌های گزارش شده از زندانبانها به ویژگی‌های سادیسمی زندانبانها مربوط است یا بیشتر به دلیل محیط خود زندانبانها است. به عبارت دیگر شخصیت زندانبانها و زندانبانها به گونه‌ای بوده است که باعث بروز درگیری میان آن‌ها می‌شده یا اینکه زندانی‌ها و زندانبانها به دلیل ساختار سفت و سخت محیط اجتماعی زندانبانها با یکدیگر رفتار خصومت‌آمیزی دارند. زیمباردو معتقد بود که این موقعیت و شرایط زندانبان است که باعث می‌شود افراد با یکدیگر چنین رفتاری داشته باشند و ویژگی‌های شخصیتی افراد نقشی در این رابطه ندارد. تصویری که در آزمایش زندانبان استنفورد می‌بینیم، تصویری از یک جامعه مفلوک شده و نگهبانانی بی‌پروا است که مسرور هویت جدید هستند و

I. Fiske & Taylor
P. Alice Eagly
۳. Richard Nisbett

E. Kahneman, Slovic & Tversky

روانی، مباحث همبستگی و مهاجرت، مباحث جنسیتی و سازمانی، رفتار اقتصادی، رفتار سیاسی، رفتار محیطی و آموزش به طور موفقیت آمیزی به کار گرفته شوند.



روانشناسی اجتماعی کاربردی

مجید صفاری نیا و یرستو حسن زاده



روانشناسی اجتماعی

وساموئل سامرز

روانشناسی اجتماعی مطالعه موضوعات، مشکلات و مسائل مرتبط با روانشناسی فرد و جامعه است. روانشناسی اجتماعی، اثرات حضور دیگران را بر رفتار فرد یا رفتار خود را تحت تأثیر گروه مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهد. روشن است که تأثیر دیگران بر فرد مستلزم وجود روابط متقابل بین خود با دیگران است؛ بنابراین به یک تعریف دیگر، روانشناسی اجتماعی به عنوان علم مطالعه رفتار متقابل بین انسان‌ها یا علم مطالعه تعامل انسان‌ها شناخته می‌شود. هم‌رنگی با جماعت به معنای تغییر در رفتار یا عقاید شخص در نتیجه اعمال فشار واقعی یا خیالی از طرف فردی دیگر یا گروهی از مردم است.



معرفی کتاب در زمینه روان‌شناسی اجتماعی

دیوید مایرز

روانشناسی اجتماعی علم جوانی است که عمر آن به بیش از یک سده می‌رسد. در خلال این صدسال، روان‌شناسی اجتماعی به توسعه چشمگیری دست یافته و یکی از بهترین نظریه‌ها و مطالعات را در حوزه روان‌شناختی داشته است. در حال حاضر، روان‌شناسی اجتماعی قصد دارد فهم گسترده‌ای درباره نحوه تفکر، عمل و احساس انسان پیدا کند و با ارائه روش‌ها و کاربرد آن به حل مشکلات انسان‌ها بپردازد. در این کتاب بر اساس نیاز دانشجویان به آشنایی با این رشته سعی شده به پرسش‌هایی چالش برانگیز زیادی پاسخ داده شود. پرسش‌هایی چون: تفکر ما، هم‌هشیار و هم‌ناهییار چگونه رفتارمان را هدایت می‌کند؟ چه چیزی باعث می‌شود اشخاص گاهی به یکدیگر صدمه بزنند و گاهی یکدیگر را یاری کنند؟ چه چیزی آتش تعارض اجتماعی را شعله‌ور می‌کند، و چگونه می‌توانیم مشتهای گره‌کرده را به دست‌های یاریگر تبدیل کنیم؟



روانشناسی اجتماعی

یحییٰ سید محمدی

روانشناسی اجتماعی کاربردی، تلفیق علم روان‌شناس اجتماعی با کاربرد عملی حل مسائل اجتماعی موجود در دنیای واقعی است. این کتاب درسی جذاب، شرح مفصل نحوه کمک روانشناسان اجتماعی به درک و مدیریت مسائل اجتماعی گوناگون است. حضور گروهی از افراد معروف و معتبر از سرتاسر اروپا و ایالات متحده در نگارش این کتاب نشان می‌دهد که نظریه‌ها، روش‌های پژوهش و فنون مداخله روان‌شناختی - اجتماعی چگونه می‌توانند در حل مسائل اجتماعی مرتبط با حوزه‌های سلامت جسمانی و

جامعه روی کاناپه

مقدمه‌ای بر مطالعات روانکاوی اجتماعی



یادداشت

شیدا اسماعیلی، کاندیدای دکتری و پژوهشگر دانشگاه بournemouth | sheyda.esmaili68@gmail.com

جامعه به صورت خلاقانه‌ای کمک کند. چگونه می‌توانیم از تجربه‌ی بالینی برای تحلیل فرهنگ و مسائل اجتماعی و سیاسی بهره ببریم؟ برای پاسخ به این سؤال به سنت فرویدی و پس از آن یعنی دیدگاه روابط ابژه و اهمیت عواطف در روابط برمی‌گردیم.

کودک چه زمانی که به پارچه‌ای پیچیده شده و بسته به پشت مادر در زمین زراعی بزرگی زندگی می‌کند یا در دل اهداف نیولیبرالی توسط مادر به مهدهای مدرن شهری سپرده می‌شود. درواقع در آغوش فرهنگ رشد می‌ابد. دو تجربه‌ی زیستی متفاوت در دنیای درون روانی بین کودک و مادر در عین حال در آغوش فرهنگی و جامعه‌ای بزرگ در حال شکل‌گیری است. تمایز این دو جهان بسیار سخت و پیچیده است. شبکه‌ی عصبی ارتباطی کودک متأثر از مادر و خانواده در یافت اجتماعی بزرگ‌تری از همان بدو تولد شکل می‌گیرد. سیستمی که تفکر را رقم می‌زند و تفکر همان مؤلفه‌ای است که ما را به سمت تجربه‌ی زیستن سوق می‌دهد. برای روشن شدن این بحث این سؤال را در نظر بگیرید: آیا کودکی که از هنگام نوزادی در معرض سیستم‌های کامپیوتری و رسانه‌های اجتماعی بوده است از منظر تجربه‌ی مشابه کودکی است که در مرزهای اجدادی به دور از این فضا رشد پیدا کرده؟ ارتباطات عاطفی آنها در بزرگسالی چه تفاوت‌هایی دارد؟ بنابراین جامعه دارای خاصیت تحلیلی و ارتباطی در روند تحول است.

کاربرد ایده‌ها و نظریه‌های روانکاوی در فرهنگ دارای سابقه‌ی نسبتاً طولانی است؛ به نوعی می‌توان گفت این سابقه به روانکاوی کلاسیک و کارهای زیگموند فروید بازمی‌گردد. قبل از فروید نیز می‌توان این ریشه‌ها را در آثار ویلیام شکسپیر، گوته و برخی دیگر از شاعران و فیلسوفان یافت، آثاری که در شکل‌گیری ایده‌های کلیدی و زیربنایی روانکاوی به عنوان یک پارادایم روش شناختی تأثیر بسزایی داشتند. با وجود این قدمت طولانی در روانکاوی اجتماعی می‌توان گفت این بخش از روانکاوی همچنان در برخی محافل و زمینه‌های دانشگاهی نادیده انگاشته می‌شود. در این نوشتار سعی خواهیم کرد این مدل از مطالعات را به عنوان یک زمینه در روانشناسی اجتماعی و روانکاوی بیشتر شرح و توضیح دهیم.

روانکاوی یا روان تحلیل‌گری بیشتر به رویکردی بالینی شهرت دارد و آنچه از روانکاوی می‌دانیم بیماری روی کاناپه است که در حال تداعی است؛ درحالی که روانکاوی از همان ابتدا تبدیل به پارادایمی برای تحلیل حوزه‌های دیگر همچون فرهنگ، جامعه، شعر و ادبیات، جنگ و در حال حاضر رسانه شده است. به این شاخه از روانکاوی، روانکاوی کاربردی (applied psychoanalysis) می‌گوییم. این شاخه از روانکاوی از دل روانکاوی بالینی به نوعی زاده شده است. دیدگاه مطالعات روانکاوی اجتماعی در حال حاضر به این شکل است که مشاهدات و تجربیات بالینی می‌تواند به بینش ما برای تحلیل

اگر بخواهیم جامعه و فرهنگ را با زبان روانکاوان صاحب نظریه توصیف کنیم این گونه است که در نظریه‌ی ملانی کلاین می‌توان جامعه را به عنوان استعاره‌ای از سینه‌ی مادر در نظر گرفت، پستان مادر در نظریه کلاین فضایی است که کودک از آن تغذیه می‌کند و درک نوزاد از جهان پیرامون توسط تجربه‌ی ابژه‌ی پستان مادر محقق می‌شود. از نظر روانکاوی اجتماعی نیز جامعه و فرهنگ به مثابه پستان مادر نقش تغذیه‌کنندگی انسان را به عهده دارند. این تشبیه جهت فهم آسان‌تر دینامیزم تحلیلی رابطه‌ی انسان با فرهنگ است و مطمئناً نیازمند دانش پایه‌ای از تئوری تحلیلی ملانی کلاین است. همه‌ی ما نه کاملاً ولی به درجاتی از سینه‌ی فرهنگ تغذیه می‌شویم، این فضا شامل تجربیات ما در موسیقی، هنر، ادبیات، شعرو سینماست که تصاویری (تخیلات) را در ذهن ما برای تفکر ایجاد می‌کند و در سلامت روان ما مؤثر است.

وینیکات نیز روانکاوی است که تأکید زیادی روی رابطه‌ی کودک با مادر در شکل‌گیری و تحول شخصیت انسان دارد. وینیکات جمله‌ی معروفی دارد که می‌گوید اگر کودکی را به من نشان دهید به طور حتم کسی که از کودک مراقبت کرده است را به من نشان داده‌اید. این جمله‌ی وینیکات نشان‌دهنده‌ی رابطه‌ی عمیق مراقبت‌کننده و کودک است. از این منظر جامعه را نیز همچون محیطی مراقبت‌کننده یا پرستار می‌توان در نظر گرفت که با دیدن خصوصیت هر انسان به نوعی بستر فرهنگی او را می‌توان حدس زد. وینیکات از فضایی با عنوان فضای انتقالی (Transitional space) یاد می‌کند که روانکاوان اجتماعی در برخی مواقع این فضا را معادل فرهنگ و ابژه‌های اجتماعی در نظر می‌گیرند. از دیگر مفاهیم این روانکاوه که به حوزه‌ی اجتماعی راه پیدا کرده است مفهوم فضای نگه‌دارنده یا holding است به این معنا که بافت اجتماعی مکانیسمی مادرانه برای دربرگرفتن فرد دارد. کریستوفر بولاس از روانکاوانی است که همواره بر اهمیت مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی اشاره داشته است. او می‌گوید ابژه‌های تداعی‌کننده‌ی در بافت اجتماعی وجود دارد که می‌تواند کلیدهایی برای کشف ناهشیار باشد. برای مثال نحوه‌ی مواجهه‌ی افراد مختلف با گزاهای اجتماعی و نوع پاسخ‌دهی آنها نشانگر مدل دفاعی دنیای درون روانی افراد است که شواهد زیادی را می‌تواند از ناهشیار در اختیار ما قرار دهد. ویلفرد بیون مهم‌ترین روانکاوی است که نظریه‌ی مطالعات گروه را سامان داد و توانست تئوری جامعی بر مبنای دیدگاه تحلیلی در حوزه‌ی اجتماعی و سازمانی ارائه کند. این نظریه همواره با نظریه‌ی کورت لوین در روان‌شناسی اجتماعی مقایسه شده است و البته لازم به ذکر است که در سال‌های اخیر نظریات مبتنی بر تئوری کورت لوین در دانشگاه‌ها (به خصوص

دانشگاه‌های آمریکا) یک‌تازی کرده است و نظریه‌ی بیون بنا به دلایل مختلف مغفول مانده است. اولین کتاب بیون با عنوان «تجربه‌ها در گروه» به عنوان نقشه‌نگاری زندگی عاطفی گروه در نظر گرفته می‌شود. کتابی جالب و مؤثر که در حال حاضر منبع اصلی انستیتوهای مطالعات روانکاوی اجتماعی به خصوص در انگلستان است. به عنوان مثال انستیتوی تاویستاک در لندن که در حوزه‌ی روابط گروهی، سازمانی و رهبری وظیفه مطالعه و پژوهش را دارد در طی دهه‌های اخیر باتکیه بر نظریه گروه بیون سعی در بسط و گسترش این دیدگاه تحلیلی داشته است. نظریه‌ی گروه بیون به تجربه‌ی عاطفی و هیجانی افراد در بافت اجتماعی (به عبارت دیگر تجربه‌ی احساسی در حضور دیگران) تأکید دارد و واکنش درونی افراد را در گروه بزرگ و کوچک ارزیابی می‌کند. برخورد‌های احساسی و عاطفی افراد از جمله کنجکاو‌های بیون بوده است. بیون باتکیه بر دانشی که از فروید، ملانی کلاین و دانش فلسفی و ریاضی خود داشت دست به طراحی ایده‌ی جالبی برای توصیف این زندگی درون روانی گروه کرد، ایده‌ای که در حال حاضر به درک ما از زندگی سازمانی، منازعات سیاسی و تحولات نهادی اجتماعی کمک می‌کند. از منظر بیون در درون هر فرد یک زندگی گروهی در حال شکل‌گیری و ادامه است که با مشاهده‌ی این زندگی درون فردی قادر خواهیم بود تحلیل‌های عمیق‌تری از ذهنیت افراد به دست آوریم. بیون ذهن را همچون یک جامعه (دروهمه‌ی اول یک جامعه‌ی ابتدایی) می‌دید و این ایده در مطالعات روانکاوی اجتماعی بسیار پیچیده و حایز اهمیت است. از دیگر روانکاوان عصر حاضر که به روانکاوی اجتماعی غنای بهتری بخشیده است، اتواف کرنبرگ است. از آثار اخیر کرنبرگ می‌توان به تحلیل نارس‌سزم در گروه‌های بزرگ و رهبری اشاره کرد، دیدگاه شخصیت کرنبرگ با تفکر خلاقانه‌ی او در بستر اجتماع، حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. حرف‌هایی که شاید روان‌شناسی اجتماعی غیرتحلیلی نتوانسته این زاویه را کشف و بررسی کند.

در این نوشتار سعی شد به طور خلاصه دیدگاه روانکاوی اجتماعی و خاستگاه آن تبیین شود، روانکاوان و اندیشمندانی که در این مقاله به آنان اشاره شد، در واقع سردمداران تفکر روانکاوی اجتماعی هستند، به عبارت دیگر این افراد لنز روانکاوی اجتماعی را پدید آوردند که از پشت این لنز می‌توانیم به پدیده‌های مختلف امروزی از جمله فمینیسم، جنبش‌های اجتماعی، دنیای سیاست و اقتصاد و رسانه‌های اجتماعی نگاه کنیم. روانکاوی در سال‌های اخیر توانسته است در عرصه‌های علمی ثابت کند دیدگاه عمیق و قابل بحثی راجع به انسان اجتماعی امروزی دارد.





یکی از اقلیت‌هایی که حقوقشان همواره در جوامع مختلف مورد بحث بوده است، افراد با نیازهای ویژه و یا به عبارتی افراد استثنایی هستند. امروزه در جامعه ایرانی گروه‌های مختلف افراد با نیازهای ویژه خدمات مختلفی از توان بخشی شناختی تا مهارت‌آموزی و آماده شدن برای ایفا کردن نقشی سازنده در جامعه دریافت می‌کنند. با این حال همانند جوامع دیگر، اقلیت افراد استثنایی ایرانی و خانواده‌شان نیز از گزند استیگما در امان نیستند و در معرض مخاطرات استیگما از جمله کناره‌گیری اجتماعی، شرم، کاهش عزت نفس، افزایش فشار روانی و اضطراب و افسردگی قرار می‌گیرند. در این بخش گپ و گفتی دوستانه با یکی از اساتید گروه کودکان استثنایی دانشگاه اصفهان جناب دکتر محمد عاشوری ذیل موضوع چالش‌های افراد استثنایی در مراحل مختلف زندگی داشتیم.

ابتدا خواهش می‌کنم خودتان را معرفی کنید و کمی درباره فعالیت‌های خود صحبت کنید.

به نام خدا با سلام، محمد عاشوری هستم عضو هیئت علمی گروه روان‌شناسی و آموزش افراد با نیازهای ویژه دانشگاه و در زمینه‌های کودک، خانواده و زوجین مشغول به فعالیت هستم. تمرکز اصلی من افراد استثنایی یا افراد با نیازهای ویژه هستند و لاین تخصصی من افراد با آسیب حسی یا به عبارتی افراد ناشنوا، کم‌شنوا و نابینا، کم بینا است.

وقتی از افراد با نیازهای ویژه یا افراد استثنایی صحبت می‌کنیم در واقع به چه افرادی اشاره می‌کنیم؟

معمولاً مردم فکر می‌کنند که افراد با نیازهای ویژه همان افراد کم‌توان ذهنی هستند در حالی که این فقط یکی از گروه‌های با نیازهای ویژه است. اگر از سر شروع کنیم، افرادی هستند که بهره هوشی بسیار بالایی دارند که به اصطلاح به آن‌ها تیزهوش گفته می‌شود، در نقطه مقابل آن، ناتوانی هوشی یا کم‌توان ذهنی را داریم که در گذشته از لفظ عقب مانده ذهنی برای نامیدن آن‌ها استفاده می‌شد که البته اصطلاح نادرست و منسوخ است که دیگر به کار برده نمی‌شود. گروه سوم افرادی که در حوزه توجه و بیش‌فعالی مشکل دارند که به آن‌ها افراد دارای [اختلال] کم‌توجهی-بیش‌فعالی می‌گویند، از اصطلاحات «نارسایی توجه» و «نقص توجه» هم استفاده می‌شود ولی بهتر است از اصطلاحاتی استفاده کرد که بومی و خوشایند خانواده‌ها باشند که در مورد کلمات «نقص» و «نارسایی» چنین چیزی صدق نمی‌کند. گروه چهارم و پنجم هم افراد دارای اختلال رفتاری و افراد دارای اختلال یادگیری هستند که خودش نیاز به بحث جامعی دارد. گروه بعدی، بچه‌هایی هستند که در صحبت کردن مشکل دارند؛ یعنی افراد دارای اختلال‌های گفتار و زبان که خود تقسیم‌بندی‌هایی دارد و عموماً به دو بخش گفتار و زبان تقسیم می‌شود. افراد نابینا و کم بینا، ناشنوا و کم‌شنوا/سخت‌شنوا دو دسته‌ای هستند که گروه افراد با آسیب‌های حسی را تشکیل می‌دهند. گروه بعدی کودکان درخودمانده یا اوتیستیک هستند که مثل غنچه‌های فصل پاییز هستند که نمی‌توانند بیرون بیایند و اصطلاح درخودمانده چنین تمثیلی را تداعی می‌کند. کودکان دارای اوتیسم غنچه‌های زیبای ما هستند که باید با خدمات آموزشی روان‌شناسی و توان بخشی به شکوف شدنشان کمک کنیم. افرادی که در دست یا پا یا چند اندام مشکل دارند افراد با آسیب‌های جسمی هستند و بچه‌هایی با بیماری خاص مثل صرع، آسم، سرطان نیز افراد با آسیب‌های سلامتی یا وابسته به سلامت هستند که زیرمجموعه کودکان استثنایی می‌شوند. گروه آخر گروهی هستند که چند مشکل با هم دارند مثلاً هم ناشنوا و هم نابینا، هم اختلال یادگیری و هم ADHD که با نام افراد با ناتوانی‌های نادر، چندگانه و شدید هستند.

این شد معرفی اجمالی گروه‌های استثنایی، گاهی در هفت گروه و گاهی در یازده گروه نیز معرفی می‌شوند برای مثال سازمان آموزش و پرورش استثنایی به هفت گروه خدمات می‌دهد که در لوگوی خود با زیر چتر بردن هفت نفر این را نشان می‌دهد.



از کودکی شروع کنیم. باتوجه به حوزه تخصصی شما یعنی آسیب‌های حسی، یک کودک دارای ناشنوایی-کم‌شنوایی را مثال می‌زنیم، این کودک از سن پیش‌دبستانی با چه چالش‌هایی مواجه است و چه مراکز و سازمان‌هایی چه خدماتی در این دوره ارائه می‌دهند؟

این افراد که در حوزه آموزش و پرورش با نام افراد دارای آسیب‌های حسی ناشنوایی-کم‌شنوایی شناخته می‌شوند و در حوزه پزشکی با اصطلاحاتی نظیر ناشنوا و کم‌شنوا مورد اشاره قرار می‌گیرند؛ از سن قبل از پیش‌دبستانی، یعنی از تولد تا سه سالگی، مداخله زودهنگام دریافت می‌کنند. خدمات دریافت‌شده خانواده‌محور است؛ یعنی هم به کودک آموزش داده می‌شود و توان بخشی اجرایی می‌شود و هم خانواده در این رابطه آموزش‌های مربوطه را می‌بیند که باقی تکالیف را والدین در خانه انجام دهند.

از سه سالگی به بعد دوره پیش‌دبستانی (pre-school) است که یکی از شش دوره سه ساله آموزشی است. در این دوره مراکز توان بخشی ای هستند که در این زمینه خدمت‌رسانی می‌کنند مانند یکی از مراکز خوب توان بخشی، مرکز مادر-کودک آوای برتر در استان اصفهان. علاوه بر آن‌ها مراکز متعددی برجسته و قوی کار می‌کنند که زیرمجموعه آموزش و پرورش هستند؛ مانند مدارس که ویژه افراد ناشنوا و همچنین مدارس تلفیقی که از حدود سن ۴ الی ۵ سالگی بچه‌های ناشنوا و کم‌شنوا به آن‌ها ورود پیدا می‌کنند و مثل پیش‌دبستانی عادی پیش ۱ و ۲ دارند.

گاهی برخی والدین حساس‌تر زودتر مراجعه می‌کنند که برای آن‌ها نیز مراکزی هست که به کودکان ۲ الی ۳ ساله ناشنوا-کم‌شنوا نیز خدمات ارائه می‌کنند؛ مدارس که زیرمجموعه آموزش و پرورش استثنایی هستند. خوشبختانه در چند سال اخیر، مهد‌ها و پیش‌دبستانی‌های تلفیقی نیز تأسیس شده‌اند که مثلاً از ۱۰ کودک یکی از آن‌ها از کودکان با نیازهای ویژه است.

خدماتی که به کودکان پیش‌دبستانی ارائه می‌شود بر اساس سه رویکرد است که دویا سه تا از آن‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. یکی از این رویکردها رویکرد «تربیت شنوایی» ابراست که روی باقی‌مانده شنوایی کودک کار می‌کند. این حوزه یک حوزه بین‌رشته‌ای است که هم آموزش پرورش و هم بهزیستی و به لحاظ آکادمیک، هم دانشکده روان‌شناسی، در زمینه روان‌شناسی و آموزشی، و هم دانشکده توان بخشی در زمینه آموزش و توان بخشی (ارزیابی شنوایی و سیستم وستیبولار، تجویز سمعک و...) در آن کار می‌کنند.

حوزه تربیت شنوایی سلسله‌مراتبی است. اول از صداهای مختلف (مثلاً صداهای حیوانات و وسایل نقلیه) برای کودک استفاده می‌شود تا این صداها را کشف کند/تشخیص بدهد آیا صدایی وجود دارد یا خیر؛ این فرایند به تدریج، ظرف مدت یک تا دو ماه، باتوجه به باقی‌مانده شنوایی کودک انجام می‌شود و تعداد جلسات در هفته تعریف می‌شود و هر جلسه صداهای مختلفی کار می‌شود. مرحله بعدی «تمایز» است که کودک باید بتواند از بین صداهای مختلف صداهای شبیه به هم یا صدای متفاوت را تشخیص بدهد. مرحله بعد «بازشناسی» است که در آن کودک باید بین صداها و تصاویر یا متن‌های مختلف، مثلاً صدای گاو و تصویرش یا صدای ماشین و تصویرش ارتباط برقرار کند و آن‌ها را به هم متصل کند. در مرحله آخر که «درک» است که مفهوم صدا یا جمله را باید متوجه شود مثلاً عملی/تکلیفی به صورت شفاهی خواسته می‌شود که باید بتواند متوجه شود و انجام دهد.

رویکرد بعدی AVT (Auditory Verbal Therapy) است که در آن بر صحبت کردن/کلام نیز تأکید می‌شود. در تربیت شنوایی تا جایی پیش می‌رفتیم که کودک بتواند گفتار را درک کند ولی در AVT می‌خواهیم که کودک حرف هم بزند، همچنین تأکید بر روی Inclusive Education یا آموزش فراگیر است یعنی کودک طوری آموزش ببیند که بتواند در یک مدرسه عادی مشغول به تحصیل شود البته باتوجه به میزان باقی‌مانده شنوایی و ابزارهای کمک‌شنوایی‌ای که می‌تواند استفاده کند.

رویکرد سوم در این حوزه مربوط به برخی کودکانی هست که افت شنوایی زیادی دارند یعنی بیشتر از ۹۰ دسی‌بل. با اینکه ابزارهای کمک‌شنوایی خوبی تا افت شنوایی ۱۱۰ دسی‌بل را پشتیبانی می‌کنند، استفاده از آن‌ها برای همه کودکان توصیه نمی‌شود و علاوه بر آن هزینه زیادی نیز در بر دارند. پس در این حالت این رویکرد که استفاده از زبان اشاره است به کار برده می‌شود. البته، تا حد ممکن باید از تأکید بر روی زبان اشاره خودداری کرد و کودک بیشتر با جامعه عادی‌اش تعامل داشته باشد، برای همین معلم‌های مدارس از روش «ارتباط کلی» استفاده می‌کنند که ترکیبی از زبان اشاره و گفتار است؛ در اینجا معلم محتوای آموزشی را به راحت‌ترین حالت انتقال می‌دهد.

این شد خلاصه‌ای از چالش‌ها و خدمات مربوط به کودکان ناشنوا.

بسیاری از خانواده‌های کودکان با نیازهای ویژه درگیر استیگما یا داغ اجتماعی می‌شوند و از این مسئله مشکلاتی مثل طلاق، مشکلات خانوادگی، و نادیده گرفتن نیازهای کودک به خدمات ریشه می‌گیرد. لطفاً تجربه خودتان را در این موضوع بیان کنید.

متأسفانه هنوز در همه کشورها برخی خانواده‌ها احساس شرم دارند و مانند گذشته هنوز برخی والدین اصطلاحاً مراحل «مرگ» را می‌گذرانند مثلاً اولین مرحله انکار است، خیلی فراگیر است که موضوع را انکار می‌کنند و بعد از این مرحله وارد مرحله خشم می‌شوند که سؤال شماسست و چالش‌های شدیدی بین زوجین به وجود می‌آورد که در صورت وجود مشکلات پایه‌ای، وجود کودک استثنایی به اختلاف بین زوجین دامن می‌زند.

بعد از خشم، مرحله چانه‌زنی را داریم که والدین، به‌ویژه مادرها، از این متخصص به آن متخصص مراجعه می‌کنند و چانه‌زنی می‌کنند و هزینه زیادی را متحمل می‌شوند و به اصطلاح doctor shopping می‌کنند که طبیعتاً هزینه هنگفتی بردوش خانواده قرار می‌دهد که باز به فاصله بین زوجین دامن می‌زند.

گاهی در چنین شرایطی بین اعضای خانواده مثلث‌سازی می‌شود یعنی مادر بیشتر با کودک وقتش را پر می‌کند و پدر نیز با کار و اضافه‌کاری و این اختلاف در خانواده بیشتر می‌شود که نهایتاً می‌تواند به طلاق عاطفی برسد. البته همیشه این‌طور نیست معمولاً این موارد در خانواده‌هایی هست که از پیش چالش‌هایی دارند. خانواده‌هایی هستند که دارای فرزند ناشنوا و کم‌شنوا هستند و به خوبی حمایت می‌کنند، همچنین زوجینی که با هم صمیمی هستند و راه‌های صمیمیت را بلدند و همدیگر را خوب درک می‌کنند، در مواجهه با چالش‌ها راه‌حل‌مدار عمل می‌کنند و بیشتر از همدیگر حمایت می‌کنند. اگر مداخله زودهنگام به خوبی اجرا شود کودکان وضعیت به مراتب بهتری خواهند داشت و مانند همسن‌های خودشان که شنوا هستند به خوبی رشد پیدا می‌کنند.

نگرش جامعه ایرانی به افراد دارای آسیب‌های شنوایی یا ناشنوا چگونه است؟

نگرش از مباحث مهم در حوزه استثنایی است که تأثیر عمیقی بر هیجان و رفتار افراد می‌گذارد. نگرش یعنی «فکر، ایده، دل‌مشغولی، حالت هیجانی و رفتار افراد نسبت به یک فرد شیء و یا ایده». نگرش سه مؤلفه دارد که به آن‌ها مؤلفه‌های ABC گفته می‌شود: A برای Affection یا عاطفه، B برای Behaviour یا رفتار و C برای Cognition یا شناخت است. این سه با هم ارتباط تنگاتنگی دارند و گاهی بین آنها نمی‌توان اولویت قائل شد.

در این حوزه دو بحث اهمیت پیدا می‌کند، اینکه وقتی با فردی استثنایی برخورد می‌کنیم آیا برخورد قبلی داشتیم و آیا اطلاعاتی در این حوزه داریم که به صورت علمی به اولی «تماس اجتماعی» و به دومی «آگاهی اجتماعی» می‌گوییم. برای مثال کتاب چهارم دبستان قدیم درسی با عنوان باچه‌بان داشت که دانش‌آموزان به اتفاق معلم برای اردو به یکی از مدارس ناشنوایان می‌رفتند. قبل از رفتن معلم بستر سازی می‌کرد و درباره کودکان ناشنوا اطلاع‌رسانی می‌کرد؛ این می‌شود آگاه‌سازی اجتماعی.

رسانه‌ها نیز در این کار کمک می‌کنند. وقتی که بچه‌ها حضور پیدا می‌کنند تماس اجتماعی رخ می‌دهد و وجوه شباهت و تفاوت در بین بچه‌های ناشنوا و همچنین با بچه‌های عادی را می‌بینند و مشاهده می‌کنند که کودکان ناشنوا نیز مانند آن‌ها قد بلند، قد کوتاه، خوش تیپ یا خوش لباس، خجالتی یا گرم هستند. در ۹۰ درصد موارد دانش‌آموزان انتظار دیدن چیزی عجیب را دارند، چون آگاه‌سازی و تماس اجتماعی مشکل داشته است، ولی می‌بینند که ۹۰ درصد افراد ناشنوا مانند افراد عادی هستند و فرق چندانی ندارند.

اگر آگاه‌سازی اجتماعی و تماس اجتماعی جا بیفتد دیگر تفاوت‌های افراد استثنایی آن قدر به چشم نمی‌آید، مثل کسی که چاق یا لاغر، عینکی یا بدون عینک است؛ و بحث نگرش جا می‌افتد و دیگر استیگما یا داغ نخواهیم داشت. در نتیجه این افراد با آسایش می‌توانند در جامعه خودشان مشغول فعالیت شوند.

وقتی افراد دارای آسیب‌های شنوایی یا ناشنوا - کم‌شنوا به سنی می‌رسند همانند سایر افراد جامعه به دنبال اشتغال، ازدواج و استقلال داشتن در زندگی خود هستند؛ چه چالش‌هایی متوجه این افراد در این مسیر است و چه خدماتی برای فائق آمدن بر این چالش‌ها وجود دارد؟

ابتدا درباره چالش‌ها و بعد راهکارها صحبت می‌کنیم. در هر گروهی چالش‌هایی وجود دارد مثلاً نوجوانان ناشنوا - کم‌شنوا و بچه‌های دبیرستانی با آسیب‌های شنوایی این چالش را دارند که برای ادامه تحصیل چه رشته‌هایی انتخاب کنند، برای این منظور از مشاوران تحصیلی قوی باید استفاده کنیم تا به سمت حوزه‌هایی که توانمندی بیشتری دارند، مثل حوزه‌های کاربردی تر مثل فنی مهندسی‌ها که پرکتیکال و کاربردی‌تر است و کم‌تر به گفتار نیاز دارد، هدایت بشوند.

همچنین قوانین حمایتی‌ای داریم مثلاً ۳ درصد سهمیه اشتغال یک سازمان باید از یکی از گروه‌های استثنایی باشد. خوب است که بچه‌ها و خانواده‌ها از این قوانین آگاهی داشته باشند. متأسفانه برخی سازمان‌ها این ۳ درصد را رعایت نمی‌کنند ولی از طرفی هم مؤسسه‌هایی مثل دانشگاه اصفهان از این ۳ درصد فراتر می‌روند و استخدامی‌های بیشتری از گروه‌های استثنایی دارند.

صحبت ما این است که این ۳ درصد حداقلی حتماً باشد و در ادامه نیز گروه‌های استثنایی در اشتغال رقابتی وارد شوند. باز به بحث نگرش نگاهی مختصر کنیم، اگر مسئله نگرش حل شود و افراد با نیازهای ویژه به عنوان همکارانی توانمند دیده شوند می‌توانند بدون موانع مربوط به استیگما، در مشاغلی که تخصص دارند رقابت کنند.

در مورد ازدواج، همانند همه انسان‌ها، برای افراد با نیازهای ویژه نیز همراه با جذابیت و دلهره است. البته دلهره و جذابیت بیشتری دارد برای همین معمولاً سعی می‌کنند روان‌تر و واضح‌تر حرف بزنند و اگر نمی‌توانند ارتباط اجتماعی‌شان را قوی‌تر کنند و این را برای خورد ضروری می‌دانند.

گاهی برخی متخصصان به غلط می‌گویند که بچه‌ها در قالب «فرهنگ ناشنوا» گنجانده شوند و زبان آن‌ها زبان اشاره باید باشد ولی وقتی افراد بزرگ می‌شوند دوست دارند در جامعه عادی‌شان باشند و خب نهایتاً به انتخاب خودشان مسئله ازدواج را پیگیری می‌کنند؛ مثلاً برخی افراد کم‌شنوا ترجیح می‌دهند با افرادی مثل خودشان ازدواج کنند، برخی که مهارت‌ها و توانمندی‌های خاصی دارند با افراد عادی ازدواج می‌کنند و برخی نیز ترجیح می‌دهند با افرادی که افت شنوایی بیشتری از خودشان دارند آشنا شوند.

در واقع حرف ما این است که همه ما انسان هستیم. چه عادی باشیم، چه ناشنوا یا اوتیستیک، همگی حق زیستن، تحصیل و اشتغال داریم. بحث فرصت‌های برابر است، مثل نور خورشید که به همه به یک اندازه می‌تابد، افراد باید از فرصت‌های برابر برخوردار باشند تا بنا بر ظرفیت خودشان شکوفا شوند.

برخی از افراد ناشنوا تیزهوش هستند و البته مانند افراد عادی، آن طرف طیف را هم داریم و بسیاری هوش متوسط دارند. نهایتاً نمی‌توانیم از یک نسخه برای همه افراد گروه استفاده کنیم. برخی بسیار توانمند هستند و برخی هم از توانمندی کمتری برخوردار هستند که نمی‌توان با اغراق گفت توانمند هستند.

همه افراد استعداد‌های خاصی دارند که با توجه به بستر، باید آن‌ها را پرورش دهیم، برای همین بحث استیگما و نگرش‌ها و فرصت‌های برابر مهم هستند.

اگر صحبتی با مخاطبان نشریه دارید...

خیلی خوشحالم که نشریه‌ای در دانشگاه اصفهان راه‌اندازی شده است و دانشجویان فعالی در این حوزه مشغول به فعالیت هستند. من هم به عنوان یک متخصص این را وظیفه خودم می‌دانم که در این حوزه وقت بگذارم و اطلاع‌رسانی کنم. هدف ما این است که بحث فراگیرسازی آموزشی و اجتماعی شکل بگیرد و فرصت‌های برابر برای همه افراد فراهم بشود. تشکر می‌کنم از انجمن روان‌شناسی و دانشجویانی که در این نشریه فعال هستند. همچنین این یک سخنرانی کوتاه بود که بخش‌های مختلف آن جای بحث و بررسی دارد و از همکاران عزیزم در این حوزه تقاضا دارم در صورت به جا نیامدن حق برخی مطالب، از طریق انجمن علمی در تماس باشند و ما را راهنمایی کنند.



فائزه پیرهرادیان

کوتاه با یک درمانگر

پدیدآیی، سیر پیشرفت و درمان اختلال اضطراب اجتماعی | از بخش ضمیمه

دکتر مانی رفیعی

دکترای روان‌شناسی عمومی و درمانگر
manirafiee.com



خودتان را معرفی کنید، و یک توضیح مختصر از رزومه کاری و رویکردتان در روان‌شناسی بدهید.

من مانی رفیعی هستم. فوق‌لیسانس روان‌شناسی بالینی و دکتری روان‌شناس عمومی از دانشگاه علامه دارم و پنج الی شش سال تدریس در همان دانشگاه و دانشگاه آزاد دارم و ورکشاپ‌های مختلفی در زمینه کاری‌ام برگزار می‌کنم که بخش زیادی از آن مربوط به روان‌شناسی صنعتی سازمانی هست و بخش دیگر آن روان‌شناسی بالینی. رویکرد اصلی‌ام اگزیستانسیال هست ولی خودم را درمانگر اکلیتیک (التقاطی) می‌دانم.

اختلال اضطراب اجتماعی چیست و چه علائمی دارد؟

اختلال اضطراب اجتماعی یک تاریخچه نسبتاً جدیدی دارد به عبارتی زمان زیادی نیست که این اختلال به این نام شناخته می‌شود؛ قبلاً به نام (social phobia) شناخته می‌شد که به آن هراس اجتماعی می‌گفتند و جزو فوبیای محسوب می‌شد و از بقیه اختلال‌ها تفکیک شده نبود. دلیل اینکه این اختلال جدا شده و به آن اختلال اضطراب اجتماعی می‌گویند این است که: شیوع آن در جامعه بالاست و بر کارکرد افراد تأثیر می‌گذارد و به طور ویژه بر روی نوجوانان در فرهنگ‌های غربی تأثیرات جدی گذاشته و حدود بیست الی بیست و پنج سال است از زمان انتشار (DSM4) یک بیماری جدا در نظر گرفته شده است که هر روز بر اهمیت آن افزوده می‌شود و با آمدن شبکه‌های اجتماعی شکل جدیدی به خود گرفته و آن را پیچیده‌تر کرده. نشانگان اصلی این اختلال در بُعد اول معمولاً اضطراب در موقعیتی است که احتمال قضاوت دیگران در آن وجود داشته باشد. بعد دوم اجتناب کردن از حضور پیدا کردن در این موقعیت‌ها است؛ به عبارتی با حضور در چنین موقعیت‌هایی فرد اضطرابی را تجربه می‌کند که از حضور در آن موقعیت‌ها اجتناب می‌کند، مثلاً با انجام یک سخنرانی که فرد دچار اضطراب جدی می‌شود که ممکن است دچار لکنت، سرخ شدن صورت و... شود، و این اختلال از اینجا شروع می‌شود بعد از آن تجربه فرد از چنین موقعیت‌هایی دوری می‌کند و اگر هم در این موقعیت‌ها قرار بگیرد اضطراب شدیدی را تجربه می‌کند.

عوامل مؤثر در ایجاد این اختلال چیست؟

برای چرایی دچار شدن به این اختلال تبیین‌های مختلفی وجود دارد. یکی از تبیین‌ها این است که قضاوت دیگران برای همه ما مهم است، اما ظاهراً یک استعداد ژنتیکی و یک بُعد تربیتی برای یک سری افراد وجود دارد که برای بعضی‌ها این قضاوت مهم‌تر هست. اگر یک طیف برای اهمیت دادن به قضاوت دیگران برای همه افراد وجود داشته باشد، افراد دچار این اختلال در انتهای این طیف قرار دارند. یعنی یک ویژگی مثبت (اهمیت دادن به نظر دیگران و علاقه به دیده شدن) در این افراد در نقطه حساسی از این طیف قرار دارد. یک تبیین دیگر برای این قضیه بحث شرطی‌سازی است که فرد در این موقعیت‌ها قرار گرفته و دچار اضطراب شده و راهکار اجتناب را پیش گرفته و این اختلال پیش رفته است. چرا که نظریه شرطی‌سازی معتقد است اجتناب می‌تواند منجر به تقویت اضطراب شود. زمینه‌های محدود ژنتیکی است که هنوز در این زمینه شناسایی جدی نشده. از لحاظ بیولوژی مغز نقش بدکاری آمیگدال در این اختلال مطرح شده.

آیا این اختلال درمان‌پذیر است؟ و فرق رویکرد شما و دیگر رویکردها در این زمینه چیست؟

این اختلال، اختلال بد درمان و سختی نیست، اما درمان دردناکی دارد چرا که مثل بقیه ترس‌ها و اضطراب‌ها اساس درمان با مواجهه است. تقریباً در هیچ ترس یا اضطرابی درمانی بدن مواجهه نداریم. این امر مواجهه به چند صورت است: ۱- گروه درمانی که سبب مواجهه بیمار با ترس خود است. ۲- رول پلی بازی کردن (حساسیت‌زدایی منظم) برای مثال: برای ترس از ارائه دادن به فرد پیشنهاد می‌شود که در ابتدا برای خود، روبه روی آینه، خانواده، دوستان صمیمی، کلاس خالی و بعد جلوی همگان اجرا کند و به ترتیب موقعیت را سخت‌تر کند. ۳- غرقه سازی: با قراردادن فرد در موقعیت‌های اضطرابی شدید انجام می‌شود که چندان برای این اختلال متداول نیست. ۴- آموزش روانی (psychoeducation): یاد دادن مهارت‌های اجتماعی، زیرا با نداشتن این مهارت‌ها خیلی از مواقع آدم‌ها نمی‌توانند ارتباط خوبی با دیگران برقرار کنند و به نوعی آن‌ها را شرطی می‌کند که دیگران آن‌ها

را نمی‌پذیرند و با یادگرفتن این مهارت‌ها فرد ارتباطات خود را گسترش می‌دهد و در نتیجه آن برخورد مثبتی (پاداش) دریافت می‌کند که باعث می‌شود حس منفی آن‌ها را از بین ببرد.

یک تکنیک معروف در مبحث اگزستانسیال وجود دارد که دکتر فرانکل آن را مطرح کرده است به نام قصد متضاد که فرد را تشویق می‌کند که تلاش کند از آنچه که می‌ترسد آن را ایجاد کند؛ زیرا سبب می‌شود که ذهن فرد از خود موضوع اضطراب دور شود برای مثال فرد را تشویق می‌کند صورت خود را سرخ کند. (سرخ شدن صورت یکی از علائم اضطراب است.) گاهی در یکی الی دو جلسه می‌تواند خاصیت درمان داشته باشد و به عنوان یک تکنیک از آن استفاده می‌شود. اصولاً درمان‌های اضطراب اجتماعی نشانه محور هستند که اگر این امر جواب ندهد و ریشه‌های عمیق‌تری داشته باشد، می‌توان از روش‌های سایکو داینامیک و درمان‌هایی که مربوط به سبک دلبستگی، به بررسی ریشه‌های این اضطراب بپردازیم.

شروع و زمان طلایی درمان این اختلال چه زمانی است؟

این اختلال از سن ۱۴ الی ۱۵ سالگی شروع می‌شود و تا حدی طبیعی است، اما در دوره دانشگاه اثرگذاری‌های منفی آن شروع می‌شود به دلیل شروع ارائه‌ها و اولین مواجهه‌ها با جنس مخالف که موقعیت‌های اضطرابی برای فرد ایجاد می‌کند. در ۱۸ الی ۱۹ سالگی به نظر من موقعیت حساسی است که باید به‌طور جدی در این زمینه توجه شود و باید هدف مراکز مشاوره دانشگاه‌ها شود که کمک شایانی به این بچه‌ها شود.

اگر مشکوک شویم که فردی این اختلال را دارد چگونه به او کمک کنیم؟

خب این مسئله در بین دانشجویان و هم‌کلاسی‌هایمان رایج است. چون معمولاً بچه‌هایی که تازه وارد دانشگاه می‌شوند این مشکل را دارند. اولاً مراقب زبان بدنی و کلامی خود هنگام سخنرانی و حرف زدن دوستان باشیم و بازخورد منفی ندهیم، مثلاً کلافه نشویم یا بگوییم عجله کن و زود باش و.... برعکس به‌گونه‌ای عکس‌العمل نشان دهیم که آن‌ها را تشویق کنیم. همچنین می‌توانیم گروه‌های کوچک‌تری تشکیل دهیم که این افراد در آن‌ها شرکت کنند و مواجهه با این اضطراب را تمرین کنند. ضمن اینکه یادگیری مشاهده‌ای عاملی است که به این افراد فرصت داده می‌شود که از دیگران ببینند و یاد بگیرند.

سپاس از شما، اگر نکته پایانی دارید بفرمایید.

تنها چیزی که باید در نظر بگیریم این است که گاهی اوقات بی‌توجهی به این مشکل به تدریج تبدیل به الگوی شخصیتی تبدیل می‌شود که در روان‌شناسی به آن اختلال شخصیت دوری‌گزين می‌گوییم. به عبارتی اگر به موقع به آن توجه شود به یک صفت شخصیتی و دائم به یک وضعیت موقت و قابل درمان تبدیل می‌شود اما اگر سال‌ها فرد با این اختلال زندگی کند می‌تواند به یک صفت شخصیتی تبدیل می‌شود.

پس درمان این اختلال و مراجعه به روان‌شناس بسیار کمک‌کننده به این وضعیت است، زیرا خیلی مواقع بد کارکردهایی که این اختلال ایجاد می‌کند سبب می‌شود که فرد موقعیت‌های مهم زندگی خود را از دست بدهد. مثلاً برای اجتناب از اضطراب از دفاع پایان‌نامه ارشد دوری می‌کند یا مثلاً به مصاحبه شغلی نمی‌رود. این اختلال با اینکه اختلال خوش‌درمانی است اما تبعات زیادی برای فرد دارد که در اولویت درمان قرار می‌گیرد به این معنی که روان‌شناسان اگر مراجعی دارای چند اختلال باشد درمان اختلال اضطراب اجتماعی را به تعویق نیندازند و هم مراجعین درمان این اختلال خود را به تعویق نیندازند.



سلام و وقت به خیر جناب دکتر اورازانی، برای شروع از تحصیلاتتان در زمینه روان‌شناسی اجتماعی را برای ما بگویید.

من در سال ۲۰۱۴ از دانشگاه ماساچوست امهرست در رشته روان‌شناسی اجتماعی پذیرش گرفتم. به‌صورت خاص تریک پروگرامی در دانشکده روان‌شناسی آن دانشگاه بود که در دیویژن روان‌شناسی اجتماعی محسوب می‌شد و اسمش روان‌شناسی صلح و خشونت بود که زیرشاخه روان‌شناسی اجتماعی حساب می‌شد. آنجا مشغول به تحصیل شدم. دوره دکتری به این صورت بود که سه سال اول برای فوق‌لیسانس بود و از پایان‌نامه فوق‌لیسانس دفاع می‌کردیم. دو یا سه سال بعدی مخصوص دکتری بود و در پایان آن از پروژه دکتری دفاع می‌کردیم. در اواسط تحصیل من در سال ۲۰۱۷ بود که ترامپ قانون مسدود شدن مسافرت‌ها را گذاشت و من و همسر من تصمیم گرفتیم که از آمریکا برویم چرا که اگر من می‌خواستم به کنفرانسی بروم یا خانواده‌ام را ببینم و دوباره به آمریکا برگردم امکان‌پذیر نبود. تصمیم گرفتیم به دانشگاه کارلتون در شهر اوتاواای کانادا برویم با این شرایط که من همچنان دانشجوی دانشگاه ماساچوست باقی بمانم، من را به‌عنوان دانشجوی پذیرفتند. به‌عنوان دانشجوی دکتری به‌صورت هم‌زمان با دو استاد مشغول به کار شدم و به این دلیل که دروس مورد نیاز دوره دکتری را در دانشگاه کارلتون هم گذراندم، با وجود اینکه از یک پایان‌نامه دکتری دفاع کردم ولی هر دو دانشگاه به من مدرک دکتری دادند. در سال ۲۰۲۰ از پایان‌نامه‌ام دفاع کردم. پایان‌نامه‌ام راجع به تأثیر روش‌های غیر خشونت‌آمیز و خشونت‌آمیز در جنبش‌های اجتماعی بر میزان حمایتی که افراد حاضرند به آن جنبش‌های اجتماعی بدهند. بعد از که از پایان‌نامه دفاع کردم در دانشگاه ملی استرالیا به‌عنوان پژوهشگر پسادکتری بیشتر مشغول به پژوهش هستم ولی گاهی اوقات تدریس می‌کنم ولی تمرکز من بیشتر بر روی کارهای پژوهشی است.

بسیار عالی، برای ادامه کار اگر ممکن است به ما بگویید روان‌شناسی اجتماعی چیست و از کجا آمده و آیا به‌عنوان

یک رشته تخصصی و یک شغل به حساب می‌آید؟

وقتی از روان‌شناسی اجتماعی صحبت می‌شود بهتر است که بگوییم روان‌شناسی‌های اجتماعی. چون دست‌کم طبق یک دسته‌بندی ما دو مدل روان‌شناسی اجتماعی داریم؛ بنابراین بهتر است جمع به کار ببریم. اما تعریف کلی روان‌شناسی اجتماعی این است که سعی این علم بر این است که بررسی رفتارها، نگرش‌ها و عواطف فرد را در نسبتی که بستر اجتماعی و محیطی که در آن قرار دارد بررسی بکند. یعنی روان‌شناسی اجتماعی به تعامل این دو خیلی علاقه‌مند است. بالاخص به تأثیری که محیط بر فرد می‌گذارد. این تعریفی که کردم تعریف خیلی عامی از روان‌شناسی اجتماعی است. البته به این معنی نیست که همه با این تعریف موافق هستند اما به هر تقدیر در روان‌شناسی اجتماعی شما فرد را به‌عنوان یک واحد منعزل و منزوع از محیطش بررسی نمی‌کنیم. فرد در تاروپود یک بستری قرار دارد که آن بستر تعیین‌کننده بسیاری از چیزهایی است که درون آن فرد وجود دارد. همان‌طور که گفتم از جمله رفتار از جمله عواطفش از جمله نگرش‌هایش. این یک تعریف خیلی عام و کلی درباره روان‌شناسی اجتماعی است.

و اما درباره سؤالی که راجع به شغل پرسیدید، بله، مدت‌هاست روان‌شناسی اجتماعی در کشورهای توسعه‌یافته به‌عنوان یک رشته تخصصی شناخته می‌شود و در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. با روان‌شناسی اجتماعی شغل‌های مختلفی می‌توان پیدا کرد. طبیعتاً واضح‌ترین آن‌ها شغل پیدا کردن در دانشگاه است. اعم از پژوهشگری یا مدرس. اما به دلیل اینکه روان‌شناسی اجتماعی همان‌طور که گفتم با فاکتورهای محیطی و تأثیر آن‌ها سروکار دارد در حوزه‌های گسترده‌ای کاربرد دارد. برای مثال فرض کنید اگر کسی روان‌شناسی سیاسی که زیرشاخه‌ای از روان‌شناسی اجتماعی است، می‌خواند، به مسئله رفتار رأی دادن افراد که مربوط به روان‌شناسی اجتماعی است، می‌پردازد و می‌تواند با کمپین‌های سیاسی کار کند. می‌توان با مؤسسات دولتی کار کرد. می‌توان با «NGO» ها کار کرد. اگر مثلاً روان‌شناسی دین بخوانید که آن هم از زیرشاخه‌های روان‌شناسی اجتماعی حساب می‌شود. می‌توانید در حوزه پژوهش روی زمینه کار کنید. در حوزه سلامت می‌شود کار کرد و بررسی کرد که چه فاکتورهای اجتماعی بر سلامت افراد تأثیر دارند. هر حوزه‌ای که الان در ذهنتان می‌توانید در نظر بگیرید که روان‌شناسی دارد، حتی روان‌شناسی بالینی، روان‌شناسی اجتماعی در آنجا حرفی برای گفتن دارد. چون به تأثیر محیط بر انسان در آن حوزه خاص می‌تواند نگاه کند.

روان‌شناسی فرهنگی با روان‌شناسی اجتماعی ارتباط دارد؟ جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی چگونه؟

بستگی دارد به اینکه کدام روان‌شناسی اجتماعی را بخواهیم در نظر بگیریم. روان‌شناسی اجتماعی دو گرایش وجود دارد همین دلیل من گفتم بهتر است درباره روان‌شناسی‌های اجتماعی صحبت کنیم. یک گرایش، گرایشی است که به آن روان‌شناسی اجتماعی جریان غالب (mainstream social psychology) یا روان‌شناسی اجتماعی سنتی گفته می‌شود. این گرایش رویکرد تجربی دارد. با کمی‌سازی سروکار دارد. ایدئال آن رویکردهای آزمایشگاهی (experimental) است و در سنت تجربه‌گرایانه معنا پیدا می‌کند. یک رویکرد دیگر هم در روان‌شناسی اجتماعی است که به آن روان‌شناسی اجتماعی انتقادی می‌گویند. این روان‌شناسی اجتماعی انتقادی با مبانی روان‌شناسی اجتماعی جریان غالب سرسازگاری ندارد به این معنا که روان‌شناسی اجتماعی را به عنوان علم (science) و عینی (objective) نمی‌داند. تاکید بر کمی‌سازی ندارد و اساساً به فرمولی که در روان‌شناسی اجتماعی جریان غالب افراد به آن باور دارند که عبارت است از: «فرد به علاوه محیط مساوی است با رفتار» اعتقاد ندارد. چرا که اساساً معتقد است فرد جدای از محیط نیست و محصول محیط است. اگر آن نوع روان‌شناسی را بخواهیم در نظر بگیریم با روان‌شناسی فرهنگی به لحاظ تعریفی خیلی نزدیک است. روان‌شناسی فرهنگی به این نگاه می‌کند که چطور زیست‌های مختلف فرهنگی، روان‌شناسی‌های مختلفی تولید می‌کند. البته با روان‌شناسی بین فرهنگی متفاوت است. روان‌شناسی بین فرهنگی ممکن است یک سازه‌ای مثل درون‌گرایی را در نظر بگیرد و بعد آن را در فرهنگ‌های مختلف بررسی کند. این تعریف روان‌شناسی بین فرهنگی است. اما این با روان‌شناسی فرهنگی متفاوت است. چرا؟ چون شما در روان‌شناسی بین فرهنگی مفهوم برون‌گرایی را بررسی می‌کنید که از روان‌شناسی‌ای که در اروپا تولید شده آمده است. این مفهوم را از آنجا می‌گیرید و سعی می‌کنید در فرهنگ‌های دیگر آن را بررسی و منطبق کنید. اما روان‌شناسی فرهنگی با این کار مخالف است چرا که معتقد است نحوه زیست و جغرافیایی که افراد در آن هستند و سنت‌هایی که افراد در آن بزرگ شده‌اند اساساً مفاهیم مختلفی را برای بررسی انسان و فهم انسان تولید می‌کند. من دیگر نمی‌توانم یک مفهومی که در یک فرهنگ خاصی تولید شده را از یک فرهنگ بردارم و بخواهم در فرهنگ دیگر به کار ببرم. روان‌شناسی فرهنگی از ریشه شروع می‌کند. به این معنا که می‌بیند آن ساختار و فرهنگی که افراد در آن زندگی می‌کنند و از آن فرهنگ می‌آیند روان‌شناسی و چه مفهومی را در افراد تولید می‌کند و کار روان‌شناسی فرهنگی بررسی همین است. نحوه بررسی مفهومی که از یک فرهنگ خاص به فرهنگ‌های دیگر وارد شده اگر روان‌شناسی فرهنگی را این‌گونه تعریف کنیم. این روان‌شناسی فرهنگی با روان‌شناسی اجتماعی از نوع انتقادی نزدیکی‌های زیادی دارد.

درباره ارتباط روان‌شناسی اجتماعی با جامعه‌شناسی علوم اجتماعی. علوم اجتماعی گاهی اوقات یک عنوان کلی است که برای روان‌شناسی اجتماعی و یا جامعه‌شناسی استفاده می‌شود و یک مفهوم کلی است. اگر بخواهم به صورت خلاصه توضیح دهم، درباره تفاوت بین روان‌شناسی اجتماعی جامعه‌شناسی، به نظر می‌آید روان‌شناسی اجتماعی، چه از نوع روان‌شناسی اجتماعی جریان غالب، چه از نوع روان‌شناسی اجتماعی انتقادی از یک چیز فروگذاری نمی‌کند و همواره آن را مدنظر دارد و آن تجربه درونی افراد (subjective experience) است. البته در این نکته بین همه صاحب‌نظران توافق حاصل نیست اما من سعی می‌کنم تعریفی را بگویم که بیشترین اجماع بر آن است. به نظر می‌آید که جامعه‌شناسی دغدغه‌اش در درجه اول تبیین تجربه‌های درونی افراد نیست. البته که جامعه‌شناسی شاخه‌های مختلفی دارد و خوب این در تعریف مشکل ایجاد می‌کند چرا که همیشه در تعریف این مشکل وجود دارد که برای یکی از شاخه‌های آن رشته صدق نمی‌کند.

در تعریف کلاسیک جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی برای آن مهم است. مثلاً خانواده یا سازمان‌ها، NGOها، دولت و تعامل این نهادها با هم دیگر یا حتی تأثیر این نهادها بر افراد. به خاطر همین است که گاهی اوقات جامعه‌شناسی به روان‌شناسی اجتماعی انتقادی نزدیک می‌شود. آنجایی تأثیر نهاد را بر افراد بررسی می‌کند؛ بنابراین این‌گونه نیست که این دو به صورت کامل از هم جدا باشند. روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی مشترکاتی با هم‌دیگر دارند. من یک مطلب دیگر را هم به صورت خلاصه بگویم، وقتی روان‌شناسی اجتماعی را به جریان غالب و انتقادی تقسیم‌بندی کردند، اسم دیگری برای این دو جریان می‌توان گذاشت. روان‌شناسی اجتماعی جریان غالب را «روان‌شناسی اجتماعی روان‌شناختی» و روان‌شناسی اجتماعی انتقادی را «روان‌شناسی اجتماعی جامعه‌شناختی» می‌توان نامید. اگر این تفکیک را انجام دهیم طبیعتاً متوجه می‌شویم که دومی خیلی به جامعه‌شناسی نزدیک‌تر است و از متدولوژی جامعه‌شناسی استفاده می‌کند. این پاسخ کوتاه و مختصری بود که می‌توانم به این سؤال بدهم.

آیا می‌توان روان‌شناسی اجتماعی را شاخه‌بندی کرد؟ و کاربرد دقیق روان‌شناسی اجتماعی چیست؟

بستگی دارد به اینکه معیار شما چه باشد؟ برای مثال در انجمن روان‌شناسان آمریکا (APA) شاخه‌های مختلفی وجود دارد و بعد هر کدام از این شاخه‌ها زیر شاخه‌های مختلفی دارد. روان‌شناسی اجتماعی گمان می‌کنم شاخه‌های چهارم و هشتم باشد و یکی از این شاخه‌هاست و زیر شاخه‌های زیادی دارد. مثل همان طور که گفتم روان‌شناسی دین زیر شاخه روان‌شناسی اجتماعی است همچنین روان‌شناسی سیاسی.

درباره کاربرد روان‌شناسی اجتماعی، این نکته را درباره خیلی از رشته‌های علوم انسانی از جمله فلسفه و جامعه‌شناسی شنیده‌ام و درباره روان‌شناسی اجتماعی هم می‌توان گفت که آن‌ها موجودات به اصطلاح «فضولی» هستند. شما در هر حوزه‌ای نام ببرید روان‌شناس‌های اجتماعی حرف برای گفتن دارند. مثلاً الان ما با بحران‌های محیط زیستی مواجهیم. روان‌شناسی اجتماعی چه چیزی می‌تواند برای بحران‌های محیط زیستی بگوید؟ از ساده‌ترین مثال اگر بخواهم شروع کنم این است که چرا افراد رفتاریهایی از خودشان نشان نمی‌دهند که حاکی از تفکیک زیاده‌ها باشد. یا مثلاً چرا افراد موقعی که به حمام می‌روند در مصرف آب صرفه‌جویی نمی‌کنند. اینها سؤال‌هایی است که روان‌شناس‌های اجتماعی با روش‌شناسی‌های خودشان می‌توانند به آن پاسخ بدهند مثلاً فرض کنید در حوزه سلامت چه فاکتورهایی اجتماعی باعث می‌شود که افراد سلامتشان به خطر بیفتد یا برعکس سلامتشان در وضعیت بهتری باشد؟ مثالی که قبلاً در زمینه سیاست و رأی دادن زدم. اگر یک کمپین سیاسی وجود داشته باشد و من یک کاندیدا باشم چطور می‌توانم شهروندان را تشویق کنم که به من رأی بدهند و قانعشان کنم. «اقتناع» یکی از مباحث مهم روان‌شناسی اجتماعی است و پیشینه پژوهشی زیادی دارد. اگر من یک مدیر مشغول به کار در یک کارخانه باشم چطور می‌توانم کارمندانم را به بیشتر کار کردن تشویق کنم؟ چطور می‌توانم کارمندانم را به سازمانی که در آن کار می‌کنند علاقه‌مند کنم که با آن سازمان هم‌زادپنداری کنند و برای آن سازمان سختی‌هایی را تحمل کنند؟ به عبارت دیگر روان‌شناسی صنعتی و سازمانی زیر شاخه روان‌شناسی اجتماعی است. همه اینها را شما می‌توانید زیر شاخه‌های روان‌شناسی اجتماعی در نظر بگیرید. در همه این زمینه‌ها روان‌شناسی اجتماعی حرف برای گفتن دارد.

وضعیت روان‌شناسی اجتماعی در ایران چگونه است؟ آیا این رشته در ایران وجود دارد؟

من یک مشکلی که دارم این است که از سال ۲۰۱۴ از ایران دور بوده‌ام؛ بنابراین اطلاعات دقیقی ندارم اما دور دور هم بی‌ارتباط نبوده‌ام. در بعضی از حوزه‌ها چون روان‌شناسی اجتماعی کاربردی است بعضی‌ها خیلی از آن استقبال کرده‌اند. مثلاً سوگیری‌های شناختی خیلی در ایران به آن پرداخته شده. روان‌شناسی شناختی زیر شاخه روان‌شناسی اجتماعی است یا اگر نگوئیم که زیر شاخه آن است، ما یک گرایش داریم به نام «روان‌شناسی اجتماعی شناختی» که این گرایش در ایران خیلی با استقبال مواجه شده و به اصطلاح الان «مد» است. سوگیری‌های شناختی مد است. خود روان‌شناختی شناختی مد است. روان‌شناسی اجتماعی شناختی کمتر، ولی آن هم مد است هرگونه کاربردی که روان‌شناسی اجتماعی در صنعت، تجارت و بازرگانی دارد در حال رشد است. به دلیل اینکه آنجا نیاز به این دارند که افراد را درست کاری کنند. مثلاً در تجارت و یا در بازار شما نیاز به تبلیغات دارید می‌خواهید بدانید کدام یک از این تبلیغات بیشترین تأثیر را روی فرد می‌گذارد و روان‌شناسی اجتماعی اینجا حرف برای گفتن دارد. مثلاً در روان‌شناسی صنعتی سازمانی می‌خواهید ببینید کارمندان در چه شرایطی بیشترین کار را انجام می‌دهد و نیاز به روان‌شناسی اجتماعی دارید. در حوزه‌هایی که غالباً با اقتصاد مرتبط است روان‌شناس اجتماعی در حال رشد است اما در حوزه‌های دیگر این رشد کمتر است. مثلاً آن مسائلی که در مورد مشکلات زیست محیطی زدم خیلی کمتر رواج یافته. چون آنجا پول در کار نیست. بنابراین در ایران، هم در بعضی از گرایش‌ها می‌توان صعود روان‌شناسی اجتماعی را دید ولی در بعضی از حوزه‌های دیگر نه. ولی خوب اوضاع بازار آن در کل خوب نیست ولی روندش رو به صعود است.

در کشورهای دیگر اوضاع روان‌شناسی اجتماعی چگونه است؟

بستگی دارد که چه معیاری بخواهید در نظر بگیرید. در اینجا اصلاً گسترش روان‌شناسی اجتماعی با ایران قابل مقایسه نیست. روان‌شناسی اجتماعی جا افتاده است و در دانشگاه به عنوان یک رشته مطرح وجود دارد. بنابراین از این جهت قابل مقایسه با ایران نیست. در عین حال چون نهاد اقتصاد در کشورهای پیشرفته هم نقش مهم اساسی ایفا می‌کند آن بخش‌هایی از روان‌شناسی اجتماعی که برای نهادها حرف‌های زیادی برای گفتن دارد با استقبال بیشتری مواجه می‌شود. مثلاً برای بانک‌ها یا بازار سهام روان‌شناسی اجتماعی خیلی مهم است چون در این حوزه‌ها، افرادی که در این جور جاها کار می‌کنند نیازمند

تصمیم‌گیری هستند و تصمیم‌گیری یکی از حوزه‌هایی است روان‌شناسی اجتماعی در آن خیلی حرف برای گفتن دارد. این قدر این حوزه جذاب بوده است که دنیل کالمن روان‌شناس اجتماعی که یک روان‌شناس اجتماعی بوده، در سال ۲۰۰۲ جایزه نوبل اقتصادی را کسب کرده، چرا که توانسته خطاهای شناختی که به شدت در تصمیم‌گیری روزمره دخیل هستند را تشخیص بدهد. کتاب او به اسم «تفکر آهسته، تفکر سریع» نیز به فارسی ترجمه شده. این بخش از روان‌شناسی اجتماعی در ایران خیلی طرفدار دارد. چون برای دست‌کاری کردن افراد کاربرد دارد. یکی از تنش‌های خیلی جدی روان‌شناسی اجتماعی انتقادی روان‌شناسی اجتماعی جریان غالب دارد (چون این توصیفی که الان کردم مربوط به روان‌شناسی اجتماعی جریان غالب است) این است که روان‌شناسی اجتماعی به جای قدرتمندتر کردن مردم و جامعه، دست‌اندرکار دست‌کاری اقل‌ت‌هاست. این تنش خیلی خیلی جدی است که بین دو گرایش روان‌شناسی اجتماعی وجود دارد و شما الان این بخش اول که شامل دست‌کاری کردن هست را به وفور می‌بینید. بگذارید یک مثال بزنم خالی از لطف شاید نباشد. چند وقت پیش در اینجا (استرالیا) به خرید رفته بودم. در اینجا به دو مدل می‌توان هزینه آن را پرداخت کرد. در یک مدل پول را به صندوق‌دار می‌پردازید و یک مدل دیگر دستگاه‌هایی هست که می‌توان بارکد کالا را وارد کرد و با کارت هزینه را پرداخت کرد. اوایل که من می‌رفتم و با دستگاه خرید می‌کردم، هنگامی که می‌خواستم پول را پرداخت کنم در انتها برای مثال اگر میزان پولی که من باید پرداخت می‌کردم ۲۴.۷ دلار بود از من سؤال می‌کرد آیا می‌خواهی به فلان جا دونیت (حمایت) کنی و جواب سؤال به صورت بله و خیر بود و من غالباً خیر را انتخاب می‌کردم. چند وقت پیش که برای خرید رفته بودم سؤالش را عوض کرده بود. تغییری که ایجاد کرده بود این بود که دیگر جواب سؤال به صورت بله و خیر نبود. به این صورت بود که برای مثال اگر هزینه خرید شما شده باشد ۲۴.۷، این سؤال را از شما می‌پرسید که آیا حاضری این را رند کنی که بشود ۲۵ دلار؟

روان‌شناسی اجتماعی یعنی این. مشخص است که یک روان‌شناس اجتماعی این مطلب را به آن‌ها گفته. احتمال اینکه افراد در پاسخ به یک سؤال بله/خیر بگویند خیر، خیلی بیشتر از این است که از شما بخواهند عددی را رند کنید. این در واقع استفاده از سوگیری مخاطب است. حالا شاید از نظر اخلاقی این یک هدف قابل دفاع باشد اما این یک مثال بود برای اینکه شما بفهمید روان‌شناسی اجتماعی در جریان غالب بخش‌هایی از آن دست‌اندرکار دست‌کاری رفتار افراد است.

برای کسانی که در ایران علاقه‌مند به روان‌شناسی اجتماعی هستند، چه منبعی معرفی می‌کنید؟

خوب، ببینید کتاب در ایرانی کم ترجمه نشده. من خودم با کتاب «روان‌شناسی اجتماعی» الیوت ارونسون ترجمه دکتر شکرکن به روان‌شناسی اجتماعی علاقه‌مند شدم. این کتاب نویسنده خیلی معروفی دارد و کتاب خیلی خوبی است. کتاب‌های دیگری هم دیدم که در زمینه روان‌شناسی اجتماعی در ایران ترجمه شده. اسامی آن به صورت دقیق در خاطر من نیست اما کتاب‌های زیادی در این زمینه ترجمه شده. مثلاً همین کتاب «تفکر سریع تفکر آهسته» دنیل کانمن ترجمه شده و ترجمه آن کار مهمی بوده؛ بنابراین دست بچه‌ها اگر بخواهند روان‌شناسی اجتماعی جریان غالب بخوانند خالی نیست. اما اگر بخواهند روان‌شناسی اجتماعی انتقادی بخوانند چرا. دستشان خالی است. به همین دلیل که دست‌کم در مقایسه با جریان غالب دستشان خالی بود، من یک کتابی را ترجمه کرده‌ام به همین عنوان «روان‌شناسی اجتماعی انتقادی» که امیدوارم در ۳، ۴ ماه آینده وارد بازار بشود که آنهایی که به روان‌شناسی اجتماعی انتقادی علاقه‌مند هستند دست‌کم یک منبع موثق در زمینه روان‌شناسی اجتماعی انتقادی داشته باشند. خوب این را هم توضیح بدهم برای این که مخاطب‌هایتان، دست‌کم آن‌هایی که علاقه‌مندند بدانند که برای تهیه این کتاب به کجا می‌توانند مراجعه کنند. انتشارات لاهیتا تا قرار است یک مجموعه درباره روان‌شناسی انتقادی منتشر بکند که شامل چندین جلد کتاب است که یکی از این کتاب‌ها همین کتابی است که گفتم، «روان‌شناسی اجتماعی انتقادی». یک کتاب دیگر هست به نام «روان‌شناسی انتقادی» که آن یک رویکرد کلی‌تری دارد و شامل زیرمجموعه‌های زیادی مثل روان‌شناسی کار انتقادی، روان‌شناسی سلامت انتقادی، روان‌شناسی بالینی انتقادی و یا مثلاً مبانی فلسفی روان‌شناسی انتقادی می‌شود. بررسی می‌کند که این مشکل روان‌شناسی انتقادی با جریان غالب چیست و با هم چه فرقی می‌کنند و روش‌شناسی آنها چه فرقی دارد؟ این مسائل در آن مجموعه توضیح داده شده من دوستان را تشویق می‌کنم به اینکه این مجموعه را موقع انتشار یک نگاهی ببندازند و اما درباره سریال و فیلم بستگی دارد که در روان‌شناسی اجتماعی انتقادی چه حوزه‌ای مدنظر شما باشد. مثلاً یک بخشی از روان‌شناسی اجتماعی به تبعیض و پیش‌داوری مربوط می‌شود. من به دوستان توصیه می‌کنم که یک وب‌سایتی را چک کنند که این وب‌سایت منبع خیلی خوبی از فیلم گرفته تا فیلم کوتاه فیلم بلند مقاله و... در روان‌شناسی اجتماعی است. آدرس این وب‌سایت «understandingprejudice.org» است که منبع

خیلی خوبی است. سایت دیگری هست به نام «social psychology network» که وبسایت خیلی معروفی است و یک روان‌شناس اجتماعی این وبسایت را راه‌اندازی کرده. بسیاری از روان‌شناسان اجتماعی دنیا در این وبسایت پروفایل دارند و خود و حوزه کاری و دانشگاهی که در آن درس خوانده‌اند و دانشگاهی که در آن مشغول هستند و درس می‌دهند و همچنین حوزه‌های پژوهشی‌شان و گرایش‌های مختلفی که در روان‌شناسی اجتماعی وجود دارد و دانشگاه‌های مختلف در زمینه روان‌شناسی اجتماعی، در این وبسایت ذکر شده و فوق‌العاده مطالب خوبی در آنجا پیدا می‌شود.

ممکن است دانشگاه‌های مطرحی که در زمینه روان‌شناسی اجتماعی وجود دارد را معرفی کنید؟

دانشگاه‌های مهم در روان‌شناسی اجتماعی؟ الان من به دانشگاه‌هایی فکر می‌کنم که افراد معروفی در این حوزه در آنجا هستند. یکی از معروف‌ترین دانشگاه‌ها در روان‌شناسی اجتماعی در دنیا همین جایی هست که من در آن کار می‌کنم یعنی «دانشگاه ملی استرالیا» و موقعی که داشتم برای شغل درخواست می‌دادم اصلاً اطلاع نداشتم که این‌طوری است و بعداً فهمیدم. «دانشگاه سنت اندروز» دانشگاه خوبی است. «دانشگاه کنت» و «دانشگاه ساسکس» در اسکاتلند و انگلیس هستند. در آمریکا «دانشگاه کرنل»، «دانشگاه استنفورد»، «دانشگاه پرینستون»، «دانشگاه کلمبیا»، «دانشگاه کارموس» و «دانشگاه هاروارد» دانشگاه‌هایی هستند که روان‌شناسان اجتماعی مهمی در آنها کار کرده‌اند. در آلمان «مؤسسه ماکس پلانک» خوب است و روان‌شناسان اجتماعی خوبی در آن بودند. «دانشگاه ماساچوست امهرست» (همان دانشگاهی که من در آن بودم) در روان‌شناسی اجتماعی خوب است و آدم‌های معروفی در آنجا هستند. «دانشگاه کارلتون» در کانادا. در دانشگاه کارلتون که بودم استاد راهنمای من «دکتر ولف» از معروف‌ترین روان‌شناس‌های اجتماعی دنیا است. در استرالیا یک دانشگاه دیگر هست به نام دانشگاه «کوئینزلند» از معروف‌ترین روان‌شناسان اجتماعی دنیا را می‌توان در آنجا پیدا کرد. «الکس هاسلم» و «وینیفرد لوئیز» و «متیو هنزی» در انجام کار می‌کنند. «جان دروری» و «استیو رایش» در دانشگاه سنت اندروز و ساسکس کار می‌کردند و یا می‌کنند (چون دانشگاه‌هایشان را مدام عوض می‌کنند). «دانشگاه ملبورن» دانشگاه معروفی است و «نیک هاسلم» از روان‌شناسان اجتماعی معروف دنیا است در آنجا کار می‌کند. خیلی دانشگاه‌های دیگر هست که در حافظه من نیست. ولی برای ایلای کردن نباید اسم دانشگاه را در نظر گرفت چون خیلی اوقات رتبه کلی یک دانشگاه بالاست ولی دانشکده روان‌شناسی اجتماعی آن به آن قدرت نیست یا برعکس، رتبه یک دانشگاه پایین است ولی ممکن است دانشکده روان‌شناسی قوی‌ای داشته باشد و دلیل نمی‌شود دانشکده روان‌شناسی آن ضعیف باشد. باید به گروه روان‌شناسی اجتماعی نگاه کرد و دید سطح آنها چگونه است تا مشخص شود که آن دانشکده در چه سطح است.

خیلی ممنون از اینکه وقت خود را در اختیار ما قرار دادید. اگر نکته پایانی دارید که در سؤالات نبود، بفرمایید.

یکی از دلایل به وجود آمدن روان‌شناسی اجتماعی، ناپسند و ناکافی بودن رویکردهای شخصیتی بوده. یعنی تا پیش از روان‌شناسی اجتماعی تصور می‌کردند که رویکردهای شخصیتی و نظریه‌های شخصیت توان توضیح و تبیین انسان و رفتارشان را دارد اما بعد دیدند که این‌طور نیست و ما هر قدر که شروع می‌کنیم به تولید نظریه‌های شخصیت ولی باز هم در تبیین دستان خالی است. یکی از دلایل به وجود آمدن روان‌شناسی اجتماعی این است که هنوز رویکرد غالب حتی در کشورهای توسعه‌یافته که روان‌شناسی اجتماعی یک رشته افتاده است محیط را در نظر نمی‌گیرد. من وقتی سر کلاس می‌روم و با دانشجویانم صحبت می‌کنم و سؤال می‌پرسم چه چیزی رفتار انسان‌ها را تبیین می‌کند جواب‌ها غالباً این است: ژن، مغز، شخصیت. از این سه خارج نیست. در صورتی که الان که دارم با شما حرف می‌زنم این که من درون‌گرا هستم یا برون‌گرا پیش‌بینی‌کننده این نیست که من در تعامل چه خواهم گفت بلکه آن چیزی که پیش‌بینی‌کننده رفتار من است هویت اجتماعی من است. من الان دارم به عنوان یک روان‌شناس اجتماعی با شما حرف می‌زنم بنابراین اینکه من درون‌گرا هستم یا برون‌گرا، قضاوت گرم و خیلی از چیزهای دیگر که در تست‌های شخصیت وجود دارد اینها در این کانتکست و در این بستری ارتباطی برای اینکه بتوانید رفتار را پیش‌بینی کنید به شما اطلاعات نمی‌دهند. در این کانتکست شما از من خواستید که به عنوان یک روان‌شناس اجتماعی با شما درباره روان‌شناسی اجتماعی صحبت کنم. پس آن هویت اجتماعی من است که می‌تواند توضیح بدهد که من الان به شما چه می‌گویم. من همه کسانی که این مصاحبه را می‌خوانند را به نه لزوماً به نادیده گرفتن رویکرد شخصیتی (اگرچه روان‌شناسی انتقادی انتقادهای رادیکال و جدی و ریشه‌ای به رویکردهای شخصیتی دارد) بلکه به اینکه به تعامل فرد با محیط خیلی جدی فکر نکنند تشویق می‌کنم. برای اینکه ما به ظاهر می‌گوییم که در روان‌شناسی فرد به علاوه محیط مساوی است

با رفتارولی تمرکزمان روی فرد است و به محیط خیلی کار نداریم و نکته آخر اینکه به این فکر کنند که آیا لحظه‌ای بوده که اصلاً فرد وجود داشته باشد یا اینکه رابطه تقدم داشته بر فرد. ما از لحظه‌ای که در شکم مادر شروع به رشد می‌کنیم و صلیم و رابطه داریم با یک نفر، تا زمانی که به دنیا که می‌آییم با والدینمان در ارتباط هستیم تا زمانی که بزرگ می‌شویم. یعنی لحظه‌ای نیست که ما در رابطه با کسی نباشیم. اساساً فرد خالی وجود ندارد. همواره رابطه است که وجود دارد و اگر هم فردی هست این فرد فرع بر رابطه است. رابطه اصل است نه فرد. ما همیشه خیال می‌کنیم که از پیوستن دو فرد یا تعدادی از افراد رابطه شکل می‌گیرد. در صورتی که این طور نیست رابطه همواره هست. بسته به اینکه من با چه کسی رابطه داشته باشم یا چه کسانی رابطه داشته باشم رفتارها و نگرش‌ها و عاطفه‌های مختلفی دارم. من در نسبت با شما یک عاطفه‌ای دارم و یک رفتاری بروز می‌دهم، مکالمه را که قطع کنیم وارد رابطه با همسر می‌شوم آنجا یک رفتار دیگری دارم و یک نگرش دیگری دارم. بعد فردا می‌روم با همکارم در دانشگاه وارد یک رابطه دیگر می‌شوم و آنجا یک رفتار دیگر بروز می‌کند. یعنی فردیت از دل این رابطه هاست که ظهور می‌کند می‌شود به این مدل هم بچه‌ها فکر بکنند و اگر این مدل فکر می‌کند روان‌شناسی یک فرم خیلی جذاب‌تری پیدا می‌کند.

در پایان خیلی خوشحالم که از طریق نشریه شما با دانشجویهای ایران در ارتباط هستم. مجله شما را در اینستاگرام دنبال می‌کنم. همیشه گفتیم که در این اوضاع ایران فعال بودن و جدی کار کردن، همت عالی می‌خواهد و شما این همت را دارید. امیدوارم همین‌طور این همت شما ادامه داشته باشد و تأثیرگذار باشد.



گزارش ویژه





انجمن علمی مهندسی مکانیک
انجمن علمی علوم اجتماعی،
و انجمن علمی روانشناسی
دانشگاه فردوسی مشهد
برگزار می‌کنند:

۵ خردادماه ۱۴۰۱

دانشگاه فردوسی، آمفی تئاتر رودکی

ساعت ۱۶

موضوع

با حضور شرکت‌های
صنعتی و غیرصنعتی به
منظور دریافت اطلاعات
و استخدام دانشجویان

- ♦ شناسایی چالش‌ها، فرصت‌های رشد و تحلیل ناهمواری‌های مسیر شغلی
- ♦ بررسی فشارهای روانی ناشی از محیط کار
- ♦ امنیت، حقوق و قوانین: عدالت شغلی
- ♦ بررسی عوامل برقراری تعادل در ایفای نقش در صنعت و خانواده: کلیشه‌زدایی



برای ثبت‌نام از لینک استفاده نمایید.
evnd.co/2s1fi



این همایش با حضور دو تن از بانوان صنعتگر موفق و سه تن از اعضای هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد با همکاری انجمن‌های علمی مکانیک، علوم اجتماعی و روان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد در تاریخ پنجم خرداد ۱۴۰۱ در تالار رودکی دانشگاه فردوسی برگزار شد. همایش شامل ۴ پنل گفتگو بود و مدعوین برنامه نظرات خود را به صورت میزگرد در مورد محورهای گفتگو با یکدیگر به اشتراک گذاشتند. این برنامه از صفحه اینستاگرام انجمن‌های علمی دانشگاه فردوسی مشهد به نشانی @anjoman_elmi_mashhad نیز پخش شد و هم‌اکنون فایل ضبط شده‌ی آن از طریق همین پیج در دسترس مخاطبین است. در متن پیش رو، خلاصه‌ای از صحبت‌های مدعوین آورده شده است. این تخلیص باتکیه بر نکات مرتبط به این شماره‌ی نشریه‌ی روان‌پار انجام شده است و نکات محذوف عموماً مربوط به مسائل فنی و صنعتی بوده است که ارتباطی به تبعیض و موضوع زنان ندارند.

همانان همایش



مهندس فرخ سادات کلالی

ملقب به مادر دوم صنعت، کارآفرین برگزیده استان، مدیر برتر ایران، برترین واحد بانوان کارآفرین، برگزیده جشنواره قهرمانان صنعت، پیشکسوت و بازنشسته نمونه کشوری



اهداف همایش

شناسایی چالش‌ها، فرصت‌های رشد و تحلیل ناهمواری‌های مسیر شغلی

بررسی فشارهای روانی ناشی از محیط کار

امنیت، حقوق و قوانین: عدالت شغلی

بررسی عوامل برقراری تعادل در ایفای نقش در صنعت و خانواده: کلیشه‌زدایی

دکتر مجید فولادیان

عضو هیئت علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد



دکتر عباس فیروزآبادی

عضو هیئت علمی گروه روان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد و روان‌شناس صنعتی و سازمانی



مهندس مریم اسلامی

فعال حوزه صنعت و تجارت، مدیرعامل شرکت کیهان کاوان کوشا، مدیرعامل شرکت تحقیقات فولاد و معدن لیان کاوان کانی‌ها



برگزارکنندگان

انجمن‌های علمی روان‌شناسی، علوم اجتماعی و مهندسی مکانیک دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر مهدی کرمانی

عضو هیئت علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد



در ابتدای برنامه، دکتر کرمانی، عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، ضمن خوشامدگویی به مهمانان برنامه، محور اول گفتگو که چالش‌های زنان در صنعت است را معرفی و از مهمانان خواستند تا نظرات خود را در این مورد ارائه دهند.

خانم مهندس اسلامی: به نام خالق مهربان که در همین نزدیکی‌هاست. مهم‌ترین چالش نسل امروز در بازار کار، مواجهه با رشد سریع تکنولوژی و حجم زیاد داده‌هاست. چنین شتابی در گذشته اصلاً معنی نداشت و چالشی که ایجاد می‌کند این است که ورود به رقابت در چنین دنیایی چگونه است و اساساً ما چگونه می‌توانیم در این فضا جای خود را یافته و مشکل خود را حل کنیم؟ نسل دهه‌ی ۷۰ به بعد ما مشکلاتی دارد که در جاهای دیگر دنیا افراد چنین مشکلاتی را تجربه نمی‌کنند. در این جلسه ابتدا از این موضوع شروع می‌کنیم و سپس به مشکلات اختصاصی زنان می‌پردازیم. مهم‌ترین چالش زنان برای ورود به صنعت، مشکل عدم اعتماد به نفس است. مشکلی که در طول دوره‌ی رشد و تربیت در خانواده از همان ابتدای تولد، تا دوران آموزش در مدرسه و سیستم آموزشی ایجاد می‌شود و سپس در بدو ورود به دانشگاه، دختران ما ناگهان در یک فضای رقابتی با پسرها قرار می‌گیرند که این رقابت با توجه به پیش‌زمینه‌ی تربیتی، بسیار چالش‌دشوار است. امروزه دخترها در عرصه‌ی علم و تحصیل می‌توان گفت توانسته‌اند رقابتی خوب انجام دهند؛ اما در فضای عملیاتی متأسفانه فرصت‌های کمی در اختیار آنان قرار می‌گیرد و متأسفانه نمی‌توانند خود را آن‌طور که باید و شاید نشان دهند. در دوران تحصیل ما شرایط متفاوت از این بود و ما برای این رقابت تلاشی به مراتب بیشتر انجام می‌دادیم. در مورد دخترها در همان دوران ابتدایی در کتاب‌ها، سارا با مادرش آشپزی می‌کرد و دارا با پدرش به تعمیر دوچرخه می‌پرداخت. این ریشه‌ها باعث شده تا دختران ما هرگز نتوانند تصور کنند که مثلاً می‌توانند در رشته‌ی مکانیک بدرخشند و این باعث می‌شود که حتی اگر فرد بتواند در این رشته‌ها حد خوبی از مهارت را کسب کند، نه خودش و نه دیگران او را باور نمی‌کنند. برای مثال من وقتی در سال ۱۳۶۳ به مشهد آمدم تا به عنوان کارشناس وزارت صنایع کار کنم، راننده با من بازدید نمی‌آمد. بایگانی مرا به عنوان مهندس قبول نداشت و به من پروژه نمی‌داد و این بخشی از شرایط سختی است که من به عنوان یک زن تجربه کرده‌ام.

خانم مهندس کلالی: من متولد ۱۳۲۵ هستم و با توجه به سنم می‌توانید برداشت کنید که بانوان می‌توانند در هر جایی و هر وادی ای هم برای زندگی و هم محیط کارشان فعال باشند. خوشحالم که اکثریت جمعیت حاضر در اینجا بانوان هستند و همچنین می‌دانید که ۵۰ درصد کارکنان خطوط تولید هم بانوان هستند. امیدواریم که شاهد حضور شما هم در عرصه‌ی صنایع باشیم. به هر حال ما باید به خودمان اعتماد داشته باشیم و برای این اعتماد لازم است که تلاش کنیم؛ از حصارهای امن اطرافمان خارج شویم و ریسک کنیم. مهم این است که تجربه کسب کنیم و به کارها اشراف پیدا کنیم. در مورد این تجربه، متأسفانه یکی از چالش‌ها این است که در دروس دانشگاهی امروز، صنایع و اقتصاد و روش تحقیق یا نداریم یا به مقدار ناکافی داریم و من فکر می‌کنم دانشگاه می‌تواند در زمینه‌ی آموزش این‌ها بسیار مفید باشد و شرایط بهتری ایجاد کند. در آن صورت اگر شما تلاش کنید، دانشگاه هم به شما کمک می‌کند و شاید ایده‌هایی داشته باشید که با رشد در محیط دانشگاه به سطحی برسد که در مراکز رشد و دانش‌بنیان به پله موفقیت شما بدل شوند. من معتقدم که ارتباطات خیلی مهم است و همین هم از رموز موفقیت من بوده است. من همواره احترام به دیگران را رعایت می‌کردم و در ازای آن می‌توانستم شرایطی داشته باشم که به انتقال دانش و تجربه با دیگران بپردازم و از آن‌ها سود ببرم. شما می‌توانید برای این موضوع از دوره‌های کارآموزی مختلف استفاده کنید که در کنار کسب دانش و تجربه و پیدا کردن ارتباطات مفید، به افزایش اعتماد به نفس شما نیز کمک می‌کند.

آقای دکتر فیروزآبادی: بسم الله الرحمن الرحیم، با سلام و عصر به خیر به همگی شرکت‌کنندگان برنامه؛ من از وظیفه‌ی دانشجویان شروع می‌کنم. شما از رشته‌های نظری وارد دانشگاه شده‌اید و دانشگاه‌ها هم تمرکز بیشتری بر حوزه‌ی نظری دارند. با اینکه دانشگاه در سال‌های اخیر تمرکز زیادی برای عملی‌سازی آموزش‌ها داشته است، اما مشخصاً در دنیای کار، مهارت بسیار مهم است؛ بنابراین من توصیه می‌کنم که حتماً به دنبال کسب مهارت بروید. موضوع اعتماد به نفس در دختران موضوع مهمی است که نسبت به گذشته بسیار بهتر شده اما همچنان نیاز به پیشرفت بسیاری دارد. ما نمودهای این افزایش اعتماد به نفس را در رشته‌ی روان‌شناسی می‌بینیم، جایی که اکثر محصلین و فارغ‌التحصیلان تحصیلات تکمیلی بانوان

هستند و در سطح شهر مشهد هم اکثر روان شناسان خوب را بانوان تشکیل می دهند. با این وجود باید اذعان داشت که مشکل اعتماد به نفس همچنان بسیار جدی است و با یک یا دو حرکت و یک شبهه و دو شبهه هم حل نمی شود. یکی از مهم ترین راه های کسب اعتماد به نفس، کسب مهارت است. هر چه قدر شما مهارت کسب کنید، اعتماد به نفس شما بیشتر خواهد شد. در وهله ی بعدی، به عمل رساندن این مهارت هاست که اعتماد به نفس را افزایش می دهد. اینکه شما مهارتی را کسب کنید، آن را در یک بستر عملی به کار ببندید و مسئله ای را حل کنید موجب افزایش اعتماد به نفس می شود.

آقای دکتر فولادیان: با سلام و خیر مقدم؛ اگر اجازه دهید بحث را کمی مربوط به موضوع کنیم و بیشتر به موضوع بانوان بپردازیم. اینکه چرا اصلاً بانوان در صنعت با چالش مواجه هستند؟ بنده از رویکرد جامعه شناسی به این مسئله خواهم پرداخت. من دو کار پژوهشی مرتبط به این موضوع انجام داده ام. در یکی از آن ها که استاد مشاور بودم، به این موضوع پرداختیم که زنان موفق چه فراز و فرودی طی می کنند برای اینکه وارد حوزه ی صنعت شوند؟ کار دیگر که مسئول پروژه ی آن بودم این بود که بانوان موفق در صنعت چه فرصت ها و تهدید هایی داشته اند؟ دقت کنید که ما فقط با نمونه های موفق سروکار داشته ایم. از دل این مطالعه ها و مصاحبه های عمیقی که داشتیم داده های جالبی به دست آوردیم. نکته ی کلیدی در مصاحبه ها این بود که همه ی این زنان موفق در خانواده هایی بودند که پدرانشان یا همسرانشان از آن ها حمایت کرده بودند و به آن ها اعتماد به نفس داده بودند؛ بنابراین، ریشه ی عدم موفقیت در جای دیگری است. ریشه ی این عدم ورود بانوان به صنعت برمی گردد به ساختار اجتماعی. من می خواهم در مورد این موضوع صحبت کنم که اساساً از لحظه ی تولد، اینکه جنسیت فرد چه باشد به معنای فرصت نابرابر برای اوست. همین که دختر متولد شود، شانس ۱ به ۹ نسبت به یک پسر برای ورود به صنعت دارد. آقای دکتر کرمانی موقع شروع برنامه از ضرب المثل «حسنی به مکتب نمی رفت» استفاده کردند. ما اساساً هیچ ضرب المثلی نداریم که یک خانم در آن به مکتب برود. چرا؟ چون فقط حسنی ها اجازه ی رفتن به مکتب داشته اند و نه خواهرانشان. ساختار در اینجا ایراد دارد. نابرابری ها ریشه در اینجا دارند و تا این ساختارها اصلاح نشوند، مشکل حل نمی شوند و بانوان فرصت حضور موفق در صنعت را پیدا نمی کنند. این کلیشه ها از همان لحظه ی تولد ایجاد می شوند و فرصت نابرابر را به وجود می آورند. من می خواهم در مورد این کلیشه ها صحبت کنم. این نابرابری ها همه جا وجود دارند؛ حتی در همین جلسه که در مورد بانوان است، ۳ آقا و ۲ خانم حضور دارند. این موانع در جامعه نهادینه شده است و ما باید این ها را بهتر بشناسیم. تمام زنان صنعتگر موفق که من دیده ام این را نشان داده اند که این موانع بر سر راهشان وجود داشته است. زنان موفق در صنعت خیلی بی نظیرند و گرنه نمی توانستند در چنین بافت نابرابری رشد کنند. چرا؟ چون مسیر بسیار متفاوتی با آقایان طی می کنند. از همان کودکی از اسباب بازی ها، تا کارتون هایی که مشاهده می کنند تا به زمان انتخاب رشته در دبیرستان و دانشگاه. بله در رشته ای مثل روان شناسی خانم ها زیاد و موفق هستند چون می توانند و اجازه دارند آنجا حضور داشته باشند. در معلمی و پرستاری می توانند و این ها در جامعه کدگذاری شده اند. اما مثلاً هیئت علمی گروه روان شناسی چند نفر خانم دارد؟ در گروه جامعه شناسی دانشگاه فردوسی همه آقا هستند؛ در مهندسی همه آقا هستند. این ها از کتاب های مدرسه شروع می شود.





وقتی عکس دختران از کتاب ریاضی حذف می‌شود یا در کتاب‌های دین و زندگی نقش‌های اختصاصی زن و مرد آموزش داده می‌شود؛ این نقش‌ها تشویق می‌شوند تا کلاس‌های دانشگاه که نسبت دختران به پسران در آن‌ها کاملاً نشان‌دهنده‌ی ساختارهای معیوب اجتماعی است. ساختارهایی که در ذهن بچه‌ها نهادینه می‌کند که اساساً پسرها توانایی ورود به صنعت را دارند. نابرابری در سیستم بسیار جدی است. من از خانم مهندس انتظار دارم که بگویند که سیستم چقدر تبعیض‌آمیز است. وظیفه‌ی جامعه‌شناسی این است که این نابرابری‌ها را در همه‌ی ابعاد از آموزش تا محیط کار بیان کند. در پروژه‌ی دیگری من در قسمتی با بانوانی که سرکار می‌رفتند مصاحبه می‌کردم، خانمی نبود که برود سر کار و آنجا در کنار آقایان باشد و پیشنهادهای بی‌شرمانه دریافت نکرده باشد. تعارف که نداریم، باید این‌ها را بگوییم. باید بگوییم که زنان با چه مشکلات بزرگ و عجیبی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. مشکلاتی که آقایان حتی به آن فکر هم نمی‌کنند ولی خانم‌ها هر شب باید به آن‌ها فکر کنند. این‌ها موانعی است که ساعت‌ها، روزها و ماه‌ها ذهن خانم‌ها را درگیر می‌کند و انرژی آن‌ها را می‌گیرد ولی آقایان حتی به آن‌ها فکر هم نمی‌کنند. وظیفه‌ی ماست که این‌ها را بیان کنیم چرا که عیان‌سازی این مشکلات بخش مهمی از حل مسئله است.

آقای دکتر کرمانی: از خانم‌ها می‌خواهم در پنل دوم گفتگو، روایتی ملموس و عینی از تجربه‌شان داشته باشند. شاید بد نباشد شما دو بزرگوار از تجربیات حضورتان در این زمینه و حرفه برایمان بگویید و روایتی از حضور خود داشته باشید. خانم مهندس اسلامی: من از کودکان شروع می‌کنم. من از اولین افرادی بودم که به کودکان مستوفی می‌رفتم. آقا و خانم مستوفی وظیفه‌شان این بود که در مشهد کودکانی ایجاد کنند که اعتماد به نفس اجتماعی را در دخترها و پسرها بیشتر کند. من بچه‌ی شری بودم و در ۴ سالگی به شدت با پسرها رقابت می‌کردم و می‌خواستم از آن‌ها بهتر باشم. همه‌ی فکرو ذکر من در آن زمان این بود که چطور از آن‌ها قوی‌تر باشم. یک بار نقشه‌ای چیدم و چند نفر از پسرها را هل دادم و توانستم از قصور این کار هم فرار کنم. به خانه رفتم و موضوع را برای مادرم که معلم بودند تعریف کردم. ایشان به من گفتند اگر می‌خواهی برتری خودت را در رقابت ثابت کنی، باید مهارت‌هایت را نشان دهی نه اینکه این‌گونه به رقابت بپردازی. این قضیه ادامه داشت تا دوران دبیرستان. من در دبیرستان علم تحصیل کردم که وابسته به دانشگاه فردوسی و مختلط بود. با وجود تلاش‌های دبیرستان برای ایجاد مساوات، این موضوع همیشه در پس ذهن من بود که چگونه می‌توانم با پسرها رقابت کنم و در راه این رقابت، حرف مادرم در ۴ سالگی در ذهنم بود. از این‌رو چندین برابر پسرها درس می‌خواندم و فعالیت‌های جانبی و ورزشی داشتم. در سال ۵۶ به دانشگاه وارد شدم و مجدداً به فکر کسب توانمندی و بودن در یک تشکل سیاسی بودم. پس از انقلاب فرهنگی به جهاد دانشگاهی رفتم و کار بسیار کثیفی در آمارگیری صنعت چرم به من دادند و من از آن طریق با وزارت صنایع آشنا شدم. در دانشگاه شریف رتبه‌ی ۲ شدم و مستقیماً جذب وزارت صنایع شدم. به اتاقی رفتم که ۶ کارشناس داشت،

۳ زن و ۳ مرد. دو سال آنجا بودم و سپس به خاطر بچه‌ام به مشهد آمدم. در مشهد جو کاملاً متفاوت از تهران بود. در اداره همه آقا بودند. آنجا حتی به نگهبان دم در هم می‌گفتند آقای مهندس ولی هیچ‌کس به جز مدیر اداره آقای افخمی مرا به عنوان خانم مهندس قبول نداشت. آقایان روی‌شان را از من برمی‌گرداندند. با این حال با تلاشی که داشتم در ۴ سال ترفیع گرفتم و کم‌کم توانستم دوستان خانمم از دوران دانشگاه و دبیرستان را وارد اداره کنم.

خانم مهندس کلالی: با تشکر از خانم مهندس اسلامی. من هم چون با معدل A فارغ‌التحصیل شدم سریعاً استخدام شدم. سال ۱۳۴۹ اولین سالی بود که خانم‌ها هم به سربازی رفتند و من هم رفتم. آنجا شیطنتهای خودمان را داشتیم ولی مهارت‌های بسیاری کسب کردم و هدف از گفتن این موضوع هم این بود که کسب مهارت به شما اعتماد به نفس می‌دهد. در دانشگاه هم سالم و زیاد کار می‌کردیم. من در این زمان حصار خود را می‌شکستم و این باعث می‌شد پیشرفت کنم. مثلاً خانواده‌ی من با دانشگاه رفتن من مخالف بودند اما من به سختی این کار را کردم و این برای من تجربه‌ی مفیدی شد. در دانشگاه با نشان دادن توانمندی‌هایم مسئول آزمایشگاه شدم و همه‌ی دانشجویان پزشکی و دندان‌پزشکی زیر نظر من بودند و از این نظر به خودباوری بیشتری رسیدم. سپس به اصفهان رفتم و به خاطر تجربیاتم در آزمایشگاه سریعاً در ذوب‌آهن استخدام شدم و شغل خوبی به دست آوردم. مسئولیت آزمایشگاه آنجا را گرفتم و تجهیزش کردم. از دل همه‌ی این تجربیات من به این باور رسیدم که می‌توانم مفید باشم و کارهای درست را انجام دهم. ببینید شما به عنوان والدین آینده در جامعه‌ای که به گفته‌ی آقای دکتر تبعیض از کتاب‌ها و آموزش آن شروع می‌شود وظیفه دارید یاد بگیرید چگونه فرزندی تربیت کنید که تحت تأثیر این موضوعات قرار نگیرند و ساختارها را در خانه اصلاح کنید. بعد از انقلاب من به مشهد برگشتم و به اداره کل استاندارد رفتم. آنجا هم آقای افخمی مدیرکل بودند و به من خیلی انگیزه دادند. نسل ما که به هر حال در حال خروج از عرصه است. زمان، زمان، شما است. مهارت کسب کنید. از فرصت‌ها استفاده کنید. خودتان را از تجربیات مختلف محروم نکنید. انتظارات غیرواقعی نداشته باشید. در این صورت می‌توانید فارغ از جنسیت به موفقیت برسید. شرایط امروز بسیار فراهم‌تر از گذشته است و می‌توانید با نگرش و رفتار درست به موفقیت برسید. اصلاً نگاه نکنید که مرد هستید یا زن. به توانمندی‌هایتان نگاه کنید و آن‌ها را نشان دهید. مطمئن باشید که دیده می‌شوید.

آقای دکتر فیروزآبادی: با تشکر از بیان تجربیات کاری و ارزشمندی که خانم‌ها بیان کردند. در مورد مسئله‌ی فشار کاری و اینکه آیا زنان فشار کاری بیشتری تجربه می‌کنند، پاسخ بله است. البته که سازگاری و تحمل روان‌شناختی زنان هم بالاتر است؛ اما به‌طور کلی بانوان معمولاً مطالبات شغلی پنهان دارند و این به علاوه‌ی مطالبات بیشتر از خانم‌ها در خانه، باعث فشار کاری بیشتری می‌شود که می‌تواند به فرسودگی شغلی منجر شود یا سلامت روان بانوان را به خطر بیندازد. در فضاهای کاری هم معمولاً شرایط خاصی وجود دارد. مثلاً معمولاً کارمندان در فضاهای سازمانی خانم‌ها هستند چون اطاعت بیشتری دارند، متقاعدسازی آن‌ها راحت‌تر انجام می‌گیرد، عموماً انتظارات کمتری دارند و این مربوط به همه‌ی جهان است نه فقط ایران. حتی اگر مردها در کارهای خانه کمک کنند و تقسیم وظایف عادلانه انجام شود، باز هم فشار خانه بر دوش خانم‌ها خواهد بود. در نتیجه نیاز است تا قوانین کار تغییراتی کنند و با وضعیت حضور خانم‌ها در صنعت سازگار شوند. اکثر خانم‌ها در شرایط بارداری، شیردهی و بعد از آن از وضعیت شغلی خود ناراضی هستند که این نشان‌دهنده‌ی نیاز جدی به تغییر است. آقای دکتر فولادیان: بسیار از صحبت بانوان بزرگوار لذت بردم. می‌خواهم تحلیلی جامعه‌شناختی از صحبت‌های این عزیزان که مرتبط با صحبت‌های قبلی خودم است ارائه دهم. ببینید خاطراتی که تعریف شد حاکی از آن بود که هر دو بزرگوار در خانواده‌های متوسط روبه بالا بزرگ شده‌اند و بخش مهمی از این فرصت‌ها و توانمندی‌ها، ناشی از خانواده و شرایطی که داشته‌اند بوده است. متأسفانه امروزه در ایران بیش از ۲۰ میلیون نفر در حاشیه‌ی شهرها زندگی می‌کنند؛ جایی که حتی پسرها هم چنین امکاناتی ندارند. در این شرایط، وضعیت دختران آن‌ها به طرز باورنکردنی‌ای وحشتناک است. اصلاً نمی‌توانند آرزویی که شما افراد حاضر در این همایش دارید را حتی تصور کنند. ما در پژوهشی آرزوهای کودکان در طبقه‌های مختلف اجتماعی را بررسی کردیم و نتیجه واقعاً شگفت‌انگیز بود. سقف آرزوهای طبقات کاملاً متفاوت است و در این میان وضعیت دختران در خانواده‌هایی که توان تأمین مخارج روزمره‌ی خود را ندارند، بسیار نگران‌کننده است. نکته‌ی دیگری که می‌خواهم بگویم این است که ببینید اگر جامعه‌ای به بلوغ برسد، در آن دختر و پسر کنار یکدیگر قرار بگیرند و حدود هم را بشناسند و این موضوع به لحاظ ساختاری جا بیفتد مشکلات ساختاری هم اصلاح می‌شود. اما متأسفانه سبک پرورش فعلی ما به

نحوی است که از مهد کودک بچه‌ها را از هم جدا می‌کنیم و آن‌ها در دانشگاه که به هم می‌رسند مثل دو موجود عجیب و غریب با یکدیگر برخورد می‌کنند. این‌ها باید در فرایند اجتماعی شدن که یک مکان مهم آن مدرسه است آموخته شود و اگر این آموزش اتفاق بیفتد می‌توان انتظار داشت که بعداً محیط کاری امنی داشته باشیم؛ چون افراد حدودود را یاد گرفته‌اند و وقتی وارد حوزه‌های دیگر هم می‌شوند می‌توانند ضامن وجود امنیت باشند.

خانم مهندس اسلامی: چالش‌های دیگر خانم‌ها به غیر از آنچه مطرح شد شامل جزئی‌نگری خانم‌ها می‌شود. در کارهای صنعتی ما باید مهارت کل‌نگری را یاد بگیریم که امروز دیگر فرصت صحبت از آن را نداریم. مهارت دیگر، لابی‌گری است و متأسفانه وقت ما تمام شده است. به عنوان نکته‌ی پایانی، من معمولاً در تمام جلسات که به عنوان سخنران شرکت می‌کنم، یک فرد فرهیخته را به مهمانان آنجا معرفی می‌کنم: مرحوم مهندس مجتبی کاشانی. مهندس کاشانی به عنوان یکی از اولین مهندسين کشور، صنعت گاز را به کشور وارد کرد و زیرساخت‌های استاندارد در ایران را ایجاد کرد که کمک بزرگی به افزایش سطح رفاه و معیشت مردم ایران بود. بعد از انقلاب هم یکی از بزرگ‌ترین خیرین مدرسه‌ساز بودند و خدمات زیادی به ایران کردند. بسیار انسان فرهیخته‌ای بودند و شاید شما نام ایشان را به عنوان شاعر هم شنیده باشید. در انتهای این همایش می‌خواهم یکی از اشعار ایشان را برای شما بخوانم. شعری که «دعای خیر» نام دارد و به نوعی حرف دل من هم هست:

من غوره‌ای به تاکی در آفتاب بودم / آویخته به شاخی در پیچ و تاب بودم
طی شد جوانی من در باغ مهربانی / انگور شد وجودم، شهدی پرآب بودم
دستی مرا جدا کرد از تاک هستی و من / زان پس اسیر دست این انتخاب بودم
بخشی ز من فرو ریخت در راه و در گذرگاه / تا چون شوم سرانجام، در اضطراب بودم
بخشی دگر برآمد در سفره‌ای به بزمی / زانجا به زیر دندان در آسیاب بودم
بخشی نصیب خم شد از چشم غیر گم شد / جوشیدم و وجودی پرالتهاب بودم
خود را به برکه دیدم، چون سیروسرکه دیدم / در تنگنای ترشی خرد و خراب بودم
در صبر و استقامت تنگی گذشت و ترشی / من در مسیر سخت یک انقلاب بودم
از خم پیاده گشتم تا در پیاله گشتم / تا چشم خود گشودم پادریکاب بودم
از غوره‌ای به باغی تا کارگاه ساقی / دیگر چه جای پرسش اینک جواب بودم
حتماً دعای خیری همراه بود سالک / با آن همه خرابی اکنون شراب بودم
عشق ار مدد نمی‌کرد ما را / رصد نمی‌کرد / اینک به جای چشمه بی‌شک سراب بودم

